

# دوباره از همان خیابان ها...



# دوباره از همان خیابان ها

خرداد ۱۳۸۹

---

[www.1millioncampaign.info](http://www.1millioncampaign.info)

[forequality@gmail.com](mailto:forequality@gmail.com)

## درآمد

از خیابانی به خیابان دیگر ..... ۴

## فریاد خیابان

درس گیری جنبش زنان از مقاومت / ناهید کشاورز- جلوه جواهری ..... ۷  
کمپین یک میلیون امضا از شهر تا روستا / ژیلا بنی یعقوب ..... ۲۱  
آسیب شناسی کمپین یک میلیون امضا / زهره اسدیپور ..... ۴۳  
زنان جامعه جلوتر از نخبگان / گفتگو با مردم ..... ۵۷

## خیابان هایی که ما را به هم می رسانند

### گفت و گوها

خواسته های زنان همپای خواسته های عمومی رشد کرده است / آسیه امینی ..... ۶۴  
بهترین زمان برای همه گیر کردن و طرح خواسته های زنان / رضوان مقدم ..... ۷۱  
زنان باید به طور جداگانه نیز پیگیر مطالبات خود باشند / زهرا رهنورد ..... ۷۵  
«الگوی مقاومت زنانه»، ثروتی که باید به اشتراک گذاشته شود / فیروزه مهاجر ..... ۸۱  
حضور آگاهانه و آگاهی بخش زنان در اعتراضات خیابانی / نوشابه امیری ..... ۸۶

### یادداشت ها

با دست های پاک کاملاً آلوده / امیر یعقوبعلی ..... ۹۱  
کنکاشی در هویت جنبشی ما و رفتار جنبشی جامعه / پروین اردلان ..... ۹۷  
چرا مسائل زنان پس از انتخابات فراموش شدند / سهیلا وحدتی ..... ۱۰۹  
مطالبات زنان نباید فراموش شوند / عسل اخوان ..... ۱۱۲  
در جنبش های اجتماعی، استراتژی ها چگونه شکل می گیرند؟ / کاوه مظفری ..... ۱۱۵  
طوفان سبز و بیرق های بنفش / نفیسه آزاد ..... ۱۲۶  
زمین بارور جنبش زنان و بذره های کوچک اعتراض / هما مداح ..... ۱۳۰

## از خیابانی به خیابانی دیگر

۱

حالا دیگر می‌توان از با معنی بودن ۲۲ خرداد برای فعالان جنبش زنان در ایران سخن گفت، حالا که ۵ سال از ۲۲ خرداد ۸۴ می‌گذرد و فعالان جنبش زنان، می‌روند تا برای پنجمین سال با یادآوری فریادهای ۲۲ خرداد ۸۴ در مقابل دانشگاه تهران، و با یادآوری کتک‌هایی که در ۲۲ خرداد ۸۵ در میدان هفت تیر خوردند، همچنان از استواری بر خواستی بگویند که ۵ سال پیش تر فریاد کرده بودند و در تمام این پنج سال در توصیف و تحلیل اش هزاران صفحه نوشتند، برایش کتک خوردند، بازداشت شدند، به زندان رفتند و هزینه دادند.

۵ سالی که برای فعالان جنبش زنان در خیابان‌ها گذشت، از بهارستان تا اوین. از خیابان معلم و دادگاه انقلاب تا هفت تیر، ولی عصر، پارک لاله. و این فقط آن چیزی بود که به چشم می‌آمد، و اتفاق مهم‌تری در جای دیگری داشت رقم می‌خورد؛ در خیابان‌های رشت، اصفهان، مهاباد و ... اتفاقات زیادی در این ۵ سال افتاده است. برای بسیاری‌شان می‌شد جشن گرفت، برای بسیاری‌شان می‌شد ناراحت شد و زانوی غم بغل گرفت. ۲۲ خرداد یکی از آن روزهایی است که شاید باید «جشن نامه» ای ترتیب می‌دادیم. که اگر چه ۵ سال تلاش زنان و مردان برابری خواه همچنان نتوانسته نتیجه‌ای که دنبال می‌کرد را روی کاغذها و در روزنامه‌ها و اخبار تغییر دهد، اما پای بسیاری از چیزهای مهم‌تر را به همان کاغذها و اخبار و روزنامه‌ها باز کرد و چیزهایی را در جامعه تغییر داد، که نتیجه‌اش اگر مهم‌تر از تغییر قوانین نباشد، کم اهمیت‌تر نیست.

شاید باید در تدارک چنین جشن نامه‌ای می‌بودیم. اما نکوداشت چیزهایی که به دست آورده‌ایم را به فرصت دیگری فروگذار کردیم و ترجیح دادیم به نکاتی بپردازیم که در این ۵ سال مغفول مانده اند. که به گمان ما این امر بیشتر می‌توانست یاری دهنده‌ی ما در ادامه‌ی راهمان باشد، تا بزرگداشت آنچه به دست آورده‌ایم.

۲

ایده‌ی کتاب حاضر از دل یک بحث طولانی اما بی نتیجه پیرامون کمپین یک میلیون امضا و وضعیت کنونی جامعه ایران پس از ۲۲ خرداد ۸۸ بیرون آمد. بحث بر سر این نکته که ادامه‌ی یک فعالیت اجتماعی، با افق تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان در شرایط حاضر تا چه حد ممکن است؟

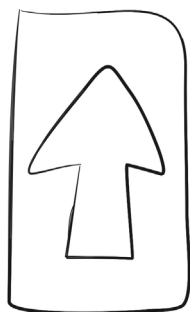
این پرسش در بیرون از کمپین از دیرباز با شکل و صورت دیگری همواره مطرح بوده است؛ چنین حرکتی فارغ از امکان، چقدر مفید است؟

پیشاپیش مطالعه ی آنچه در اینجا گردهم آمده است می‌توان از این امر مطمئن بود که نتیجه‌ی مکتوب همان بحث‌ها هم تا چه اندازه می‌تواند مغشوش، ناپیوسته و متناقض باشد. درواقع امیدی هم به جمع آوری یک مجموعه ی به هم پیوسته، مکمل و راهگشا نبوده و نیست و صد البته حتی می‌توان مدعی شد که چنین مجموعه‌ای حتی نمی‌تواند مفید هم باشد.

در شرایط بحران زده ای که ما در آن قرار داریم، و در روزهایی که نمی‌توانیم حتی آنچه در آینده کوتاه مدت در پیش است را گمانه زنی کنیم، چه بهتر که با مجموعه‌ای از نگاه‌ها به یک پدیده ی تکین مواجه باشیم. شاید بتوانیم از خلال آن‌ها به تحلیل آنچه واقعاً دارد اتفاق می‌افتد بپردازیم و شاید بتوان بدین واسطه فهمید که «چه باید کرد؟».

۳

شکی نیست که چنین مجموعه‌ای حامل یک تناقض هم هست؛ چاپ چنین مجموعه‌ای، آن هم به صورت آنلاین، می‌تواند این اشتباه را متبادر کند که گرداوران این مجموعه بر این گمان اند که «حرف آخر را زده اند». برای آنکه چنین اشتباهی پیش نیاید، شاید لازم باشد که یادآوری کرد که این مجموعه تنها می‌خواهد بهانه ی لازم برای بازکردن باب گفتگو در مورد مسائل جدیدی که کمپین یک میلیون امضا به طور خاص و جنبش زنان به طور عام با آن مواجه است را پیش کشد. بی‌شک نقد آنچه در اینجا گردهم آمده است می‌تواند یگانه پاسخ صحیح به خواست این مجموعه و هدفی باشد که گرداوران آن در سر می‌پروراندند.



## فریاد خیابان

ما نیز روزگاری، آری...

## درس گیری جنبش زنان از مقاومت

از ۲۲ خرداد ۸۴ تا کمپین یک میلیون امضاء

ناهید کشاورز - جلوه جواهری

### درآمد

در دوره اصلاحات، از آن جا که گفتمان جامعه مدنی گفتمان مسلط در سطح دولت بود، تا حدودی فضا برای فعالیت و به رسمیت شناختن تشکل های مستقل باز شد. گرچه این فضا برای همه به یکسان باز نبود و همچنان بسیاری از فعالان زنان برای گرفتن قسمتی کوچک از فضای عمومی مجبور به رایزنی های بسیار می شدند، اما با این حال نسبت به سرکوب نهادهای زنان در سال های پیش از آن، فضای تنفس جدید پای زنان را به فضای عمومی باز کرد و آنها توانستند تا حدودی برای مطرح کردن خواسته هایشان به بیرون از محفل های زنانه شان روی آورند. در واقع، آزادی های اجتماعی و سیاسی نسبی که پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ به وجود آمد فضا را برای اعتماد انجمنی در بین مردم مساعد کرد. این فضا کمک کرد که برخی از جوانان به تشکل یابی در زمینه زنان روی آورند و برخی از فعالان منفرد و نیز فعالانی که در محافل بودند به ایجاد سازمان های علنی در عرصه عمومی اقدام کردند. در این دوره، علاوه بر زنان اسلام گرا، تکنوکرات های توسعه گرا، و زنان دولتی که در سال های پیش در زمینه حقوق زنان می توانستند به فعالیت بپردازند، تعدادی از نیروهای جوان نیز وارد سازمان های غیردولتی شدند.

در این سال ها، گروه های بیشتری از زنان جوان در جستجوی تغییر، یا به عنوان هواداران احزاب و تشکل های سیاسی فعالیت می کردند یا عمدتاً در تشکل های دانشجویی که بیشتر مطالبات شان سیاسی بود تا صنفی و جنسیتی، فعالیت داشتند. به تدریج برخی از این دختران با ایجاد سازمان ها یا نشریات مختص زنان در درون دانشگاه ها، به طرح مسائل زنان در داخل دانشگاه ها پرداختند. برخی از آن ها هم با سرخوردگی از ساختارهای مردسالار موجود، به ضرورت ایجاد سازمان های مستقل زنان پی برده و به ایجاد یا پیوستن به گروه ها و سازمان های زنان همت گماردند. از طرف دیگر، برخی از زنانی که تجربه رکود سازمان های سیاسی و زنان را در دهه ۶۰ داشتند، به فضای بعد از دوم خرداد چندان اعتمادی نداشتند و نمی خواستند با ثبت گروه خود به عنوان یک سازمان غیردولتی، از محافل زنانه به عرصه عمومی راه یابند. به تدریج، برخی از این زنان که فضا را برای طرح مسائل زنان و سازمان دهی نیروهای جنبشی، مناسب می دیدند، اقدام به ایجاد سازمان هایی مختص زنان کردند. اعضای این سازمان ها به مدد فضایی که در عرصه عمومی برای آنها فراهم

شده بود، به اعتراضاتی برای بیان خواسته های شان در سطح عمومی دست زدند و پس از سال ها، تجمعات اعتراضی برای خواسته های زنان برگزار شد.

اهدای جایزه نوبل صلح ۲۰۰۳ (۱۳۸۲) به شیرین عبادی به دلیل فعالیت های وی در زمینه حقوق کودکان و زنان، کنشگران زنان را گرد هم جمع آورد تا هماهنگ تر از گذشته اهداف خود را پی گیری کنند. بسیاری از زنان از طیف های مختلف سکولار / اسلام گرا و دولتی / غیردولتی گرد هم جمع آمدند و فرومی را به نام «هم اندیشی زنان» ایجاد کردند. این فروم، به تدریج توانست زنانی را که همگرایی بیشتری به دلیل نقاط فکری مشترک و خواسته های مشابه داشتند، به هم نزدیک تر سازد تا حرکت هایی را با یکدیگر سازماندهی کنند.

در سال های اولیه روی کار آمدن دولت اصلاحات، راه فرهنگسراها و فضاهای عمومی برای برگزاری نشست و سمینار تا حدی باز شده بود. اما به تدریج، فضای مدنی با فشار نیروهایی که خواهان تغییر و اصلاح در جامعه نبودند، بسته تر شد و فشار بر کنشگران اجتماعی با محدود کردن فعالیت های آنان، بیشتر شد. فضاهای پارک ها و فرهنگسراها بسته تر شد و به این ترتیب سازمان های زنان کمتر می توانستند فضاهای عمومی را برای طرح مطالباتشان در اختیار داشته باشند.

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نهم که فضا به دلیل برگزاری انتخابات بازتر شد، به تدریج گروه های زنان نیز فعال تر شدند و تجمعاتی را برگزار کردند. به گفته برخی از کنشگران جنبش زنان نقطه عطف جنبش زنان بعد از سال ها فراز و نشیب، برگزاری تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ بود که در آن گروه های زنان از طیف های مختلف تجمعی را برای اعتراض به «قوانین زن ستیز در قانون اساسی» به راه انداختند. بعد از این تجمع که حدود ۶ هزار نفر در آن شرکت داشتند، برخی از سازمان دهندگان آن احضار شدند و برخی از سازمان های زنان در تهران و شهرهای دیگر که در آن حضور داشتند، تهدید شدند.

با این حال به گفته برخی از کنشگران جنبش زنان، این تجمع به دلیل استفاده به موقع از فضا، برخورداری از خواسته های مشخص و هم گرایی نیروهای گسترده از کنشگران زنان در تهران و برخی از شهرهای دیگر از جمله برخی از شهرهای کردستان، توانست نیروهای بسیاری را جذب جنبش زنان کرده و جنبش زنان را وارد مرحله ای جدید سازد، مرحله ای که جنبش زنان بیشتر بر مطالبات مشخص خود تمرکز یافت، به طوری که هر جریان با مطالباتی که مطرح می کرد شناخته می شد.

## تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴؛ اعتراض به نقض حقوق زنان در قانون اساسی

در روزهای نزدیک به برگزاری انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری، برای چندمین بار پس از انقلاب ۵۷، بحث «حق ریاست جمهوری زنان» مطرح شد. برخی از گروه های زنان در این راستا



اعتراضاتی را داشتند. از جمله این اعتراضات، تجمع اعضای شورای مرکزی «جمعیت ایران فردا» در اعتراض به عدم تفسیر کلمه رجال در قانون اساسی، در برابر وزارت کشور بود. کمیته‌ی بانوان جمعیت ایران فردا، مجوز تجمع اعتراض‌آمیز خود را دریافت کرد و این تجمع را با حضور حدود ۹ نفر از اعضای این کمیته در پارک لاله برگزار کرد. در اقدام اعتراضی دیگری، جمعی از فعالان جنبش زنان و داوطلبان زن ریاست جمهوری که صلاحیتشان توسط شورای نگهبان رد شده بود، در اعتراض به تفسیر تبعیض‌آمیز کلمه رجال و رد صلاحیت زنان در انتخابات ریاست جمهوری، تجمعی را در مقابل دفتر ریاست جمهوری برگزار کردند.

این تجمع، توسط «جامعه زنان انقلاب اسلامی» و «کانون هستیا اندیش» در روز ۱۱ خرداد ۱۳۸۴، حدود سه هفته پیش از برگزاری نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. خبر این تجمع در جایی منتشر نشد و اعضای هستیا با فرستادن اس ام اس (پیام کوتاه) برای فعالان زنان آنها را برای حضور در تجمع دعوت کردند. حدود ۱۰۰ نفر از فعالان زنان از گروه‌های زنان در تهران از جمله مرکز کارورزی سازمان‌های غیر دولتی، مرکز راهی، مرکز فرهنگی زنان، سایت زنان ایران، ماهنامه زنان، انجمن توانیاب، زنان هم آوا و ... همراه شدند.

این تجمع بدون مجوز برگزار شد. تجمع‌کنندگان در صدد بودند که در مقابل ساختمان ریاست جمهوری تحصن کنند اما نیروهای انتظامی و حفاظت ریاست جمهوری مانع از این کار شدند و در پی درگیری لفظی زنان با آنان، زنان بدون توجه به دستورات نیروهای امنیتی و نظامی پلاکارد بر دست برای مدتی روی زمین نشستند. در این تجمع اعتراض‌آمیز، فریاد داوودی مهاجر، روزنامه‌نگار اظهار داشت: «بخش بزرگی از جنبش زنان به این نتیجه رسیده که بخشی از قانون اساسی فعلی با شرایط کنونی نمی‌تواند مطالبات جنبش زنان را برآورده کند. به هیچ چیز جز تغییر قانون اساسی تن نمی‌دهیم. هیچ چیز» شادی صدر با تأکید بر ضرورت تغییر قانون اساسی گفت: «۲۵ سال است که ما زنان به تبعیضات حقوقی اعتراض داریم اما هنوز نتیجه‌ای نگرفته ایم.»

شهلا لاهیجی با اشاره به این که مشکل من این نیست که چرا رئیس‌جمهور یا کاندیدای زن نداریم گفت: «حتی اگر چندین وزیر زن هم داشته باشیم به حال من فرقی نمی‌کند. مشکل من با قانون اساسی است که مبنایش برابری انسان‌ها نیست.» فاطمه فرهنگ‌خواه گفت: «چطور ما زنان دیه مان نصف است، حق شهادت مان نصف است، اما وقت رای دادن رای ما برابر آقایان می‌شود؟» اعظم طالقانی بیان کرد که «تفسیر کلمه رجال از دیدگاه شورای نگهبان «مردان» است اما به نظر ما تفسیر کلمه رجال از دید شورای نگهبان علمی، حقوقی و متناسب با زمان نیست و نمی‌توانیم آن را بپذیریم.» مرضیه مرتاضی لنگرودی نیز گفت: «چگونه است که زنی می‌تواند رای بدهد و نماینده بشود اما نمی‌تواند مجری قوانینی باشد که خود تصویب کرده است.» (تریبون فمینیستی ایران، ۱۱ خرداد ۱۳۸۴)

پس از تجمع ۱۱ خرداد، در همان روز جلسه ماهانه «هم اندیشی فعالان زنان» برگزار شد. در این

جلسه که با حضور نمایندگان ۲۰ گروه فعال جنبش زنان در تهران تشکیل شده بود، شرکت کنندگان پس از بحث های بسیار به این نتیجه رسیدند که با استفاده از فرصت انتخاباتی و فضای باز سیاسی قبل از انتخابات، تجمعی را در اعتراض به «زن ستیز بودن قانون اساسی» برگزار کنند. فراخوان تجمع در روز ۱۶ خرداد انتشار علنی یافت و پس از آن، در روز ۲۲ خرداد یعنی یک هفته پیش از انتخابات ریاست جمهوری، این تجمع در جلوی سردر اصلی دانشگاه تهران برگزار شد. تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ ویژگیهایی داشت که آن را از بقیه اعتراضات اجتماعی- سیاسی زنان در سالهای اخیر متمایز می کرد:

- یکی از ویژگی های این تجمع، زمان برگزاری آن بود. به گفته برخی از برگزارکنندگان، فضای انتخاباتی فرصت مناسبی بود که فعالان زن توانستند از آن استفاده کنند و خواسته های خود را در سطحی وسیعتر مطرح کنند. نوشین احمدی خراسانی یکی از برگزار کنندگان تجمع در برآورد دیدگاه های مختلف در رابطه با زمان برگزاری تجمع می نویسد: «در آستانه روز ۲۲ خرداد، بحث انتخابات ریاست جمهوری خیلی داغ بود. ما با چند گزینه روبرو بودیم. تعدادی از دوستان موافق شرکت در انتخابات بودند و با برگزاری تجمع مستقل زنانه، مخالف بودند، آن ها استدلال می کردند که می توانیم از جناحی حمایت کنیم که جناح دموکرات تر تلقی می شود...»

گزینه دیگر این بود که از فضای بالنسبه بازتری که همیشه در بحبوحه انتخابات فراهم می شود استفاده کنیم و در آن میان حرف مستقل خودمان را بزنیم. گزینه سوم هم این بود که اصلا کل این فضا را نادیده بگیریم و همه چیز را به آینده، به یک حرکت نهایی و عظیم موکول کنیم...» (احمدی خراسانی، ۱۳۸۵: ۴-۵)

با این حال، انتخاب زمان برگزاری تجمع در آستانه انتخابات ریاست جمهوری که به عنوان استفاده از فرصت انتخاباتی مطرح بود از سوی دو دسته از منتقدان تجمع به عنوان نقدهایی بر تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ مطرح شد. یک دسته که بیشتر حامی تحریم انتخابات و از نیروهای اپوزیسیون بودند معتقد بودند که این تجمع تنور انتخابات را داغ کرده است و به نوعی تایید کننده شرکت در انتخابات است. دسته دیگر که بیشتر متعلق به نیروهای سیاسی اصلاح طلب و ملی-مذهبی بودند، برگزاری این تجمع را در این زمان به نفع اپوزیسیون سلطنت طلب و نظایر آن در آستانه برگزاری انتخابات ارزیابی می کردند. به اعتقاد آنها این گروه ها توانسته بودند از فرصت تجمع برای طرح خواسته های خود بهره ببرند.

- یکی دیگر از ویژگی های این تجمع، تکرر برگزارکنندگان، شرکت کنندگان و حامیان آن بود. در این تجمع، سه نسل فعالان زنان از گروه های سکولار و مذهبی که ائتلاف های تجربی بسیاری با هم داشتند، در کنار هم قرار گرفتند. با انتشار علنی فراخوان و بیانیه ها از سوی گروه هماهنگی، سازمان های غیردولتی زنان به ویژه در تبریز، کردستان، اصفهان، چهارمحال بختیاری، خراسان، سیستان و بلوچستان، لرستان و کرمانشاه از این حرکت استقبال و فراخوان را امضاء کردند. برخی

از جمله گروه‌های زنان کرد در تجمع نیز شرکت داشتند. حدود ۹۰ گروه و سازمان غیردولتی زنان، جوانان، محیط زیستی، آموزشی، انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها از جمله دانشگاه علامه طباطبائی، دانشگاه تهران، و دانشگاه الزهراء، ۶۰ نفر از اعضای دفتر تحکیم وحدت، ۱۱۴ نفر از دانشجویان دانشگاه تهران و حدود ۱۴ نشریه دانشجویی از فراخوان حمایت کردند. این فراخوان با حمایت ۳۵۰ نفر از زنان فعال در جنبش زنان، حقوقدانان، نویسندگان، دانشجویان و اساتید دانشگاه و... روبرو شد که هر روز اسامی جدیدی به آن‌ها اضافه می‌شد. ۱۳۰ وبلاگ با اعلام حمایت و همچنین گذاشتن لوگوی تجمع در وبلاگ‌هایشان از این حرکت حمایت کردند و کانون وبلاگ نویسان هم بیانیه‌ای در حمایت از تجمع منتشر کرد.

در پی انتشار نامه‌ای حمایتی از سوی بیش از ۱۰۰ مرد از روشنفکران مطرح ایرانی، برخی از مردان به صورت جداگانه از این نامه حمایت کردند که تعداد آنها به ۱۵۵ نفر رسید. در میان گروه‌های زنان خارج کشور نیز حدود ۱۰ گروه به عنوان حامی در این عرصه حمایت خود را اعلام کردند و برخی با انتشار بیانیه و یا برگزاری تجمع‌هایی در خارج کشور از این حرکت استقبال کردند. در پی انتشار فراخوان، در خارج کشور بسیاری از شخصیت‌ها، انجمن‌ها، گروه‌ها از جمله حقوقدانان، پنج تن از برندگان صلح نوبل، اساتید دانشگاه‌ها، گروه‌های فمینیستی و حقوق بشری، نویسندگان و شاعران خارج کشور و همین‌طور دیده بان حقوق بشر از این حرکت استقبال و بیانیه‌ای منتشر کردند و تعداد آن‌ها با سایتی که برای جمع‌آوری امضاء تشکیل دادند از ۱۷۲ نفر در شروع به حدود ۱۰۰۰ نفر و گروه افزایش یافت. سرانجام، بنا بر مشاهدات حاضران جمعیتی حدود ۶۰۰ زن و مرد در جلو در اصلی دانشگاه و در اطراف دانشگاه گرد آمدند. (اردلان، خرداد ۱۳۸۵: ۶۵-۶۴) با نگاهی کوتاه به نام‌های افرادی که فراخوان این تجمع را امضاء کرده‌اند، می‌توان دریافت که نسبت به تجمعات و حرکت‌های اعتراضی گذشته این تجمع توانسته بود طیف گسترده‌تری از فعالان زنان از سکولار تا مذهبی را دربرگیرد.

- از جمله ویژگی‌های این تجمع، خواست آن یعنی اعتراض به «قوانین زن ستیز در قانون اساسی» بود. برگزارکنندگان تجمع در دو بیانیه به توضیح اهمیت تغییر قانون اساسی و نیز توضیح مشروعیت تجمع خود پرداختند. در بیانیه اول با اشاره به اصول قانون اساسی در ارتباط با زنان، نگاه قانون اساسی نسبت به زنان مورد اعتراض قرار گرفت. این بیانیه، با نقد اصولی از قانون اساسی که به زنان مربوط است، نشان می‌داد که قانون اساسی جمهوری اسلامی یکی از موانع مهم بر سر برابری حقوقی زن و مرد است و یکی از پیش شرط‌های رسیدن به برابری، تغییر قانون اساسی و منطبق کردن آن با قوانین بین‌المللی و حقوق بشر است. (مرکز فرهنگی زنان، ۱۳۸۵: ۴۰-۳۸) با توجه به گفته‌های چند برگزارکننده تجمع که نماینده طیف‌های گوناگون حرکت زنان هستند درمی‌یابیم که همه آن‌ها نقدهای مشابهی به قانون اساسی داشتند: (۱) مقدمه و برخی اصول قانون اساسی که مرتبط به زنان است را مردسالارانه می‌دانستند؛ (۲) به تفسیر پذیر بودن اصول قانون اساسی اعتراض

داشتند؛ ۳) به مشروط کردن حقوق زنان در قانون اساسی به موازین اسلامی اعتراض داشتند؛ ۴) به تفویض تفسیر قانون اساسی به نهادهای انتصابی (شورای نگهبان) اعتراض داشتند؛ ۵) خواستار یک قانون اساسی بودند که برابری زن و مرد را به رسمیت بشناسد و منطبق با اصول حقوق بشر باشد. درواقع، همه برگزارکنندگان انطباق قانون اساسی با مبانی حقوق بشر را خواست اصلی خود می دانستند. اما یک نواندیش دینی مانند مینو مرتاضی لنگرودی، معتقد به تفسیرهای منطبق با حقوق بشر از اسلام بود و در نقدش بر قانون اساسی آن را غیرتوحیدی و مخالف با روح اسلام می دانست در حالی که زنان سکولار به طور مستقیم از لزوم تغییر قانون اساسی و انطباق آن با مبانی حقوق بشر سخن می راندند. (مرکز فرهنگی زنان، ۱۳۸۵: ۶۰-۴۹)

با این حال این تجمع به دلیل خواسته ای که مطرح کرد، توسط دو سر طیف های سکولار و مذهبی مورد حمایت قرار نگرفت. برخی از فعالان که به دنبال خواسته های رادیکال تری بودند، خواست تغییر قانون اساسی را خواستی لیبرالی و اصلاحی می دانستند و خواهان نفی «کلیت قانون اساسی» بودند. این دسته تجمع ۲۲ خرداد را که در نقد قانون اساسی برگزار شد، تجمعی لیبرالی و در جهت تأیید نظام جمهوری اسلامی می دانستند به همین دلیل از آن حمایت نکردند و آن را مورد نقد قرار دادند. گروه دیگری که از این تجمع حمایت نکرد و آن را مورد نقد قرار داد، خواست زنان برای تغییر قانون اساسی را خواستی «رادیکال» می دانستند، چرا که این خواسته بعد از حدود سه دهه مطرح می شد و نوعی تابوشکنی در قبال نظام جمهوری اسلامی از سوی فعالان زنان محسوب می شد، آنها هم چنین روش تجمع خیابانی را برای بیان مطالبات زنان نامناسب می دانستند و روش هایی هم چون آموزش دادن و یا لابی کردن (چانه زنی) را به عنوان تنها روش های عمل که مخاطره ای برای فعالان ایجاد نمی کرد، قبول داشتند. ضمن آن که این روش ها را موثرتر نیز می دانستند. - از دیگر ویژگی های تجمع مذکور، تأکید برگزارکنندگان بر مشروعیت سیاست خیابانی و برگزاری تجمع به عنوان یک شیوه مسالمت آمیز اعتراضی و قانونی بود.

در این راستا، برخلاف بیانیه اول که به خواسته های زنان در این تجمع اعتراضی توجه بیشتری نشان می داد، بیانیه دوم تأکید بیشتر بر حق اعتراض مدنی به نقض حقوق زنان به عنوان یکی از حقوق شهروندی داشت. پافشاری برگزارکنندگان تجمع، در انتهای بیانیه دوم بیشتر مشخص شده است؛ زمانی که از مسئولان خواسته شد تا امنیت شرکت کنندگان را تأمین کنند. برگزار کنندگان تجمع در این بیانیه، با وجود آن که بر اعتراض مدنی و شیوه تجمع به عنوان حرکتی نمادین تأکید داشتند اما این شیوه را شروعی برای کار می دانستند تا بتوانند حساسیت لازم را ایجاد کنند. آنان تأکید داشتند که شیوه های دیگر عمل را باید در ادامه راه و پیگیری خواسته ها، به کار برد. (مرکز فرهنگی زنان، خرداد ۱۳۸۵: ۴۲-۴۱)

- آخرین ویژگی این تجمع، کاربرد شیوه های نوین اطلاع رسانی و سازماندهی آن بود. در تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ برای اولین بار در گردهمایی های زنان، نقش اینترنت برای سازماندهی تجمع بسیار

بارز بود. فراخوان تجمع ابتدا توسط سایت های داخلی زنان منتشر شد. سپس، سایت های خبررسانی خارج از کشور و نیز سایت های زنان و گروه های سیاسی با نقل فراخوان و بیانیه ها از این حرکت حمایت کردند. اما آن چه که به این تجمع شکل ویژه ای بخشید حمایت وبلاگ نویسان از آن بود. در شرایطی که روزنامه های مستقل نیز به دلیل خودسانسوری و هراس از عواقب انتشار اخبار اعتراضی از وظیفه اطلاع رسانی خود بازمانده بودند، وبلاگ نویسان و سایت های اینترنتی نقش مهمی در اطلاع رسانی و بسیج افراد برای مشارکت در این حرکت اعتراضی و انتشار اخبار تجمع و جلب افکار عمومی برای کمک به سازمان دهندگان آن برای کم هزینه کردن تجمع به عهده داشتند.

فراوانی امضاهایی که برای حمایت از تجمع به دست برگزارکنندگان می رسید از طریق این رسانه جدید ممکن امکان پذیر شد. حجم مقالاتی که بعد از این حرکت در وبلاگ ها در مورد جنبش زنان نوشته شد بسیار گسترده بود که در عمومی کردن بیشتر برخی از مسائل زنان نقش داشت. برخی از ویژگی هایی که مطرح شد با توجه به زمان خود مطرح است. در زمانی که تجمع ۲۲ خرداد در سال ۱۳۸۴ برگزار شد، جمع شدن این ویژگی ها در کنار هم در نهایت توانست تاثیر به سزایی در بخشی از جنبش زنان و گسترده ساختن مطالبات آنان داشته باشد. در مجموع، این تجمع نشان داد که زنان از گروه های گوناگون فکری، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گوناگون و با حفظ تفاوت های خود می توانند اقدامات مشترکی را در پیگیری مطالبات زنان به ثمر رسانند.

## سال های پساصلاحات؛ برابرخواهان همچنان مصمم به پیمودن مسیر برابری

در سال های موسوم به اصلاحات، گفتمان اصلاحات و دموکراسی خواهی در رویکرد کلان که به اصلاح ساختارهای سیاسی نظام توجه داشت، به قدری قدرتمند شد که گفتمان های دیگر از جمله گفتمان حقوق زنان را به سایه برد. گرچه فعالان زنان از گفتمان اصلاحات و جامعه مدنی برای ساخت نهادهای خود و اعتراض های مدنی بهره بردند. اما ابزار عمومی سازی مطالبات خود را به دشواری در اختیار داشتند. به طور نمونه، رسانه ها کمتر به مسائل زنان بها می دادند و گفتمان مسلط اصلاح طلبی و نواندیشی دینی در این رسانه ها معتقد بود که پس از ایجاد جامعه مدنی قدرتمند و دموکراتیک، مسائل زنان نیز به خودی خود حل خواهند شد.

از طرف دیگر، از هنگامی که فرصت علنی شدن برای گروه های زنان فراهم و «نهادسازی» به مسئله ای مهم در میان آنان تبدیل شد؛ زمان، لازم بود تا آنها بتوانند از فرصت های موجود استفاده کرده و نهادهای خود را برسانند. فعالان جنبش زنان ابتدا برای شکل دادن به این نهادها، خواسته های متنوع و پراکنده ای را مطرح می کردند و هنوز خواسته های مشخص و ملموسی عنوان نمی

شد یا پیگیری خواسته ها به صورت مستمر نبودند.

در ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ زنان توانستند از فرصت انتخاباتی بهره برده و عمل جمعی مشترکی را حول اعتراض به تبعیض های موجود در قانون اساسی، شکل دهند. تفاوتی که این ائتلاف با ائتلاف های کوچک تر پیش از آن داشت این بود که سرانجام زنان توانسته بودند از طیف های مختلف حول یک خواسته مشترک و به اصطلاح کف مطالبات شان، جمع شوند، به جای آن که ائتلاف های کوچک با خواسته های پراکنده، سازمان دهند. تفاوت دیگر این بود که در ۸ سال دولت اصلاحات، بسیاری از گروه های شرکت کننده در ائتلاف ها، مطالبه تغییر قوانین را به جریان اصلاحات داخل حکومت تفویض کرده بودند. با عدم موفقیت این جریان در تغییر قوانین، فعالان زنان پی بردند که این مطالبات که مطالبات فوری بسیاری از گروه های زنان شمرده می شد باید به سطح جامعه برده شود تا فشار از پایین بتواند به تغییر قوانین یاری رساند.

توجهی که رسانه ها پس از ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ به مطالبات زنان داشتند، تجمع را به عنوان شیوه ای مهم مطرح ساخت که به واسطه آن فعالان زنان بتوانند خواسته های خود را بی واسطه با قشرهای وسیع تری از مخاطبین همیشگی خود در فرهنگسراها و مکان های سربسته، مطرح کنند. به طوری که سال ۱۳۸۴ چندین تجمع در تهران و برخی از شهرهای دیگر شکل گرفت. یکی از تجمعاتی که در سال ۸۴ توسط دو شبکه ائتلافی «هم اندیشی زنان» و «هوادران حرکت جهانی زنان» برگزار شد تجمع روز جهانی زن (۸ مارس) بود. در این تجمع، خواسته های مطرح شده به طور مشخص حول قوانین تبعیض آمیز بود.

در ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ (سالگرد تجمع ۲۲ خرداد) تجمع گسترده دیگری در اعتراض به قوانین تبعیض آمیز برگزار شد و این روز از سوی برخی از کنشگران جنبش زنان «روز همبستگی زنان» نام گرفت. برگزار کنندگان تجمع به طور مشخص خواستار تغییر موارد مشخصی از قوانین مدنی و جزایی ایران شدند. پس از تجمع ۲۲ خرداد، بر اساس قطعنامه تجمع که اذعان داشته بود تا رسیدن به این خواسته ها که همان اصلاح قوانین تبعیض آمیز است، به تلاش خود ادامه می دهیم؛ کمپینی به نام «کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز» شکل گرفت. این کمپین هدف خود را تغییر ۱۰ مورد از قوانین مرتبط با خانواده و قوانین جزایی در مجموعه قوانین ایران معین و برای رسیدن به این خواسته ها شیوه جمع آوری امضاء به صورت چهره به چهره و ارائه امضاها به مجلس و سازمان های بین المللی را اتخاذ کرد.

## تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ در اعتراض به قوانین تبعیض آمیز

تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ با هدف پیگیری مطالبات مستتر در قطعنامه تجمع سال پیش از آن برگزار شد. از آنجایی که احتمال می رفت انتقاد به قانون اساسی به دلیل تغییر شرایط سیاسی، هزینه های

بالایی در برداشته باشد، همچنین ملموس نبودن این خواسته و عدم توان بسیج عمومی حول آن، محور خواسته های تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ به اعتراض علیه قوانین تبعیض آمیز در مجموعه قوانین خانواده و جزایی تغییر یافت.

در آستانه سالگرد تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴، بحث ها و گفتگوهای متعددی درون جمع های مختلف زنان آغاز شد. بحث های مربوطه عموماً حول شیوه بیان مطالبه صورت گرفت. در ارتباط با شیوه بیان مطالبه که همان برگزاری تجمع بود، موافقان برگزاری تجمع، معتقد بودند که برای تغییر اجتماعی باید در خیابان حضور داشت و با مردم خواسته های حقوقی و مدنی را پیگیری کرد. آنها استدلال می کردند که برای تحقق خواسته های جنبش زنان باید در خیابان و عرصه عمومی باقی ماند و با مردم در ارتباط بود. همچنین این مساله که تجمع سال گذشته توانسته بود هویت مستقلی برای فعالان جنبش زنان فراهم کند، بسیار مورد توجه و استناد آنان بود.

آنها می خواستند با برگزاری دوباره تجمع، روز ۲۲ خرداد را به عنوان «روز همبستگی زنان» برای تغییر قوانین تبعیض آمیز رقم بزنند. آنها می خواستند روزی از آن زن ایرانی برسانند که در نتیجه تلاش های خود زنان در ایران و مرتبط با خواسته های آنان به دست آمده باشد. البته این به معنی نفی روزهای دیگر زنان نبود. مخالفان نیز استدلال می کردند که با توجه به تغییر فضای سیاسی و با توجه به آن که نیروی انتظامی با تجمع پیشین زنان برخورد کرد، برگزاری تجمع هزینه های زیادی برای کنشگران جنبش زنان در پی خواهد داشت.

سرانجام بخشی از فعالان جنبش زنان که موافق برگزاری تجمع بودند توانستند با بسیج نیروهای خود از طرق مختلف از جمله انتشار فراخوان عمومی در سایت ها، وبلاگ ها و برخی از نشریات؛ لابی با گروه های زنان و گروه های دانشجویی و حقوق بشری؛ ارسال ایمیل و پیام های کوتاه به افراد؛ و توزیع دفترچه هایی با نام «تاثیر قوانین بر زندگی زنان» که حاوی فراخوان تجمع و تشریح خواسته های آن بود، تجمعی را در میدان هفت تیر تهران تدارک ببینند. فراخوان برگزاری تجمع به امضای ۹۱۷ تن از زنان، ۴۶۹ نفر از مردان، ۱۱ نفر از فعالان دانشجویی، ۲۲۳ فعال اجتماعی از استان کردستان، ۱۴۰ نفر از دانشگاه تبریز، ۱۳۲ نفر از دانشگاه اصفهان، چندین نفر از دانشگاه زابل به علاوه ۱۲ نشریه دانشجویی؛ ۱۲۷ وبلاگ؛ رسید و ۳۷ سازمان بین المللی زنان و حقوق بشر از این تجمع حمایت کردند. (مرکز فرهنگی زنان، ۱۳۸۶: ۴) در این فراخوان، خواسته های مشخص تجمع کنندگان منع چند همسری، لغو حق طلاق یک طرفه مرد، حق ولایت و حضانت بر فرزند توسط پدر و مادر به طور مشترک، تصویب حقوق برابر در ازدواج (مانند حق بدون قید و شرط اشتغال و حق تابعیت مستقل زنان متأهل)، تغییر سن مسئولیت کیفری دختران به ۱۸ سال، حق شهادت برابر اعلام کردند. (خبرنامه مرکز فرهنگی زنان، ۱۳۸۶: ۲۱-۴)

در این تجمع برخلاف تجمع سال گذشته، نیروهای انتظامی با تجمع کنندگان برخورد فیزیکی کرده و تجمع را برهم زدند. تعداد ۷۰ نفر (۴۲ زن و ۲۸ مرد) از تجمع کنندگان بازداشت شدند. همچنین

تعدادی از فعالان زنان که برای تجمع فراخوان داده بودند، در روز تجمع بازداشت یا طی هفته های بعد از تجمع مورد تعقیب و احضار قرار گرفتند. این روند باعث شد تا پس از تجمع، مجادلات درباره آن ادامه داشته باشد. برخی معتقد بودند دستگیری تجمع کنندگان ۲۲ خرداد، و اخبار منتشر شده از آن، باعث مطرح شدن مطالبات زنان در سطح جامعه ایران شده است، برخی دیگر این تجمع را هزینه ی تحمیل شده به جنبش زنان از سوی برگزار کنندگان آن دانسته و به برگزاری آن انتقاد داشتند. نظرات موافق و مخالف برگزاری تجمع طی مقالاتی عمدتاً در نشریه اینترنتی زنستان، هستیا و ماهنامه زنان منتشر شد. با مرور این مقالات، می توان نقدهایی را که بر تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ وارد شده است را در دو طبقه جای داد.

نخست، نقدهایی که به پیامدهای بیرونی این تجمع توجه داشتند. از نظر منتقدان، این پیامدها شامل خشونت عارض بر تجمع (دستگیری و تهدید بسیاری از حاضران در تجمع و برگزار کنندگان آن) و مناسبت زمانی برگزاری آن (تشدید فشارهای خارجی و پرهزینه شدن فعالیت های اعتراضی) بود. سپس، نقدهایی که پیامدهای درونی این تجمع را مدنظر داشتند. این پیامدها نیز شامل ریزش نیروهای درونی جنبش و عدم اجماع میان همه طیف ها برای برگزاری و شرکت در تجمع بود. با بررسی نظرات گوناگون درباره تجمع ۲۲ خرداد می توان چند ویژگی را برای آن برشمرد که در ادامه به طور مختصر به آنها پرداخته شده است:

- یکی از ویژگی های این تجمع، استفاده از روش اعتراض خیابانی به شیوه ای مسالمت آمیز بود. در روزهای پیش از تجمع، نیروهای اطلاعاتی و امنیتی کشور با احضارهای مکرر برخی از برگزار کنندگان تجمع، خطرات برگزاری تجمع را به آنان یادآور شدند و آنان را از انجام تجمع برحذر داشتند. از طرف دیگر، به دلیل بسته شدن فضای فعالیت های اجتماعی، اختلاف هایی که پیش از آن چندان به چشم نمی آمد، پررنگ تر شده و به جو بی اعتمادی میان فعالان زنان دامن می زد. فشار موجود و زیر سوال رفتن تجمع و شایعاتی که درباره به خشونت کشیدن آن در میان فعالان زنان پخش شده بود، باعث شد تا در بیانیه های مختلف پیش از برگزاری تجمع و همچنین در مقاله های متعدد، مسالمت آمیز بودن تجمع و پیشینه صد ساله خواسته های مستتر در آن به عنوان مشروعیتی برای برگزاری این تجمع، مورد تاکید قرار گیرد.

پیش بینی اینکه تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ نیز مانند ۸ مارس سال پیش از آن، با برخورد نیروی پلیس همراه شود، دور از تصور نبود. ولی تاکید مداومی که در ۳ بیانیه قبل آن بر بی خشونت و مسالمت آمیز بودن تجمع از سوی برگزار کنندگان وجود داشت، تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ را به یک دستاورد مهم برای جنبش زنان که همیشه تاکید بر عدم خشونت دارد، تبدیل کرد. با اینکه پلیس و به ویژه پلیس زن در اولین مانور ویژه خود، با استفاده از ابزارهای گوناگون با تجمع کنندگان برخورد کردند، ولی با توجه به گزارش های منتشر شده، حتی یک شیشه هم از سوی شرکت کنندگان و جمعیت حاضر در تجمع نشکست. اغلب عکس ها نیز مبین آن هستند که شرکت کنندگان چگونه بدون درگیر شدن با



نیروهای پلیس، سعی در پرهیز از خشونت داشتند. علاوه بر آن، پس از تجمع، دستگیرشدگان تاکید کردند که طبق اصل ۲۷ قانون اساسی، بدون حمل سلاح حق برگزاری تجمع را برای خواسته های خود دارند. این مساله به قدری از سوی تجمع کنندگان تکرار شد که به یک اصل بديهی در تجمعات دیگر تبدیل شد. به طوری که پس از آن بسیاری از برگزارکنندگان تجمعات در اعتراضات اجتماعی مرتبط با جنبش های دیگر از جمله جنبش دانشجویی، اعتراضات معلمان و اعتراضات سندیکایی بر این اصل قانون اساسی تاکید می کردند و به نوعی هم بر حق قانونی خود تاکید داشتند و هم بر برگزاری تجمع به عنوان روشی بدون خشونت.

- یکی دیگر از ویژگی های تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵، پایداری بر خواست تغییر قوانین بود. بسیاری، فرصت پیش رو را برای برگزاری تجمع مناسب نمی دانستند و معتقد بودند برگزاری چنین تجمعی در شرایط فعلی، سرکوب شدیدی را در پی خواهد داشت. نگرانی آنان، به دلیل سنگینی فضای موجود، طبیعی بود. اما نکته حایز اهمیت آن بود که سال پیش نیز این انتقاد به برگزاری تجمع ۲۲ خرداد ۸۴ وارد شده بود. بسیاری معتقد بودند که استفاده از فرصت انتخاباتی ۸۴ برای برگزاری تجمع، تایید انتخابات و فضای حاکم بر آن است و عده ای دیگر انتقاد داشتند که ممکن است گروه های سیاسی مخالف از این حرکت سوء استفاده کنند.

برگزاری تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ در تداوم حرکت پیشین این تصور را منتفی می ساخت که این حرکت مختص یک فضای خاص سیاسی بوده است و نشان می داد که این دو تجمع با هدفی مشخص و مستقل برای بهبود وضعیت زنان صورت گرفته است.

- یکی دیگر از ویژگی های تجمع ۲۲ خرداد که نقدهایی را نیز در پی داشت، کیفیت کنشگران و شرکت کنندگان در این اقدام اعتراضی بود. دو نوع نقد به لحاظ شرکت کنندگان وجود داشت. اول اینکه برخی از نیروهای کیفی جنبش زنان که در سال گذشته در تجمع حضور داشتند در سال ۸۵ به دلیل پرهزینه بودن تجمع، در این حرکت جمعی حضور نداشتند. به اعتقاد منتقدان، اقدام به تجمع با وجود کنار کشیدن این نیروها، به جنبش زنان آسیب رسانده و نیروهای جنبش را پراکنده می سازد. در مقابل، موافقان تجمع اذعان داشتند که نیروهای جدید همان اندازه افراد قدیمی تر جنبش، مشارکت کننده محسوب می شوند.

بنابراین نسبت دادن یک جنبش به نخبگان درون آن یا نیروهای قدیمی تر، خطر عدم پویایی جنبش و عدم رشد نیروهای آن را در پی خواهد داشت. از این رو، منطقی که طراحان تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ در مقابل از دست دادن نیروهای کیفی مورد اشاره اتخاذ کردند، یافتن متحدان بیرونی بود. آنان به دو شیوه توانستند مخاطبان خود را بیابند. از یک طرف، بخشی از جنبش دانشجویی و کارگری را که در شیوه اعتراضی متحدان هم بودند، بسیج کردند. از طرف دیگر، با پخش دفترچه های آموزشی به زبان ساده که بیانگر خواسته های شان بود و جذب رسانه های گوناگون خصوصی و انتشار اخبار خود در آنها، توانستند گروه های جدیدی از زنان را که در خواسته ها مشترک بودند، جذب این اقدام

اعتراضی کنند. دستگیر شدن تعداد بسیاری از دانشجویان در این روز، علی رغم هزینه ای که تا مدت ها بر جنبش زنان تحمیل کرد، موجب همبستگی بخشی از جنبش دانشجویی و جنبش زنان شد. با این وجود می توان گفت تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ علی رغم جذب مخاطبان و کنشگران جدید، برخی از متحدان گذشته را از دست داد. این موضوع را می توان تا حدودی به عدم هماهنگی درونی طیف های مختلف جنبش زنان در این مقطع زمانی و بی اهمیت دانستن جذب مخاطبان و متحدان پیشین و آماده سازی ذهن های آنان در بازده زمانی گسترده تر، از سوی برگزار کنندگان تجمع نسبت داد. - یکی دیگر از دستاوردهای تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵، جلب نظر رسانه ها بود. این تجمع، تا حدود زیادی توانست توجه رسانه های خصوصی و بین المللی را جلب سازد. این تجمع در شرایطی به وقوع پیوست، که جوی از ناامیدی در پیکر جامعه مدنی ایران دیده می شد.

در چنین شرایطی، زمانی که با سر و صدای بسیار خبر از تجمعی در این روز به وسیله زنان به میان آمد، توانست نظر رسانه های بین المللی را به خوبی جلب کند به طوری که این تجمع به ویژه پس از دستگیری های آن، ارزش خبری بسیاری پیدا کرد و در نشریه های معتبر داخلی و جهانی انعکاس یافت. عکس های منتشر شده از تجمع حاوی برخورد پلیس با تجمع کنندگان بود، در حالی که در تصاویر آرامش شرکت کنندگان در تجمع به نمایش درآمده بود. از طرف دیگر خواسته های مطرح شده در تجمع، خواسته های ابتدایی محسوب می شدند از جمله منع تعدد زوجات و حق طلاق. این امر باعث شد تا افکار عمومی حساسیت زیادی نسبت به این مساله پیدا کند و رسانه ها به بازتاب بیشتر اخبار تجمع روی آوردند. تا مدت ها اخبار مربوط به دستگیری ها، دادگاه ها و احکام صادر شده در رسانه ها منعکس می شد و هربار خواسته های مطرح شده در تجمع نیز طرح می گردید.

## شکل گیری کمپین یک میلیون امضاء؛ باید صبور بود و ایستاد

پس از برگزاری تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵، بسیج فوری برای تشکیل «کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز» که در بیانیه خود، تا حدودی همان خواسته های تجمع را پیگیری می کرد، باعث ماندگاری خواسته های مطرح شده در تجمع شد. کمپین در ۵ شهریور ۱۳۸۵ با هدف جمع آوری یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان و در پی قطعنامه صادر شده در تجمع ۲۲ خرداد مبنی بر پیگیری تغییر قوانین تبعیض آمیز ایجاد شد. در پی این تجمع، همان طور که گفته شد خشونت گسترده ای بر فعالان جنبش زنان اعمال شد به طوری که ۷۰ تن از تجمع کنندگان دستگیر و برخی از برگزار کنندگان تجمع احضار شدند و برای بازداشت شدگان و احضارشدگان احکام سنگینی صادر شد.

به همین دلیل، انتقادهایی به برگزاری تجمع وارد شد. از جمله آنکه برگزاری تجمع در چنین شرایطی هزینه بالایی را بر کنشگران جنبش زنان وارد کرده و موجب افتراق میان گروه های زنان

می شود. منتقدان معتقد بودند که برگزاری تجمع به لحاظ فرهنگی نمی تواند در شرایط انسداد سیاسی، تاثیرگذار باشد و تنها دو ساعت ایستادن برای بیان خواسته ها و پرداخت چنین هزینه ای برای عمومی کردن این خواسته کافی نیست.

پس از این انتقادات، و با وجود فشاری که به دلیل تجمع بر برگزار کنندگان آن تحمیل شد، برخی از افراد و گروه های زنان از جمله برگزار کنندگان تجمع مذکور، تصمیم گرفتند با ارائه طرحی به نام «کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز» و با شیوه جمع آوری امضاء به صورت «چهره به چهره»، مطالبات خود را عمومی کنند. این طرح بلافاصله توانست نیروهای بسیاری را جذب جنبش زنان کند و امید تازه ای را به ویژه به کنشگران جوان جنبش زنان برای پیشبرد اهدافشان در چنین شرایطی ببخشد. به این ترتیب، تجمع کنندگان نه تنها از خشونت که بر آنان در روز تجمع و بعد از آن اعمال شد، دلسرد نشدند بلکه توانستند از طریق جذب نیرو و روی آوردن به شکلی جدید از مبارزه با همان خواسته ها، فقدان فرصت سیاسی در این سال را جبران کنند و نشان دهند اگر در بیان خواسته های خود جدی بوده و پای هزینه آن بایستند می توانند تا حدودی بر شرایط سخت انسداد سیاسی غلبه کنند.

با پیشرفت کمپین یک میلیون امضاء و مطرح شدن آن در سطح ملی و بین المللی، کم کم توجه قدرتمداران به این حرکت مدنی نیز جلب شد و تهدید و به زندان انداختن فعالان این جنبش، جزئی از کارکردهای پلیس امنیت و وزارت اطلاعات گردید.

بار دیگر، از سوی برخی از منتقدان کمپین مطرح شد که این حرکت با جلب رسانه های بین المللی، تندروری کرده و به همین دلیل با فشار و تهدید روبرو می شود. با این وجود، کنشگران کمپین هرگز از خواسته های خود کنار نکشیدند و کم کم پذیرفتند که بدون پرداختن هزینه در جامعه متصلب ایران، نمی توان امید به تغییر داشت.

اکنون با ارزیابی فشارهایی که بر جنبش یک میلیون امضاء در سال های گذشته تحمیل شد می توان دریافت که حاکمان نه با شیوه عمل بلکه با جدیت عمل نهادهای مدنی در زمینه زنان مسئله دارند. می توان گفت در طول سال هایی که فعالان این حرکت مدنی به زندان افتادند، حمایت چندان از عمل آنها و هزینه هایی که می پرداختند به ویژه در میان اصلاح طلبان که اکنون (متأسفانه) راه زندان ها بر آنها هموار شده، به عمل نیامد.

اما شاید اکنون با فشارهایی که بر آنها نیز وارد شده دریابند که خشونت های وارد شده بر پیکر جنبش زنان و دیگر جنبش های اجتماعی بر گردن کنشگران این جنبش ها نبود بلکه به دلیل مقاومت در پیگیری خواسته ها و عدم تحمل حکومت در پذیرش این مطالبات بود. شاید اگر آن روزها حمایت همه جانبه از جنبش های اجتماعی و حرکت های مسالمت آمیز میشد، این روزها بیشتر به جامعه ای دموکرات نزدیک بودیم و نیاز نداشتیم شاهد و پذیرای این همه خشونت باشیم.

با این حال به دلیل شرایطی که در آن به سر می بریم، می بینیم که بسیاری از افرادی که در آن زمان به برگزاری تجمع انتقاد داشته یا حرکتی هم چون کمپین را غربی و نامطمئن می دانستند، خود به برگزاری تجمعات و تشکیل شبکه های اجتماعی روی آورده اند و با رسانه های خارجی که تنها رسانه های قابل دسترس است، مصاحبه می کنند.

قطعا این مسئله دستاورد عظیمی برای کنشگران جنبش های اجتماعی در ایران است که کنشگران سیاسی آن اکنون دریافته اند که از یک طرف، اعتراض به نداشتن حق و درخواست آن تندروانه نیست بلکه حق طبیعی هر انسانی است و از طرف دیگر، تنها با چانه زنی با مقامات بالا و به دست آوردن کرسی های این مجلس و آن نهاد دولتی، تغییر امکان پذیر نیست بلکه باید از لایه های زیرین جامعه، خواسته های جامعه به بالا تحمیل شود و این مهم بدون استمرار در عمل و پرداختن هزینه با توجه به شرایط ایران امروز که حکومت مداران آن این چنین انحصار طلب هستند، ممکن نیست مگر آنکه امیدوار به یک معجزه باشیم.

## منابع؛

۱. احمدی خراسانی، نوشین (۱۳۸۵). «گشایش نامه»، نامه زن، شماره ۵.
۲. اردلان، پروین (۱۳۸۵). «نگاهی آماری به تجمع اعتراضی زنان به نقض حقوق شان در قانون اساسی»، نامه زن، شماره ۵.
۳. نامه زن (بولتن داخلی مرکز فرهنگی زنان)، شماره ۵ (۱۳۸۵). «ویژه نامه سالگرد ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ (روز همبستگی زنان)».
۴. نامه زن (بولتن داخلی مرکز فرهنگی زنان)، شماره ۷ (۱۳۸۶). «ویژه نامه سالگرد ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ (روز همبستگی زنان)».

## کمپین یک میلیون امضا از شهر تا روستا

### ژیلا بنی یعقوب

گروه‌هایی از فعالان جنبش زنان در ۲۲ خرداد سال ۱۳۸۵ در میدان هفت تیر تهران در اعتراض به قوانین تبعیض آمیز علیه زنان تجمعی برگزار کردند. این تجمع از سوی پلیس به خشونت کشیده شد و بیش از هفتاد نفر نیز بازداشت شدند. این فعالان زن برای پیگیری اهدافی که در قطعنامه آن تجمع اعلام کرده بودند، تصمیم گرفتند خواسته های خود را با شیوه هایی متفاوت از تظاهرات خیابانی پیگیری کنند. این بود که پس از بحث و بررسی فراوان با حضور نمایندگانی از طیف های مختلف و در جهت تلاش برای تغییر قوانین ناعادلانه و زن ستیز در ایران، حرکتی جمعی و هدفمند (کمپین) را در دستور کار خود قرار دادند. این کمپین در واقع تلاش وسیعی برای "جمع آوری یک میلیون امضا" از شهروندان ایرانی به منظور درخواست تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان در کشورمان است. (۱)

گرچه جمع آوری امضا یکی از اهداف این کمپین است اما هدف اصلی و مهمترش همچنان که در طرح کمپین پیش بینی شده، افزایش آگاهی و ایجاد حساسیت در میان زنان و مردان نسبت به تبعیض های قانونی است که نسبت به زنان روا می شود و دشواری هایی که به خاطر این تبعیض ها به بسیاری از زنان ایران تحمیل شده است.

اساس این کمپین، اعتقاد به افزایش آگاهی از طریق ایجاد گفتگو میان شهروندان و آموختن فعالیت های جمعی و دموکراتیک، یعنی ایجاد اصلاحات از پایین و از درون جامعه ی مدنی است. (۲) محدودیت های کمپین

الف - چالش با حکومت

کمپین یک میلیون امضا در دوره فعالیت خود از سه سال پیش به این سو با مشکلات زیادی از سوی حکومت روبرو شده است. این دشواریها بیشتر توسط نهادهای امنیتی و قضایی بر فعالان کمپین اعمال شد. آن چنان که در طول سه سال فعالیتش بیش از چهل نفر تنها به خاطر جمع آوری امضا بازداشت و راهی زندان شده اند. به همین دلیل و برای کاهش هزینه های تحمیل شده به کنشگران کمپین، بیش از یکسال است که داوطلبان کمپین کمتر به جمع آوری امضا در عرصه های عمومی پرداخته اند و فعالیت خود را به شبکه های خاص تر محدود کرده اند، یعنی به شبکه های خانوادگی و دوستانه.

اکثر اعضای کمپین یک میلیون امضا بر این باورند که مشکلات امنیتی مهمترین دشواری کمپین یک میلیون امضا است و اگر این محدودیت های امنیتی حکومت نبود ظرف مدت کوتاهی یک

میلیون امضا را جمع آوری می کردند.

زهره ارزنی ، یکی از وکلای مدافع کمپین یک میلیون امضا از جمله افرادی است که می گوید: «اگر فقط ده روز بدون فشار امنیتی می توانستیم فعالیت کنیم، یک میلیون امضا را در همین ده روز جمع آوری می کردیم. آمادگی کافی در جامعه برای پذیرش خواسته های کمپین هست اما فشارهای شدید امنیتی به ما اجازه ارتباط با مردم را نمی دهد. این همه فشار امنیتی که از سوی حکومت وارد می شود و هر روز هم افزایش می یابد، موجب دلسردی و خستگی فعالان کمپین شده و می شود.» (۳)

هیچ قانونی در ایران جمع آوری امضا را منع نکرده است، اما نیروهای امنیتی و انتظامی بارها داوطلبان کمپین را به هنگام جمع آوری امضا بازداشت کرده اند و از یک روز تا چند هفته در زندان نگه داشته اند. برخی از این بازداشت شدگان در دادگاه تبرئه شده اند اما هیچ کس پاسخگو و جبران کننده روزهایی که بدون دلیل در زندان گذرانده اند، نبوده است. برخی نیز تنها به دلیل جمع آوری امضا محکوم به چند ماه یا چند سال زندان شده اند.

«زینب پیغمبرزاده» در مترو با مردم درباره کمپین یک میلیون امضا و تبعیضات قانونی بر زنان گفتگو می کرده و از آنها می خواسته بیانیه کمپین را امضا کنند که دستگیر می شود. این اولین بازداشت اعضای کمپین به خاطر جمع آوری امضا بود. (۴) اما آخرینش نبود. پس از او بارها داوطلبان کمپین بازداشت و راهی زندان شدند.

فشارها و هزینه هایی که برخلاف قانون بر داوطلبان کمپین وارد شده، بر گستردگی کار آنها چه در جمع آوری امضا و چه در برگزاری کارگاههای آموزشی حقوق زنان تاثیر گذاشته است. به طوری که تعداد کارگاههای کمپین نسبت به روزهای نخست کاهش زیادی را نشان می دهد. هیچ کدام از قوانین ایران برگزاری کارگاه آموزشی علیه قوانین تبعیض آمیز را ممنوع نکرده است، اما مسئولان امنیتی و قضایی ایران در عمل از برگزاری آن ممانعت می کنند.

یکی از شدیدترین برخوردهای حکومت در این مورد به برگزاری کارگاهی در شهر خرم آباد مربوط می شود. (۵) کارگاه آموزش حقوق زنان در این شهر با حمله پلیس، ضرب و شتم و بازداشت شرکت کنندگان و اعضای کمپین یک میلیون امضا متوقف شد. ۲۵ شرکت کننده این کارگاه تا نیمی از شب در بازداشت بودند و چند نفرشان نیز برای چند روز در زندان ماندند. جرم آنها برگزاری یک کارگاه آموزشی در مورد قوانین نابرابر همچون تعدد زوجات، شهادت و دیه نابرابر در خانه ای کوچک و با عده ای محدود بود.

به گفته «نوشین احمدی خراسانی» پس از ماجرای خرم آباد استقبال و درخواست شهرستانی ها برای برگزاری کارگاههای کمپین یک میلیون امضا در شهرهای شان افت زیادی پیدا کرد، چرا که نگران عواقب سنگین حضور خود در این برنامه ها بودند. آنها نگران خطرات و مشکلاتی هستند که ممکن است نهادهای امنیتی و قضایی برایشان بوجود بیاورند. نگرانی ای که تا حد زیادی به جا

هم هست. (۶)

ب- چالش با مردم

مهم ترین چالش کنشگران کمپین یک میلیون امضا با مردم چیست؟ پاسخ دادن به این سوال دشواری های زیادی دارد؟ از کدام مردم سخن می گوئیم؟ از شهرها یا روستاها؟ از شهرهای کوچک یا بزرگ؟ از شهرهای سنتی یا مدرن؟ از روستاهای شمال یا جنوب؟ از مردم با کدام طبقه اجتماعی سخن می گوئیم؟

زارا امجدیان، از فعالان کمپین یک میلیون امضا در این باره می گوید: «مهم ترین چالش برای من چه در روستا و چه در شهر ناامیدی مردم از توانایی ایجاد تغییر در حاکمیت بوده است که البته توجیه مردم در هر شهر و روستایی با توجه به فضای فرهنگی و سنتی شان متفاوت است. اما همه به نوعی می گویند که نمی توانند تغییری در قوانین ایجاد کنند. نکته جالب تر این که با وجود اینکه در کشور ما نمایندگان مجلس با انتخابات تعیین می شوند، اما انگار مردم نماینده ها را نماینده واقعی خود نمی دانند و نمی توانند تصور کنند که تقاضای تغییر قوانین از سوی نمایندگان خودشان که روزی به آنها رای داده اند، مورد توجه قرار گیرد. مردم همواره از قدرتی سخن می گویند که به اراده ملت کاری ندارد و خودش هر کاری بخواهد می کند. متأسفانه یاس و ناامیدی یک مسئله عمومی و ریشه دار است و دیگری مسئله ترس از حاکمیت است که بی ارتباط با هم نیستند. در واقع همین ترس از دلایل مهم ایجاد یاس و ناامیدی شده است.

اما در شهرهای مذهبی مانند قم و مشهد علاوه بر این عوامل، مذهب و شرعی بودن این قوانین گاهی بحث برانگیزترین مسئله در کارگاههای کمپین می شود. در واقع مهمترین چالش ما با مردم این تفکر است که نمی توانند تغییری ایجاد کنند. هم کسانی که قدرت سیاسی را تصمیم گیرنده اصلی در کشور می دانند و هم کسانی که مراجع تقلید را در این خصوص تصمیم گیرنده می دانند، از هرگونه تغییر مهمی ناامید هستند و این طرزتفکر کار را برای ما دشوار می کند.» (۷)

جلوه جواهری، یکی دیگر از داوطلبان کمپین یک میلیون امضا است که به هنگام جمع آوری امضا بسیار با این پرسش مردم روبرو شده است که اگر بیانیه کمپین را امضا کنند، چه خطراتی می تواند آنها را تهدید کند؟ و آیا این حرکت با هزینه و خطراتی که دارد می تواند ثمر دهد؟

جلوه و دوستانش در برابر این گونه سوال ها، بارها از بیان تجربه های پیشین زنان میهن شان یاری گرفته اند و گفته اند: «بله! تاثیر دارد اگر مادر بزرگ های ما مدرسه ها را در خانه های شان دایر نمی کردند و با وجود سنگ باران شدن این مدرسه ها به فعالیت شان ادامه نمی دادند، چگونه الان می توانستیم شاهد باشیم که ۷۰ درصد دانشجویان دانشگاه های ایران را دختران تشکیل می دهند.» «بله هزینه دارد، اما مگر ما هر روز به واسطه این قوانین تبعیض آمیز در زندگی روزمره خود با چالش های جدی روبرو نیستیم و هزینه این قوانین را نمی پردازیم. پس لاقال بیایید تبدیل

به یک صدای جمعی شویم.» (۸)

رضوان مقدم نیز یاس و ناامیدی مردم را برای «تغییر» مهمترین چالش خود و همراهانش در کمپین عنوان می کند: «بیشتر مردم فکر می کنند، حاکمیت هر کاری دلش بخواهد با مردم می کند و هر تلاشی در برابر آن بی فایده است. یک سوال مشترک مردم این است که آیا فکر می کنید در این کشور اصلا کسی به حرف مردم توجه می کند؟» (۹)

رضوان گاهی کلی بحث کرده تا توانسته کسانی را متقاعد کند که می توانند در حد یک امضا در تغییر سهم داشته باشد.

منصوره شجاعی، مهمترین چالش خود را با مردمی می داند که از موضع رادیکالی حرکت کمپین را زیر سوال می برند. یعنی کسانی که می گویند خانه از پای بست ویران است. این افراد به او می گویند: «وقتی جمهوری اسلامی را از پایه ضد مردمی می دانیم، چطور در بافت چنین حکومتی بیانیه ای را امضا کنیم که از طریق کار پارلمانی می خواهد قوانین را تغییر بدهد.» (۱۰)

با این همه اما به اعتقاد نوشین احمدی خراسانی روشنفکران در روزهای نخست فعالیت کمپین مخالفت بیشتری از نقطه نظر رادیکالی نشان می دادند و به مرور هر چقدر کمپین با حکومت بیشتر درگیر شد و خطرات بیشتری اطراف آن ایجاد شد، استقبال بیشتری از آن کردند. در مقابل مردم به خاطر همین درگیری با قدرت و خطراتی که متوجه آن شد، استقبال کمتری از آن کردند.

برای زارا نیز به گفته خودش دشوارترین کار به هنگام جمع آوری امضا قانع کردن روشنفکرانی است که با روش های اصلاحی موافق نیستند و معتقدند باید با یک حرکت انقلابی، همه تغییرات یک شبه اتفاق بیافتد.

برای رضوان نیز قانع کردن دو دسته از مردم برای پیوستن به کمپین خیلی دشوار است، یکی آن هایی که به اصلاح باور ندارند و دوم آن هایی که فکر می کنند همه چیز کامل است و نیازی به تغییر نیست.

جلوه جواهری از نگرانی برخی از مردم صحبت می کند که می پرسند: «چگونه باید به این حرکت اعتماد کرد؟ آیا کمپین مکانی دارد؟ آیا به گروهی وابسته است؟ اعضای آن چه کسانی هستند؟ افراد مستقلی هستند یا به جایی وابستگی دارند؟ نکند که از خارج پول می گیرید؟ و یا اینکه نکند این خواسته ها با اسلام مغایرت داشته باشد؟ و البته این پرسش که این تلاش ها فایده ای هم دارد یا نه؟»

رضوان مقدم از سوال های زیاد مردم بویژه در روستائیان در باره زمان تغییر قوانین می گوید: «وقتی در روستا امضا جمع می کردم، بارها می پرسیدند، چه وقت درست می شود؟ منظورشان این است که مثلاً چند ماه دیگر قانون ارث تغییر می کند؟ و منتظرند که زود نتیجه را ببینند. اما در شهر سوال می کردند این امضاها را به کجا می دهید؟ اگر مقامات ترتیب اثر ندهند چه می شود؟ و گاهی سوال می کنند آیا اگر امضا کنیم، به خطر نمی افتیم؟ در شهرهای بزرگ، به ویژه اقشار متوسط



سوال می کنند، چرا مبارزه با حجاب اجباری را در خواسته ها قرار نداده اید؟» (۱۱) البته این پرسش فقط مختص به شهرهای بزرگ است.

## مقایسه کمپین در شهرهای بزرگ با شهرهای کوچک و روستاها

گرچه در شهرهای کوچک و روستاها نسبت به شهرهای بزرگ، کارگاههای کمپین یک میلیون امضا کمتر برگزار می شود، اما به گفته داوطلبان این کمپین برگزاری کارگاهها در چنین مناطقی حاوی تجربه های جدید و مشکلات جدی برای آنها بوده است.

مسائلی که داوطلبان کمپین در شهرهای کوچک و سنتی و یا روستاها با آن روبرو هستند، بسیار متفاوت با شهرهاست. زنان و دختران روستایی حتی گاهی با تبعیض های قانونی که نسبت به زنان روا داشته می شود، موافق هستند و این موضوع آموزشگران کمپین را آزار می دهد.

«زارا امجدیان» یکی از داوطلبان کمپین است که برای برگزاری کارگاه حقوق زنان به روستای دارجونه (۱۲) در استان نسبتاً محروم چهار محال و بختیاری رفته بود. وقتی از قانون تبعیض آمیز ارث در قوانین ایران سخن گفته و اضافه کرده بود که یکی از خواسته های کمپین یک میلیون امضا برابری ارث زنان و مردان است، با اعتراض گروهی از دختران روستایی مواجه شد که با این برابری مخالف بودند.

زارا به تلخی حرف های یک دختر جوان روستایی را به یاد می آورد که محکم در برابرش ایستاده و گفته بود: «این حق برادر من است که دو برابر من که خواهرش هستم، ارث ببرد. چرا باید مخالف این قانون باشم؟ برادرم ارث را برای دختری می برد که با او ازدواج می کند و شوهر آینده ی من نیز ارث را به زندگی من خواهد آورد.»

و زارا از دختر روستایی پرسیده بود: «اما اگر تو ازدواج نکردی، چه؟ اگر سهم شوهر تو از ارث پدری اش به همان اندازه که پدر تو برای برادرت ارث گذاشته، نباشد، چطور؟»

دختر پاسخی نداده و فقط تکرار کرده بود: «من از حق ارث بیشتر برادرم نسبت به سهم خودم دفاع می کنم. برادرم از من مهم تر و زندگی اش هم از زندگی من مهمتر است.»

او تنها دختر روستایی نیست که چنین می اندیشد. در بسیاری از روستاها و حتی شهرهای کوچک و بزرگ ایران مردان از ارزش و احترام بیشتری در خانواده و حتی در چشم خواهران و مادران خود برخوردارند. مادرانی که فرزند پسر دارند از نفوذ و جایگاه بالاتری نسبت به مادرانی که فرزند پسر ندارند، برخوردارند. این یک ضرب المثل معروف در بسیاری از روستاها و شهرهایی با فرهنگ سنتی است: «زنی که پسر ندارد، پایه هایش روی آب است.» پایه های روی آب استحکام ندارد و متزلزل است.

در چنین فرهنگی که مرد بودن به خودی خود یک امتیاز و ارزش محسوب می شود و بسیاری از

مادران، پسران خود را از دختران خود بیشتر دوست دارند و بسیاری از زنان، برادرهای خود را به خواهران خود ترجیح می دهند، حرف زدن از لزوم برابری حقوق زنان و مردان کاری دشوار است. زارا دقیقی طولانی در این کارگاه روستایی احساس ناتوانی کرده بود: «آنها وضع فرودست خود را به عنوان وضع ایده آل پذیرفته اند و هیچ اعتراضی نسبت به نابرابری ها ندارند. آنقدر فرهنگ مردسالارانه در ذهنشان ریشه دوانده که اصلاً نمی توانند نابرابری ها را احساس کنند و اگر هم احساس می کنند آن را به عنوان یک پدیده طبیعی پذیرفته اند.»

## تفاوت واکنش ها نسبت به قانون تبعیض آمیز ارث

واقعیت اینکه در بسیاری از شهرهای کوچک و همینطور روستاهای ایران از جمله در استان چهارمحال و بختیاری در جنوب ایران، حتی همان سهم نابرابر و ناعادلانه ای که قوانین ایران به عنوان ارث برای دختران در برابر برادرانشان در نظر گرفته است، به آنها تعلق نمی گیرد. یک قانون نانوشته و یا به عبارت درست تر همان عرف و سنت مردم در این منطقه بزرگ، دختران را به طور کلی از گرفتن ارث منع می کند و اگر دختری این جرات را به خود بدهد که سهم ارث قانونی خود را از ارث پدری اش طلب کند، از سوی اعضای خانواده، فامیل دور و نزدیک و حتی همشهری هایش طرد می شود. چرا که از نظر این خانواده های سنتی که تعدادشان در ایران کم هم نیست، برادر مرکز خانواده است و نقش اصلی را در حفظ نام و اصالت خانواده ایفا می کند و در چنین وضعی چرا یک خواهر به خودش اجازه می دهد که از برادر طلب حق خود را بکند. آریتا، نمونه یکی از این زنان بختیاری در شهر لردگان است که با شرمندگی زیاد داستان خود را برای دریافت ارث قانونی اش از برادرانش برای چند نفر از داوطلبان کمپین شرح می دهد. او قبل از بیان داستان خود بارها تاکید می کند، اگر وضع مالی اش بد نبود هرگز اقدام به دریافت سهم ارث خود از برادرانش نمی کرد.

داوطلبان کمپین به او گفته بودند: «چرا این چنین برای گرفتن حق قانونی ات که به طور ناعادلانه نصف سهم برادرت را برای تو در نظر گرفته، دچار عذاب وجدان هستی و آن را مستند به اضطراب مالی خودت می کنی. فکر نمی کنی که حتی اگر وضع مالی ات هم خوب بود، دریافت سهم ارث ات حق طبیعی و قانونی خودت بود؟»

آریتا اما آنچنان تحت فشار عرف و سنت های خانوادگی اش بود که دوباره گفته بود: «اگر وضع مالی خود و شوهرش بد نبود، هرگز اقدام به چنین کاری نمی کرد. از وقتی ارث خودم را گرفته ام، همه خانواده و فامیل با من بد برخورد می کنند. به همین دلیل در مهمانی های خانوادگی حضور پیدا نمی کنم. من هم دلم نمی خواست ارث بگیرم اما مجبور شدم، چرا که در تنگنای مالی قرار گرفته بودم.» «ثریا خالدي»، تنها زنی که در استان چهارمحال و بختیاری سردفتر ثبت اسناد رسمی است، می

گوید:

«تجربه های کاری ام در دفتر ثبت اسناد به من اثبات کرده است که مردم اینجا خیلی بد می دانند که زنی طلب ارث کند. می گویند، ارث حق مرد است، نه زن. من زنان بسیاری را دیده ام که به اجبار و به خاطر فشارهای عرفی ارث خود را به برادران خود بخشیده اند.»

«طلعت تقی نیا»، یکی دیگر از آموزشگران کارگاه های کمپین نیز در یک کارگاه روستایی احساس ناامیدی کرده بود و با خودش گفته بود، انگار داریم وقت خودمان را تلف می کنیم. این دختران و زنان روستایی بی عدالتی های موجود را نه فقط درباره خود پذیرفته اند، که حتی آن را مطلوب نیز می دانند. اما خیلی زود به خودش مسلط شده و نهیب زده بود: «این زنان و دختران مقصر نیستند. آنها وارث قرن ها مردسالاری هستند و تصویری جز این از زندگی ندارند. ما باید آنها را با حقوق خود آشنا کنیم.» (۱۳)

طلعت می گوید: «ما باید در روستاها و شهرهای کوچک بیشتر وقت بگذاریم، اما متأسفانه امکانات کافی برای این کار نداریم. زنان روستایی ما نیازمند آموزش مستمر هستند اما به خاطر نبود امکانات مجبوریم به کارگاه های پراکنده بسنده کنیم. ما تاکنون نتوانسته ایم کار مستمر در روستاها و شهرهای کوچک انجام دهیم.»

ماجرای ارث بردن زن از شوهرش در قوانین ایران و عرف شهرهای سنتی ایران، داستان جداگانه ای دارد. بر اساس قوانین مدنی ایران، زن فقط یک هشتم از اموال زنش را به ارث می برد و آن هم فقط از بنا و نه از زمین. (۱۴)

زنان در شهرهای کوچک و همین طور روستاهای ایران، حساسیت بیشتری نسبت به تبعیض آمیز بودن این قانون دارند. عرف و سنت آن چنان که آنها را از گرفتن ارث برادران منع می کند، از گرفتن ارث شوهران منع نمی کند. هرچند یک زن شهرستانی با بدبینی زیاد می گوید: «شاید چون حق زن از شوهر اینقدر ناچیز است، برای مردان حسد برانگیز نیست.»

یکی از حساسیت های زنان روستایی، سهم نبردنشان از زمین است. چرا که اغلب مردان روستایی دارای زمین های کشاورزی هستند و زنان این مردان، ارث نبردن خود را از زمین ظلمی بزرگ در حق خود می دانند. به ویژه اینکه در اغلب روستاهای ایران، این زنان هستند که بیشتر از مردان بر زمین های کشاورزی کار می کنند.

رضوان مقدم، یکی از بنیانگذاران کمپین یک میلیون امضا بر ضد قوانین تبعیض آمیز که امضاهای زیادی را در روستاهای شمال و جنوب ایران جمع آوری کرده، می گوید: «زنان در روستا، نسبت به مساله ارث از زمین خیلی حساسند. چون زنان پا به پای مردان زحمت می کشند، ولی به گفته خودشان پس از مرگ همسر، دستشان به هیچ کجا بند نیست.»

یکی از خواسته های کمپین یک میلیون امضا که در اسناد آن مورد اشاره قرار گرفته، درخواست ارث بردن زنان از زمین است. این خواسته پس از دو سال با تصویب مجلس شورای اسلامی ایران تحقق

پیدا کرد (۱۵) و زنان ایرانی پس از این از زمین نیز ارث خواهند برد. هر چند که برخی از زنان روستایی به خاطر تازه بودن این قانون که برخلاف سنت های چندین ساله است، نسبت به اجرای دقیق آن از سوی مردان خانواده بیم هایی دارند، اما تصویب این قانون موجب دلگرمی آنان شده است. قانونی که همچنان یک هشتم از اموال شوهر را حق همسرش می داند و نه بیشتر.

## تفاوت واکنش مردم شهر و روستا نسبت به قانون تبعیض آمیز ازدواج

سن ازدواج برای دختران در قانون مدنی ایران سیزده سال است که از نظر فعالان حقوق زنان در ایران بسیار نامناسب و پایین است. یکی از خواسته های کمپین یک میلیون امضا، تغییر این قانون و افزایش آن به هجده سالگی است.

داوطلبان کمپین به هنگام برگزاری کارگاههای آموزشی کمپین و یا به هنگام جمع آوری امضا با واکنش های متفاوتی در این باره در شهرهای بزرگ، کوچک و یا روستاها مواجه شده اند.

فریده غائب، زار امجدیان و طلعت تقی نیا که نخستین کارگاه روستایی کمپین را در ایران در روستای دارچونه برگزار کرده اند، در این باره می گویند: «دختران روستایی با پایین بودن سن ازدواج مشکلی ندارند، چرا که معتقدند اگر تا پانزده سالگی نتوانند برای خودشان شوهری پیدا کنند، پس از آن به سختی موفق به ازدواج خواهند شد و اگر سن شان از بیست سالگی بگذرد، ازدواج را تقریباً برای خود غیرممکن می بینند. نگاه خانواده و اطرافیان و همشهری هایشان به دخترانی که موفق نشوند تا سن پانزده- شانزده سالگی ازدواج کنند، نگرش چندان مثبتی نیست. نگرشی که در خوش بینانه ترین حالت با دلسوزی همراه است و گاه با این قضاوت همراه می شود که شاید این دختر دارای نقصی است که هنوز شوهری برایش پیدا نشده است. طبیعی است که در چنین شرایطی، دختران روستایی نسبت به قانون سن ازدواج بی تفاوت و گاه حتی مخالف افزایش آن باشند.»

فریده (۱۶) می گوید: «بسیاری از دختران روستایی می گفتند که تعداد دختران از پسران در ایران کمتر است، بنابراین اگر زودتر و تا قبل از پانزده سالگی ازدواج نکنند، برای همیشه بدون شوهر خواهند ماند. استناد دختران به آمارهای نادرست و از منابع نامعلوم بود که در این چند ساله به کرات در ایران شایعه شده و دهان به دهان گشته است و حتی به برخی از رسانه ها نیز راه یافته است.» فریده و دوستانش سعی کردند برای دختران روستایی توضیح بدهند که این آمارها واقعیت ندارد و براساس آمارهای صحیح مرکز آمار ایران، نه فقط تعداد دختران از پسران بیشتر نیست که کمتر هم هست و به ازای هر هزار دختر، هزار و ۱۸ پسر در کشور وجود دارد. (۱۷)

با این همه، زارا می گوید که این حرفها به این معنا نیست که او و دیگر داوطلبان کمپین، هرگز دختران روستایی مخالف با سن پایین ازدواج را ندیده اند: «دختران روستایی را نیز دیده ام که هنوز ازدواج نکرده و پایین بودن سن ازدواج و اجازه پدر را مشکل خود می دانستند که اگر پدران بخواهند،

می توانند آنها را به زور به عقد مردی درآورند که دوستشان ندارند و نمی توانند اعتراضی بکنند و با این تصمیم پدر، امکان تحصیل را هم از دست می دهند.» براساس قوانین ایران، اگر پدری دلش بخواهد، می تواند دختر خود را قبل از سیزده سالگی به عقد مردی هفتاد ساله درآورد و به خاطر همین قانون ناعادلانه در بسیاری از مناطق ایران به ویژه روستاها و شهرهای کوچک، دخترانی که هنوز کودک اند به زور وادار به ازدواج می شوند، آن هم با مردانی که گاه سی - چهل سال از آنها بزرگتر هستند.

مهمترین و بیشترین حساسیت زنان و دختران روستایی و شهرستانی، نسبت به قانون چند همسری در قوانین ایران است. چرا که چند همسری اغلب در روستاها و شهرهای کوچک بیشتر از شهرهای بزرگ و مرکزی ایران رواج دارد.

هرچند که به گفته طلعت تقی نیا اغلب زنان روستایی، مردان را آن چنان موجودات بی نقص و گاه مقدسی می پندارند که در مواردی می گویند، اگر همسر ما زن دیگری گرفته، حتما به این دلیل است که ما نتوانسته ایم حق همسری را برای شان به جا بیاوریم. شاید زیبایی مان را از دست داده ایم و یا نمی توانیم نیازهای او را برآورده کنیم.

به گفته داوطلبان کمپین، وضع در شهرها حتی شهرهای کوچک، درباره سن ازدواج خیلی بهتر از روستاهاست و هرچه شهرها بزرگتر و مدرن تر می شوند، حساسیت مثبت زنان و دختران نسبت به درخواست کمپین برای افزایش سن ازدواج در قوانین ایران بیشتر می شود.

### تفاوت واکنش ها نسبت به حق اشتغال

براساس قوانین مدنی ایران، حق اشتغال زن در دست شوهرش است و مرد می تواند زنش را از اشتغال محروم کند.

بسیاری از داوطلبان کمپین یک میلیون امضاء، هنگامی که از این تبعیض قانونی با زنان روستایی سخن گفته و توضیح داده اند که یکی از اهداف کمپین تغییر این قانون ناعادلانه است، با بی تفاوتی این زنان روبرو شده اند.

فریده غائب، یکی از داوطلبان کمپین که با زنان روستایی درباره حق اشتغال آنها حرف زده، اما با واکنش مثبت آنها روبرو نشده است، می گوید: «برای زنان روستایی، حق اشتغال تا حد زیادی بی معنی است. بسیاری از آنها حتی به ذهنشان هم خطور نمی کند که می توانند شغلی به دست بیاورند، چون اشتغال را برای خود غیرممکن می دانند. بنابراین حق اشتغال برای آنها معنا و ضرورتی ندارد. بعضی از زنان روستایی به من و دوستانم که برای آنها کارگاه حقوق زنان برگزار کرده بودیم، می گفتند: این حرفها که می زنی برای شماها که شهری هستید، خوب است. برای زندگی شما در شهر خوب است نه برای ما که حتی نمی توانیم از خانه بیرون برویم.»

زهره ارزنی، وکیل و فعال حقوق زنان که آموزشگر بسیاری از کارگاههای کمپین یک میلیون امضا بوده است، می گوید: «سختی کار برای داوطلبان کمپین در روستاها و شهرهای خیلی کوچک، مربوط به عرف جامعه و میزان پذیرش مردم اش است. حتی ممکن است که حرفهای ما را تایید کنند، اما فکر می کنند ما موجوداتی متفاوت هستیم که از سیاره ای دیگر آمده ایم و خواسته هایی را مطرح می کنیم که ربطی به آنها ندارد.»

حتی یک بار یک دختر جسور روستایی به فریده و زارا گفته بود: «وضع شما در پایتخت خوب است و این حرفها به دردتان می خورد، نه به درد ما که نمی توانیم زندگی مان را تغییر بدهیم.» تحمل این واکنش ها، گاهی برای اعضای کمپین که به طور داوطلبانه و با تحمل مشکلات فراوان برای برگزاری کارگاه های آموزشی به شهرهای دور و نزدیک می روند، دشوار می شود اما اغلب، آنها خیلی زود به خود مسلط می شوند و ضرورت گسترش کمپین آگاهی بخش یک میلیون امضا را بیش از پیش درک می کنند.

زارا حتی برای زنان روستایی توضیح داده بود که خودش از روستا برخاسته است اما توانسته تحصیلات عالی داشته باشد و شغل مناسبی پیدا کند. دختران روستایی با تعجب زیاد به او نگاه کرده بودند. بعضی از آنها نمی توانستند، حرف زارا را باور کنند.

او می گوید: «تقریباً همه آنها از وضع موجودشان راضی بودند و مردسالاری آن چنان بر تمام شئون زندگی شان سایه انداخته که به هیچ تغییری فکر نمی کنند. آنها فقط مردان و یا حداکثر زنان شهرنشین را مستحق داشتن شغل می دانند. در یکی از کارگاه های روستایی این سوال را مطرح کردم که چرا دستیابی به شغل را تا این حد غیر ممکن می دانید؟ حداقل می توانید معلم روستای خودتان باشید. شنیده ام همه معلم های این روستا از شهر می آیند، اما با تعجب به من نگاه می کردند. آنها هیچ شانس برای خودشان قائل نبودند که به اشتغال و استقلال مادی برسند.»

زهره ارزنی اما بی تفاوتی زنان روستایی را نسبت به حق اشتغال زنان از جنبه ای دیگر مورد توجه قرار می دهد: «زن روستایی، آن چنان در تمامی فعالیت مختلف روستا حضور دارد که مساله اش حق اشتغال یا نبود آن نیست. زن روستایی همیشه کار می کند. بدبختی اش این است که از دسترنج او، پدر، برادر و یا همسرش استفاده می کنند. در شهرهای کوچک که برای اغلب مردانش شغلی نیست و طبق قانون ایران آنها نان آور خانه هستند، زن حتی فکر اشتغال را هم نمی کند. با این وجود، اکنون در برخی شهرهای کوچک و حتی روستاها هم دختران تحصیل کرده ای داریم که دغدغه اشتغال دارند، چون استقلال مادی برای زن ایرانی مهم و تعیین کننده است.»

زارا و فریده گرچه به تلخی این خاطرات خود را به یاد می آورند، اما می گویند: «روستا و زنان روستایی به ما چیزهای زیادی می آموزند. ما از آنها می آموزیم که چه راه درازی را برای رسیدن به مقصد در پیش داریم و برای گسترش آگاهی در میان زنان سرزمین مان چه راه پر پیچ و خمی را باید طی کنیم.»

یکی از مهم ترین اهداف کمپین یک میلیون امضا برای جمع آوری امضا بر ضد قوانین تبعیض آمیز، ایجاد آگاهی در میان زنان و مردان نسبت به تبعیض آمیز بودن قوانین فعلی و ضرورت تغییر آن است.

دلارام علی، یکی از فعالان جوان کمپین یک میلیون امضا در این باره می گوید: «یک میلیون بیش از آن که عددی حقیقی باشد، یک سمبل است. فکر می کنم، حرکت کمپین را نمی شود به تعداد امضاهایش تقلیل داد. در حالی که هدف بزرگتری از کمپین که کمتر روی آن فوکوس شده، تولید آگاهی است. این نشر آگاهی چه بسا برای دو میلیون نفر یا ده میلیون نفر باشد.» (۱۸)

### دلایل حضور اندک کمپین یک میلیون امضا در روستاها

برگزاری کارگاههای کمپین یک میلیون امضا از دو یا حداکثر سه روستا فراتر نمی رود. چرا اعضای کمپین یک میلیون امضا از جمعیت سی درصدی روستاها غفلت کرده اند؟

پاسخ تعدادی از داوطلبان کمپین به این پرسش من «کم کاری و بی توجهی» بود. رضوان مقدم از جمله این افراد است: «عدم برگزاری کارگاه در روستاها به خاطر بررسی نکردن امکانات موجود و هم چنین پیش داوری است. برخی فکر می کنند که چنین فعالیتی در روستا نیازمند انرژی زیادی است که البته چنین هم است ولی دقیقاً، به این دلیل که یکی از اهداف مهم کمپین آموزش است، صرف این انرژی هم لازم است. ما باید ایران را یک پارچه ببینیم. کار در روستا این خوبی را دارد که آگاهی را به اعماق جامعه می برد. این مهم است، که در جاهایی که تا به حال در آن کار نشده، فعالیت کنیم. متأسفم که روستاها را در حرکت خود نادیده گرفته ایم. راستش تا حالا ندیده ام که دوستانمان روی این موضوع تامل کنند و آن را به بحث بگذارند و به جای تو چه کردی، من چه کردم؟ افرادی داوطلب کار در این حوزه شوند.»

زهره ارزنی، تا حدود زیادی با نظر رضوان مقدم موافق است: «ما در روستاها و شهرهای کوچک فعالانی نداریم که بتوانند آنجا زمینه برگزاری کارگاه را فراهم کنند. البته داوطلبان کمپین برای جمع آوری امضا به روستاهای اطراف تهران از جمله نظر آباد (۱۹) رفته اند و خیلی هم راضی بودند. با زنان روستایی صحبت کرده و دفترچه کمپین را هم میان آنها توزیع کرده و امضا هم گرفته اند. شاید دلیل اصلی برگزار نشدن کارگاههای کمپین در روستاها، سهل انگاری خودمان باشد. وقتی تعداد داوطلبان کم است، گسترش فعالیت ها در این سطح خیلی دشوار است.»

مساله دیگر این است که همه ما داوطلبانه در کمپین فعالیت می کنیم. هم باید هزینه های زندگی را تامین کنیم و هم به کار داوطلبانه مان پردازیم و این خیلی ساده نیست.

امکانات مادی ما آن قدر بالا نیست که بتوانیم برای معشیت مان کار نکنیم و تمام وقت در اختیار کمپین باشیم. شاید یک دلیل مهم دیگر، ناشی از سنتی بودن شهرهای کوچک و روستاهاست، که

سنت و عرف آنقدر در این مناطق قوی است که داوطلبان کمپین فعلا ترجیح می دهند، خود را دچار چالش ها و تقابل های احتمالی آنجا نکنند. به هر حال هرچقدر عرف و سنت در جایی شدت داشته باشد، به همان نسبت مقاومت برای هرگونه تغییری از جمله تغییر قوانین، بیشتر است.»

نوشین احمدی خراسانی، نویسنده فمینیست و یکی از بنیانگذاران کمپین یک میلیون امضا، با رویکردی متفاوت به پرسش من پاسخ می دهد: «به نظر من طرح چنین پرسشی یا بهتر بگویم چنین انتظاری که چرا کمپین در روستاها فعالیت نکرده است، شاید کمی غیرمنطقی باشد. کمپین یک میلیون امضا، یک جنبش اجتماعی است و نمی توان از یک جنبش اجتماعی انتظار داشت برای گروه های اجتماعی مختلف از قبل برنامه ریزی های مشخصی داشته باشد.

یک جنبش بر اساس ظرفیت ها و امکانات کنشگران اش حرکت می کند و نه بر اساس برنامه ریزی های منسجم از قبل پیش بینی شده. بنابراین از کمپین به عنوان یک جنبش اجتماعی باز و مدرن، نمی توان انتظار داشت که چرا برای حضور در روستاها برنامه ریزی منسجمی نداشته است. حوزه نفوذ جنبش های اجتماعی با توجه به حوزه نفوذ اعضایش تعریف می شود. یعنی میزان دسترسی این جنبش ها به گروه های اجتماعی، بستگی به میزان گسترش اعضا و ظرفیت کنشگران اش دارد و نه لزوما براساس یک استراتژی از پیش تدوین شده. زیرا برنامه ریزی منسجم، قبل از هرچیز لاقط اعضا و کادرهای ثابت و حرفه ای لازم دارد و یک سلسله مراتب خیلی منظم. درحالی که فعالان جنبش های اجتماعی مدرن، غالبا به صورت داوطلب و پاره وقت و غیرثابت هستند.

از طرفی، پایگاه جنبش زنان معمولا طبقه متوسط مدرن است. ما که مثل صدا و سیمای دولتی ایران، نمی توانیم برای همه ایران از گروه های مختلف برنامه داشته باشیم. اصلا چنین توقی از جنبش های اجتماعی، از واقع بینی به دور است. این خواسته هایی هم که ما در کمپین مطرح کرده ایم عمدتا خواسته های زنان طبقه متوسط است، هرچند بقیه گروه های اجتماعی زنان نیز از آن بهره می برند.

بافت روستایی ایران به گونه ای است، که فعالیت های مدنی از نوع کمپین نمی تواند در آنجا مشروعیت بالایی به دست بیاورد. چرا که هرچقدر با مناطق و گروه های محروم تر اجتماعی مواجه می شویم، برای هرگونه آموزش و برقراری ارتباط، نیاز بیشتری به خدمات رسانی پیدا می کنیم. یعنی باید از طریق ارائه خدمات بتوانیم با گروه های محروم ارتباط برقرار کنیم.

از سوی دیگر به میزانی که از روابط مدرن شهری دور و به روابط روستایی نزدیک می شویم، «ارتباط با مردم» خواهی نخواهی از طرق «روابط خونی، یا روابط مذهبی و قبیله ای» امکان پذیر می شود. می خواهیم بگویم که در روابط مدرن شهری است، که ارتباط با مردم از طرق مدنی (مثل ارتباط از طریق دادن دفترچه های آموزشی یا برگزاری کارگاه ها) مشروعیت و مقبولیت پیدا می کند. در روستاها اقتدار نهادهای مذهبی، دولتی و خویشاوندی است که دست بالا را دارد و می تواند مشروعیت بخش باشد. ولی در روابط مدرن شهری، به تدریج نهادهای دیگری هم در کنار این



نهادهای سنتی به وجود آمده اند و مشروعیت گرفته اند.

بنابراین حرکت های مدنی همچون کمپین، در شهرها امکان رشد و گسترش بیشتری دارند. درست است که برخی از اعضای کمپین خاستگاه روستایی دارند و همین نکته شاید ما را به اشتباه بیندازد و فکر کنیم همین افراد به همان اندازه که در شهرها می توانند کمپین را پیش ببرند، پس امکان دارد در روستاهای خود نیز این حرکت را گسترده کنند، اما در واقعیت این طور نیست.

ایجاد حرکت در یک محیط اجتماعی، به خصوص در مناطق روستایی کار پیچیده ای است که لزوماً یک نفر نمی تواند آن را بدون وجود هیچ پیش زمینه ای پیش ببرد. بنابراین نمی توان انتظار داشت، که مثلاً وقتی یک نفر از یک روستا عضو کمپین شده، اگر اراده کند می تواند در روستای زادگاه خود اهداف کمپین را پیش ببرد. این انتظار زیادی است، چرا که مثلاً برای برگزاری یک کارگاه آموزشی حقوقی، این نیاز وجود دارد که یک فردی که مقبولیتی در آن روستا دارد پشت این کار باشد. این مقبولیت را می توان یا از طریق داشتن اعتبار (مثلاً میزان سن و سال که یک نوع اعتبار در جوامع روستایی است یا اعتبار دولتی و یا مذهبی و...) به دست آورد و یا از طریق ارائه خدمات مادی و رفاهی به روستائیان به دست آورد. درحالی که می دانیم اعضای داوطلب که به کمپین رو می آورند، معمولاً از جوانان روستایی هستند، که به شهر و دانشگاه آمده اند. یعنی آنها هیچ یک از این مقبولیت ها و اعتبارهایی که در جوامع روستایی دارای اهمیت است را لزوماً ندارند، تا برای پیشبرد خواسته های کمپین در روستاهای خود عمل کنند.

البته اگر کمپین توسط نهادهای امنیتی سرکوب نمی شد، در درازمدت می توانست در روستاها هم گسترش و مقبولیت پیدا کند و از طریق نفوذ این گفتمان در «افراد مقبول در روستاها»، به دامنه حرکتی اش در بافت روستایی هم بیفزاید. اتفاقاً دلیل اصلی سرکوب کمپین، نه جمع آوری امضا، که همین گسترش حوزه نفوذ و محبوبیت اش بود. یعنی کمپین ظرفیت این را داشت که حتی تا بخش هایی از بافت روستایی هم بتواند نفوذ کند و همین موضوع برخی از حکومتگران را دچار وحشت کرد و هاله ای از خطوط قرمز امنیتی در اطراف کمپین ایجاد کردند و گسترش آن را مانع شدند.» (۲۰) منصوره شجاعی، فعال کمپین یک میلیون امضا نیز تا حدود زیادی با نظرات نوشین احمدی خراسانی در باره روستاها موافق است:

«من این شیوه کار را که از بالا، بسته های دانش را وارد روستا یا هر جای دیگری کنیم، نادرست می دانم. نقش ما، نقش یک اکتیویست و تسهیل گر است، نه یک لژیونر و مبلغ مذهبی. ما نمی توانیم ابتدا به ساکن وارد یک روستا شویم. خواست کمپین از ابتدا تعامل بوده است، ارتباط نباید با سبب ای و از بالا باشد. دعوت باید از جانب آنها صورت بگیرد، اگر از جانب ما باشد ارتباطی از موضع بالا تلقی خواهد شد. ما نمی خواهیم بسته ی دانش ارسال کنیم.»

اغلب اعضای کمپین، چه آنها که خودشان را به دلیل کم کاری مقصر می دانند و چه آنها که شرایط و مقتضیات جنبش کمپین یک میلیون امضا و روستاها را عامل کم رنگ بودن فعالیت شان

در روستاها می دانند، در یک نقطه با هم مشترک هستند. برای ورود به روستاها به مقدمات بیشتر و شرایط مناسب تری نیاز است. یک کنشگر اجتماعی به سادگی نمی تواند اعتماد روستائیان اغلب ساده را به خود جلب کند. نهادهای دولتی و مذهبی از جمله مساجد، هیئت های مذهبی و روحانیون، نفوذی عمیق در روستاها دارند و هرکدام از این نهادها یا روحانیون با گفتن یک جمله ساده درباره کمپین یک میلیون امضا، می توانند، داوطلبان کمپین را در میان روستایی ها بی اعتبار کنند و حتی خطرناک جلوه دهند. این جمله ساده می تواند این باشد: «آنها بر خلاف خواسته خدا حرکت می کنند و یا شاید هم بگویند آنها (فعالان کمپین) مخالف حکومت هستند.»

در این صورت داوطلبان کمپین نمی توانند، حتی با ساعت ها استدلال و ارائه مدرک ثابت کنند که خواسته های آنان منافاتی با دین خدا ندارد. همچنان که قادر نخواهند بود اثبات کنند، که مطالبات اجتماعی آنها بیش از یکصد سال سابقه دارد و ربطی به این حکومت و آن حکومت ندارد. آن چنان که این حربه در بسیاری از شهرهای کوچک و حتی برخی از شهرهای بزرگ درباره کمپین یک میلیون امضا، موثر واقع شده و کار را برای داوطلبان این جنبش اجتماعی هر روز سخت تر کرده است.

رضوان مقدم با وجود اینکه موفق شده، امضاها را زیادی در روستاهای شمال و جنوب ایران جمع آوری کند، فعالیت در روستاها را دشوار توصیف می کند و می گوید: «روستاها سستی تر از شهرها هستند و به همین دلیل در برابر تغییر بیشتر مقاومت می کنند. اطلاعات حقوقی شان خیلی پایین است و محیط خیلی بسته ای دارند و با ورود یک غریبه، سریع خبر پخش می شود. مشکل دیگر من به هنگام جمع آوری امضا، پایین بودن سطح سواد روستائیان است.

آنها غالبا انگشت می زنند و وجود یکی از افراد باسواد روستایی در کنار شما ضروری است، تا مطمئن شوند واقعا همان چیزی را امضا می کنند که شما ادعا می کنید. برای اینکه روستایی ها به شما اعتماد کنند، باید یکی از افراد محلی و معتمد شما را به آنها معرفی کنند. در حالی که در شهر، در کوچه و خیابان، در اتوبوس، مترو و جاهای عمومی، البته به شرط آن که به جرم پرسیدن نظر هم وطنت دستگیر نشوی، می توانی مطالبات کمپین را توضیح داده و امضا بگیری.»

زهره ارزنی نیز می گوید: «برای برقراری ارتباط با مردم شهرهای کوچک و یا روستاها ضروری است، که از افراد همان روستا کسی همراه داوطلبان کمپین باشد تا قادر به جلب اعتماد مردم بشوند.»

برگزاری دو- سه کارگاه کمپین در روستاها به معنای غیبت کمپین در تمامی روستاهای کشور نیست. داوطلبان با جمع آوری امضا از روستائیان، کمپین را به تعدادی از روستاهای ایران برده اند. گرچه آماری درباره تعداد این روستاها وجود ندارد، اما براساس گفته های تعدادی از داوطلبان تعداد این روستاها خیلی زیاد نیست.

## شهرهای مذهبی

کمپین یک میلیون امضا، در یکی از مذهبی ترین شهرهای ایران یعنی قم (۲۱) حضور جدی داشته است و تاکنون داوطلبان کمپین، چندین کارگاه آموزشی در این شهر برای زنان کاملاً مذهبی برگزار کرده اند. قم یک شهر زیارتگاهی، با تعداد زیادی حوزه علمیه از جمله فیضیه است، که همه ساله تعداد زیادی روحانی را تربیت و روانه جامعه می کند.

برگزاری کمپین در چنین شهری که بسیاری از روحانیون بلندپایه ایران و هواداران شان در آن زندگی می کنند، علاوه بر دشواری های مبتلا به شهرهای سنتی، مشکلات خاص خود را دارد. اغلب زنان در این شهر، از پیروان فقه سنتی اسلام و از هواداران روحانیون حکومتی هستند. بیشتر این زنان، اطلاعات مذهبی زیادی دارند که البته بیشتر بر فقه سنتی متکی است، نه به برداشت های روشنفکران دینی. گفت و گو با چنین زنانی درباره تغییر قوانین و ضرورت بازنگری در یافته های فقه سنتی و روحانیان شیعه، کار چندان ساده ای برای اعضای کمپین نیست.

فاطمه مسجدی، یکی از اعضای کمپین است که تاکنون چند بار به عنوان آموزشگر کارگاه های حقوق زنان در این شهر حضور پیدا کرده است.

او و دوستانش نخستین بار اقدام به برگزاری کارگاهی درباره خواسته های کمپین یک میلیون امضا، در این شهر کردند و از قوانین تبعیض آمیز مربوط به زنان و ضرورت تغییر آن سخن گفتند. اما در پایان کارگاه به این نتیجه رسیدند که فضای فرهنگی و اجتماعی قم هنوز آمادگی پذیرش خواسته های کمپین را به طور مستقیم ندارد. بنابراین فاطمه و دوستانش تصمیم گرفتند که کارگاههایی را ذیل کارگاههای کمپین تعریف کنند و به تدریج و غیرمستقیم از تبعیض ها علیه زنان سخن بگویند. در مرحله نخست، آنها کارگاه هایی با موضوع «جنسیت و توسعه»، «خودباوری زنان» و «توانمند کردن زنان» برای مخاطبان خود برگزار کردند. سپس نوبت کارگاه های تخصصی در زمینه بررسی حقوق خانواده در قوانین موجود و متون اسلامی با استفاده از استادان حقوق بود.

داوطلبان کمپین در طول این کارگاهها، خود به عنوان کنشگر، به دریافت چگونگی آگاه سازی زنان با توجه به بافت سنتی، مذهبی و امنیتی قم رسیدند. آنها بعد از سپری کردن این دوران کارگاهی و کنش های چهره به چهره با زنان قم، به این نتیجه رسیدند که حالا پس از برگزاری این مجموعه از کارگاهها، فضای مناسبی برای برگزاری دوباره کارگاههای کمپین به شیوه شهرهای بزرگی چون تهران است.

فاطمه مسجدی (۲۲) یکی از آموزشگران کمپین که چند کارگاه در شهر مذهبی و سنتی قم برگزار کرده است، می گوید: «در قم، «زنان کم سواد در پذیرش برابری قانون ارث برای زنان و مردان که یکی از خواسته های کمپین است، مشکل دارند و کمتر می توانند قبول کنند. چون معتقدند قرآن صراحتاً ارث را مساوی نمی داند. بیشتر زنان قمی شاغل نیستند و به درآمد شوهر یا پدر یا پسر خود

متکی اند و کمتر درآمد خود را به صورت عام در تامین زندگی محاسبه می کنند و فکر می کنند به همین دلیل خدا ارث را برای زنان به صورت برابر با مردان خواسته است.

یکی از مشکلات ما در قم این است، که ناگزیریم درباره تک تک قوانین با استفاده از منابع مذهبی و فقهی استدلال کنیم و بخش جامعه شناختی مربوط به قوانین را هم برایشان مشخص کنیم تا نسبت به اندیشه برابری مجاب شوند. معمولاً زنانی که خودشان درگیر یکی از قوانین هستند، بیانیه را راحت امضا می کنند. ما معمولاً از فتوای آیت الله صانعی و آیت الله موسوی بجنوردی (۲۳) موقع امضا جمع کردن زیاد استفاده می کنیم و خیلی در جلب نظر زنان کمی موثر است. در مورد زنان تحصیل کرده باید تفسیر فقهی قوانین را بهتر ارایه دهیم.»

فاطمه می گوید: «ما در کارگاهها و همچنین فضاها خارج از کارگاه که به طرح خواسته های کمپین برای تغییر قوانین تبعیض آمیز می پردازیم، بیشتر به طرح این قوانین در چارچوب فقه پویا و بیان انطباق خواسته های کمپین با اسلام توجه نشان می دهیم. ضمناً به طرح مشکلات زنان قم در زمینه مسائل خانواده و با عینی نشان دادن مشکلات روز زنان به طرح قوانین حمایتی و نواقص و نبودن قوانین حمایتی می پردازیم. سپس کمپین را به عنوان حرکت خودجوش زنان که برای تغییر قوانین تبعیض آمیز در جهت حمایت از زنان است، مطرح می کنیم.»

مریم بیدگلی، فعال کمپین در قم نیز در این باره می گوید: «ما طرح خواسته های کمپین را برای زنان قمی از مواردی مثل قانون ارث که آگاهی دینی زنان قم در باره اش زیاد است، شروع نمی کنیم. بیان مسئله ارث و دیه را به مراحل آخر موکول می کنیم. بیشترین سوالاتی که مخاطبان ما در قم می پرسند، درباره شرعی بودن و یا خلاف شرع نبودن مطالبات کمپین است.

آنها می خواهند مطمئن شوند که خواسته های کمپین برخلاف دین نیست. پس از تصویب قانون برابری دیه زن و مرد (۲۵) در تصادفات یا افزایش ارث زن از یک هشتم اعیان به عرصه، زنان مذهبی اقبال بیشتری به کمپین نشان می دهند. چرا که بعد از طرح این دو موضوع به پویا بودن فقه اشاره می کنیم و البته آن را به قوانینی که با تصویب مجلس و حمایت رهبری انجام شده، مستند می کنیم. واقعیت اینکه تصویب این دو قانون، به باور امکان تغییر قوانین در اندیشه زنان قم، کمک زیادی کرده و حالا ما راحت تر می توانیم بقیه موارد کمپین را آنجا طرح کنیم.»

تعدادی از اعضای کمپین نیز با برخی از روحانیون پیشرو در این سال ها ملاقات کرده و توانسته اند، تایید آنها را نسبت به برخی از قوانین تبعیض آمیز به دست آورند. آنها نظر موافق آیت الله صانعی و آیت الله موسوی بجنوردی را در ضرورت تغییر قوانین تبعیض آمیز در پایان دفترچه «تاثیر قوانین بر زندگی زنان» که یکی از اسناد سه گانه کمپین محسوب می شود، درج کرده اند. دفترچه ای که قوانین تبعیض آمیز مربوط به زنان و خواسته های کمپین برای تغییر آن به زبان ساده توضیح داده شده و توسط داوطلبان کمپین به صورت رایگان در میان مردم توزیع می شود.

مریم بیدگلی می گوید: «وقتی در کارگاه های قم، از رایزنی با علمای ساکن در قم از جمله آیت الله

صانعی و آیت الله امینی سخن می گوئیم، خواسته تغییر قوانین، مشروعیت خاصی در میان مخاطبان ما که زنان مذهبی هستند، پیدا می کند.»

چه در شهرهای مذهبی و چه در شهرهای مدرن زنان جوانتر، پذیرش و رویکرد بهتری نسبت به خواسته های کمپین در مقایسه با زنان خانه دار و کم سواد دارند. قم نیز در این مورد مستثنی نیست. در اغلب شهرهای سنتی داوطلبان کمپین با زنانی برخورد کرده اند که به نقطه نظرات همسرانشان در خصوص حقوق زنان اشاره می کنند و برخی از آنها امضای بیانیه کمپین را منوط به اجازه شوهران خود می کنند. داوطلبان کمپین در شهر مذهبی قم، زیاد با این پدیده مواجه شده اند. به گفته فاطمه و مریم این رفتار گویای آن است که زنان متأهل و میانسال در مسائل مختلف از جمله مسائل دینی بیشتر تحت تاثیر رویکرد مردسالارانه شوهران شان، واکنش نشان می دهند.

با وجود دشواری کار برای داوطلبان کمپین در شهری همچون قم، آنها این روزها و پس از دوسال تلاش، واکنش های مثبت تر مردم را در این شهر تجربه می کنند.

زنان مذهبی قم این روزها در مورد حق طلاق، ازدواج زن، حضانت فرزند و به ویژه تعدد زوجات واکنش بسیار مثبت نشان می دهند و خواستار تغییر قوانین تبعیض آمیز در این زمینه هستند. به عنوان مثال، مریم بیدگلی از پیرزن بی سوادی در قم سخن می گوید، که پس از طرح مسئله کمپین در یک مجلس زنانه با حسرت گفت: «خوش به حال آنهایی که جوانند و سواد دارند و می توانند این بیانیه را امضاء کنند.» مریم به او گفته بود که کمپین متعلق به همه اقشار جامعه است، از جمله بی سوادها. بعد تک تک موارد مندرج در بیانیه کمپین را برایش خوانده و او پس از شنیدن همه موارد، با علاقمندی پای بیانیه را انگشت زده بود. آموزشگران کارگاههای کمپین در قم می گویند: «فراز و نشیب های زیادی را پشت سر گذاشتیم. سخت بود اما تلخ نبود.»

### پیشنهاد ها

تجربیات داوطلبان کمپین نشان می دهد که آنها برای بیان خواسته های این کمپین بر ضد قوانین تبعض آمیز، در شهرهای مختلف دچار چالش هایی شده اند. دفترچه های کمپین برای شهرهای مختلف، که گاه ویژگی های کاملاً متفاوتی دارند، به صورت یکسان تدوین شده است. هرچند که داوطلبان در کارگاههای مختلف راههای چگونگی ارتباط با مخاطبان مختلف را می آموزند. اما این آموزش ها بیشتر در حوزه مهارتهای ارتباطی است و نه درحوزه مسائل حقوقی. داوطلبان کمپین نمی آموزند که در مواجهه با مردم سنتی یا مذهبی چگونه مطالبات حقوقی را مطرح کنند. آنها بیشتر می آموزند که چگونه با مردم ارتباط برقرار کنند. حتی به آنها گوشزد می شود که در مناطق سنتی لباس پوشیدن خود را با عرف، فرهنگ و سنت آن مناطق هماهنگ کنند تا واکنش منفی در میان مردم ایجاد نشود.

آنها به خوبی می دانند که اگر لباس نامناسب بپوشند، مردم آنها را نمی پذیرند، چه برسد به اینکه سخنان شان را بشنوند. داوطلبان کمپین آموخته اند، که مثال های شان برای مخاطبان باید به گونه ای باشد که حساسیت ایجاد نکند و اگر مخاطب نسبت به موضوعی واکنش منفی نشان داد، فوری مورد را عوض و به سراغ موضوعی دیگر بروند. همچنین آموزشگران کمپین به داوطلبان می گویند، ببینید مخاطب شما چه دغدغه ای دارد. اگر یک دختر جوان است، روی مساله ازدواج و حق خروج از کشور تاکید کنید. اگر میانسال است، روی حق ارث تاکید کنید. هرکس یک اولویت دارد و دلیل ندارد همه با تمامی قوانین تبعیض آمیز مخالف باشند. گرچه این توصیه ها تا حدی برای داوطلبان راهگشا بوده، اما کافی به نظر نمی رسد. آنها نیازمند آموزه های بیشتری در این باره هستند. در ارائه مطالبات حقوقی کمپین، کمتر به تفاوت شهرهای بزرگ یا شهرهای کوچک و تفاوت هر دو با روستاها توجه شده است.

به نظر می رسد، از شروع کمپین تا به حال فکری برای تدوین استراتژی کمپین با توجه به تفاوت های شهرهای کوچک و بزرگ و یا روستاها نشده است.

زهره ارزنی این اتفاق را در کمپین نقص نمی بیند و می گوید: «کمپین در عین بی نظمی شروع به کار کرده و در عین بی نظمی تداوم پیدا کرده است. در واقع استراتژی کمپین در حین عمل تدوین می شود. حرف از ساختار زدن نیز خیلی در کمپین جواب نداده است.»

منصوره شجاعی می گوید: «برگزاری کارگاه های کمپین اصولاً مبتنی بر تجربه های افرادی بود که قبلاً کار تسهیل گری را انجام داده بودند و افراد تسهیل گر می دانستند، برنامه کارگاهها بدون استراتژی و برنامه پیش نخواهد رفت. استراتژی در چند بخش تهیه شد. یک- مهارت های ارتباطی، دو- تاریخچه جنبش زنان و سه- طرح حقوقی مطالبات.

در بخش اول، به طور غیرمستقیم تفاوت شهرهای بزرگ با کوچک و سنتی با مدرن دیده شده بود، اما در دو بخش دیگر به این تفاوتها توجه نشده است.»

گفته های داوطلبان کمپین، همچنین نشان می دهد که رعایت تفاوت ها در ارائه خواسته های کمپین به مخاطبان متفاوت، دارای یک استراتژی منسجم و مدون نیست و به ابتکار خود داوطلبان واگذار شده است.

به عنوان مثال یکی از آموزشگران کمپین، در برخی از شهرهای کوچک وضع را به گونه ای دید، که از همان ابتدا تصمیم گرفت برخی از مسائلی را که ممکن است با باورهای مذهبی مردم چالش هایی ایجاد کند، اصلاً در کارگاه خود مطرح نکند. او یک وکیل با تجربه است و توانست با شناخت سریع از منطقه، «طرح آموزشی» خود را تغییر داده و منطق با شرایط آنجا کار را پیش ببرد. مثلاً در آن شهر کسانی نابرابری ارث را نص صریح قرآن می دانستند، بنابراین اگر از برابری ارث حرف می زد و راهکارهای کمپین را نشان می داد، اصلاً مورد قبول واقع نمی شد. چون آنها این گونه حرفها را از کسی که متخصص علوم دینی نیست، نمی پذیرند. سالهادر گوش آنها خوانده اند که نابرابری ارث

در قرآن آمده است و هرکس جز این بگوید مخالف قرآن است. این آموزشگر بر اساس تجربیات و دانش قبلی، می دانست که بحث ارث در همین مناطق، درباره زمین مقبول واقع می شود. چون در این مناطق زمین های زراعی زیادی وجود دارد، اما زنان از آن ارث نمی برند. او از این نکته کمک گرفت و گفت که در اهل سنت زنان می توانند از زمین ارث ببرند، اما شیعیان نمی توانند و خوب است که این قانون برای اهل تشیع هم تغییر پیدا کند.

منصوره شجاعی می گوید: «تسهیل گر حرفه ای، خودش متوجه می شود کجا چگونه باید عمل کند. مخاطب شناسی در این زمینه خیلی موثر است. من از قبل یک طرح آموزشی برای کارگاه تهیه می کنم، اما بارها وقتی وارد منطقه محل برگزاری کارگاه شده ام، فهمیده ام طرح من ربطی به مخاطبانم ندارد. مثلاً یک بار در بندرلنگه چنین شرایطی برای من بوجود آمد.

به ناچار مطالبی را که فردا باید در کارگاه می گفتم، تغییر دادم. نه اینکه یک سوژه دیگر را بگویم، نه! اما نحوه طرح و شیوه کارم را تغییر دادم. این ها جزء مهارت های تسهیل گری است و یا مثلاً در کرمانشاه که بخشی از حاضران دانشجو بودند، توانستم تاریخچه جنبش زنان را به طور کامل بیان کنم، اما در خرم آباد تصمیم گرفتم که این بخش را مختصر کنم. این موضوع نیازی به استراتژی های مدون ندارد، بلکه به مهارت های تسهیل گری باز می گردد.»

اما مساله اینجاست که همه داوطلبان کمپین از تجربه و دانش کافی در این باره برخوردار نیستند که بتوانند چالش های خود را در شهرهای سستی و یا مذهبی با تکیه بر ابتکارهای خود حل کنند. کمپین برای چنین داوطلبان جوانی چاره مشخصی نیندیشیده است. تدوین راهنمای عمل مشخص و منسجم برای داوطلبان در این زمینه مفید و راهگشا به نظر می رسد، البته برای حل این مشکل تلاش شده که تجربیات داوطلبان کمپین با یکدیگر مبادله شود.

مستند سازی یکی از بخش های کمپین است. به این معنا که هر داوطلب در هنگام فعالیت برای جمع آوری امضا و گفت و گو با شهروندان، می تواند تجربه های خود را به صورت یادداشت روزانه در دفترچه های مخصوصی که در این مورد تدارک دیده شده، یادداشت کند. انتشار این تجربه ها در سایت تغییر برای برابری (یکی از رسانه های کمپین) در بخشی به نام کوچه به کوچه از نخستین روزهای کمپین تا امروز به طور جدی دنبال شده است.

زارا امجدیان که کارگاه های زیادی برگزار کرده است، می گوید: «کارگاه های کمپین از لحاظ موضوع برای مخاطب عام در نظر گرفته شده و پیش فرض ما این بود که همه زنان و مردان جامعه با این قوانین درگیر هستند، اما از نظر شیوه های رفتاری یا چگونگی بیان در مناطق مختلف، روش های متفاوتی را پیش بینی کرده ایم. به عنوان مثال، نحوه پوشش آموزشگر همیشه باید ساده و مرتب باشد و یا اینکه تا جایی که امکان دارد، با توجه به ویژگیهای مخاطب، آموزشگری انتخاب شود که، مثلاً اگر مخاطب های ما یک گروه سیاسی با گرایش چپ هستند، ترجیحاً کسی که با این گروه سیاسی آشنایی دارد، کارگاه را برگزار کند یا برای اقلیت های قومی و مذهبی و ... افرادی از

همان قوم و یا اقلیت، برگزار کننده کارگاه باشند. اما چنین مواردی به صورت یک مرامنامه مکتوب وجود نداشته و ندارد. شاید دلایل این بود که کمیته کارگاه های کمپین، کارش را با آموزشگرانی شروع کرد که همگی سابقه و مهارت کافی در برگزاری کارگاه ها را داشتند و به همین دلیل نیازی به مکتوب کردن آن احساس نشد. اما بعدا با پیوستن افراد جدید، سعی شد تجربه ها به داوطلبان جدید منتقل شود. »

جلوه جواهری نیز نظرش را درباره نبود استراتژی مدون چنین بیان می کند: «استراتژی کمپین در شهرهای کوچک و بزرگ در ابتدای کار چندان تفاوتی نمی کرد. درمورد برگزاری کارگاه تنها یک مدل تدوین شد که این مدل، بعدها برای سهولت کار به صورت فیلم برای شهرهایی که امکان حضور به راحتی و یا به سرعت فراهم نبود، فرستاده شد. اما در نهایت هرچه کمپین جلوتر رفت، نحوه برگزاری کارگاه تغییراتی یافت. مثلا در اوایل چون هر سه آموزشگر در یک کارگاه به سرعت مطالب را عنوان می کردند، مخاطبان خسته می شدند.

به همین علت شیوه کارگاهها مشارکتی تر شد. در واقع خود آموزشگران بدون آن که آموزش های متفاوتی برای شهرهای مختلف دیده باشند، در طول کار تجربه کافی پیدا کردند که با مخاطبان مختلف چگونه باید برخورد کنند. مثلا در شهر مهاباد در کردستان ایران، به جای برگزاری کارگاه، در یک جلسه گفت و شنود همه بحث ها مطرح شد و در آخر، فیلم آموزشی کمپین به آنها ارائه شد. در یزد کارگاه به همان شکل که در تهران بود، برگزار شد.

در شیراز اصلا نپذیرفتند که کارگاه برای شان برگزار شود و خود شیرازی ها بعد از مدتی شکل کارگاه را برای داوطلبان خود به صورت متفاوتی تدوین کردند. در قم که یک شهر مذهبی است، ژیلایا شریعت پناهی که یک قرآن پژوه است، در کنار یک حقوقدان به ارائه مباحث حقوقی پرداخت و بر مسائل ققهی تاکید بیشتری کرد. حتا در خود تهران هم بسته به اینکه به چه گروهی آموزش داده می شود، شیوه های متفاوتی برای ارائه بحث ها در نظر گرفتیم. »

اغلب داوطلبان کمپین، دلیل حضور کمپین را در روستاها - که حدود سی درصد جمعیت کشور را شامل می شود- دشواری های امنیتی و نداشتن فعال در مناطق روستایی عنوان کرده اند. با توجه به اینکه بخش قابل توجهی از داوطلبان کمپین، دختران و پسران جوانی هستند که به عنوان دانشجو در دانشگاه های شهرهای بزرگ تحصیل می کنند، می توان با تشکیل گروههایی، این دانشجویان روستایی و یا شهرستانی را متشکل و از این گروهها به عنوان حلقه های وصل کمپین با روستاها بهره برد.

## پی نویسی

۱- با نگاهی به اسناد کمپین یک میلیون امضا در وب سایت تغییر برای برابری. <http://www>.



campaignforequality.info/spip.php?article۱۹۳۰

۲- همان.

۳- زهره ارزنی وکیل و از بنیانگذاران کمپین، گفت و گو با نگارنده.

۴- مریم حسین خواه، وب سایت تغییر برابری.

۶۰۶۷var&http://www.irwomen.info/spip.php?article

۴۵۶۶۵- http://www.irwomen.info/spip.php?article

۶- نوشین احمدی خراسانی، نویسنده فمینیست و از بنیانگذاران کمپین یک میلیون امضا، گفت و گو با نگارنده.

۷- زارا امجدیان، از فعالان کمپین یک میلیون امضا در تهران، گفت و گو با نگارنده.

۸- جلوه جواهری، از فعالان کمپین یک میلیون امضا، گفت و گو با نگارنده.

۹- رضوان مقدم، از کمپین یک میلیون امضا، گفت و گو با نگارنده.

۱۰- منصوره شجاعی، از کمپین یک میلیون امضا، گفت و گو با نگارنده.

۱۱- در سومین سند کمپین یک میلیون امضا که دفترچه ای با نام «تاثیر قوانین بر زندگی زنان» است، از قانون حجاب اجباری به عنوان یکی از قوانین تبعیض آمیز یاد شده است: «پوشش اجباری (در قوانین ایران) برای همه زنان ایرانی بدون توجه به مذهب و اعتقاداتشان وجود دارد. به عنوان مثال زنان مسیحی که مذهب شان آنها را به داشتن حجاب مقید نمی کند، در صورت نداشتن حجاب مجازات می شوند.

۱۲- روستای دارجونه از توابع شهر لردگان در استان چهار محال و بختیاری، نخستین روستا در ایران که کارگاه کمپین یک میلیون امضا در آن برگزار شد (سال ۱۳۸۶).

۱۳- طلعت تقی نیا، از بنیانگذاران کمپین یک میلیون امضا، گفت و گو با نگارنده.

۱۴ و ۱۵- دو سال پس از آغاز به کار کمپین یک میلیون امضا، یکی از مطالبات این کمپین برای ارت بردن زنان از همه اموال شوهر، پس از تصویب مجلس، از سوی دولت برای اجرا ابلاغ شد.

۱۷۵۴۴۹=http://www.dolat.ir/NSite/FullStory/?id

۱۶- فریده غائب، روزنامه نگار و از فعالان کمپین یک میلیون امضا، گفت و گو با نگارنده.

۲۴۷۷۵=http://www.tabnak.ir/pages/?cid ۱۷-

۱۸- دلارام علی، از فعالان کمپین یک میلیون امضا، گفت و گو با رادیو زمانه.

۳۳۴\_post/۰۳/۲۰۰۹/http://zamaaneh.com/humanrights

۱۹- نظرآباد از توابع کرج در هفتاد کیلومتری شهر تهران.

۲۰- نوشین احمدی خراسانی، نویسنده فمینیست و یکی از بنیانگذاران کمپین یک میلیون امضا.

۲۱- شهر قم از شهرهای مرکز ایران، یکی از دو شهر مهم مرکز فقه شیعه شناخته می شود. دارای مدارس متعدد علوم دینی از جمله حوزه علمیه قم است که بسیاری از رهبران مذهبی ایران در آن

به تحصیل پرداخته اند.

۲۲- فاطمه مسجدی، از فعالان کمپین یک میلیون امضا، گفت و گو با نگارنده.

۲۳- در یکی از سندهای سه گانه کمپین ذکر شده است: قوانینی که ما خواستار تغییر آن هستیم، محل اختلاف بین مجتهدین و علمای دین است و بسیاری از فقها از جمله آیت الله موسوی بجنوردی و آیت الله صانعی سالهاست که درخواست های بازنگری در قوانین تبعیض آمیز را مورد تایید قرار داده اند.

۲۴- مریم بیدگلی، از فعالان کمپین در قم، گفت و گو با نگارنده.

۲۵- پس از دو سال و اندی از فعالیت کمپین یک میلیون امضا، با تصویب قانونی در مجلس شورای اسلامی ایران، دیه زن و مرد مسلمان که بر اثر تصادف رانندگی جان خود را از دست داده‌اند، برابر شد.

[/http://www.mardomak.org/news/dieh\\_zano\\_mard](http://www.mardomak.org/news/dieh_zano_mard)

# آسیب شناسی کمپین یک میلیون امضاء

نقدی از درون

زهره اسدپور

جنبش های اجتماعی اغلب دوره های شکوفایی و رکود را به توالی در کارنامه خود دارند. اگر دوره های شکوفایی را زمانی بدانیم که جنبش ها نمود اجتماعی وسیع تری می یابند و افراد بیشتری به آن می پیوندند، دوره های رکود را باید زمان بازاندیشی فعالیتها و افزودن بر غنای تئوریک جنبش ها نامید.

اکنون که با افزایش فشارهای اجتماعی بر جنبش زنان، با رکودی نسبی مواجهیم، به نظر می رسد زمان برای بازاندیشی آنچه که کرده ایم و آنچه که به دست آورده ایم بیش از پیش مناسب باشد. در این نوشته قصد دارم، تا به عنوان یکی از فعالین کمپین، نقدی از درون به فعالیت هایی که در قالب کمپین انجام داده ایم، داشته باشم. باشد تا با گسترش گفتمان نقد، بیش از گذشته بر توشه جنبش زنان بیفزاییم.

کمپین بی تردید یکی از فراگیرترین جنبش های اجتماعی در تاریخ ایران است. کمپین با درکی هوشیارانه از نیازهای برخاسته از زندگی واقعی زنان و ماهیت سیاسی نظام حاکم، اهداف، شیوه ی عمل و سازماندهی خود را برگزید. و این درک هوشیارانه، به گسترش بی سابقه ی کمپین یاری رساند و توانست اکثریت فعالین جنبش زنان را حول خود گرد آورد و نقشی منحصر به فرد در ترویج گفتمان «حق زن» داشته باشد.

نوشته حاضر به دو بخش در ظاهر مجزا ولی مرتبط به هم تقسیم شده است. در بخش اول نگاهی دقیق تر و انتقادی به سه حوزه ی خواست، شیوه ی عمل و سازماندهی در کمپین خواهیم انداخت. در بخش دوم به بازخوانی مسایل و مشکلاتی که عملاً گسترش کمپین در شهرهایی غیر از تهران را با دشواری مواجه ساخت، خواهیم پرداخت.

## بخش اول

### خواست تغییر قوانین؛ سلبی و محدود!

«درخواست تغییر قوانین تبعیض آمیز». این عبارت خاطره بر انگیز را برخی از فعالین کمپین هزاران بار بیان کرده و توضیح داده اند. این خواست که کمپین که بیش از هر چیز خود را با آن شناسانده بود، آنچنان از فعالین کمپین دل برد که اغلب فراموش می کردیم تا به جنبه های مختلف آن بیندیشیم. اگر از انتقادهایی که بخش معدودی از جریان چپ، به خواسته های کمپین داشتند، صرفنظر کنیم - انتقادهایی که این خواسته ها را لیبرالیستی، اصلاح طلبانه و متعلق به طبقه متوسط

می دانستند - تقریباً تا مدتها هیچ انتقادی به این هدف وارد نشد، اما اکنون در پس تجربه ای که در این سالها از تحولات مختلف کسب کرده ایم بهتر است نگاهی دوباره به این خواسته ها داشته باشیم.

- مهمترین انتقادی که به این خواست وارد است، سلبی بودن آن است. در کمپین خواسته بودیم تا قوانین موجود تغییر کنند اما اینکه چه قوانینی باید جایگزین می شد، مسکوت مانده بود. این خلا بیش از هر چیز خود را در ائتلاف زنان در برابر تصویب لایحه حمایت از خانواده نشان داد، وقتی فعالین زنان در دیدار با نمایندگان مجلس با این سؤال مواجه می شدند که برای رفع خلا قانونی فعلی شما چه قوانینی را پیشنهاد می کنید؟

گرچه این هرگز به این معنا نبود که اگر فعالین زنان قوانینی جایگزین را به نمایندگان ارائه می کردند، با استقبال نمایندگان مواجه می شدند. کما اینکه این قوانین جایگزین، سالها پیش از زمان مهر انگیز منوچهریان و تا همین اواخر توسط شیرین عبادی تدوین و پیشنهاد شده بودند. اما آنچه بسیار پررنگ بود، ناآگاهی فعالین زنان به خصوص کمپین در باره ی آنچه که می خواهند بود. ناآگاهی ای که به شکل جدی تر در میان توده های زنان وجود داشته و دارد.

در واقع گرچه تلاش موفقی در پرده برداشتن از ماهیت تبعیض آمیز قوانین موجود در سطح جامعه داشته ایم، اما این تلاش هرگز نه در میان فعالین به شکل وسیعتر و نه در بین مردم، به سطح ایجابی نرسیده است!

مواجهه با این خلاء پس از چند سال، فعالین را واداشت تا در رفع آن بکوشند. تلاش فعالین «میدان زنان» در تدوین قانون خانواده ی جایگزین بر اساس نظرات زنان مختلف و یا این اواخر تأسیس سایت «تا قانون خانواده برابر» را می توان تلاشی در جهت رفع این نقیصه ارزیابی کرد. گرچه فراگیرسازی قوانین جایگزین نیاز به تمهیداتی دیگر برای فرارفتن از حد مجازی و گسترش در فضای حقیقی دارد.

- علاوه بر وجه سلبی بودن خواست های کمپین، به نظر می رسد در مجموع از پیچیدگی چند بعدی بودن فرودستی زنان و نقش ساختارهای مختلف در این فرودستی صرفنظر شده و همه ی فرودستی به تبعیض قانونی تقلیل یافته است.

به باور من گرچه نمی شد توقع داشت که کمپین در روشن کردن نقش همه ی ساختارهای تبعیض آمیز بکوشد، اما بهتر بود در عین اینکه تمرکز اصلی بر روی قوانین تبعیض آمیز بوده است، اشاره ای گذرا به تبعیض های ساختاری دیگر نیز می شد.

این سطح سلبی و حداقلی چنان مورد تأکید واقع شد که گویا منشأ همه ی فرودستی زنان، قوانین تبعیض آمیز است. به عنوان مثال شمار بسیاری از خاطراتی که فعالین کمپین در بخش کوچه به کوچه سایت تغییر برای برابری مستند کرده اند، با این نتیجه گیری که راه برون رفت زنان از شرایط ناگوار زندگی شان تغییر قوانین است پایان یافته اند. در هر حال به نظر می رسد در سطح کشگران،

تقلیل ساختارهای فرودست کننده به ساختار قانونی، گاه به شکلی بسیار پنهان و نا خواسته جریان داشته است.

### عقب نشینی گام به گام از خیابانها!

۲۲ خرداد ۸۴، بزرگترین تجمع زنان پس از انقلاب در جلوی دانشگاه تهران شکل گرفت. این تجمع علیرغم برخوردهای پیش آمده از سوی نیروهای امنیتی، در مجموع بدون خشونت برگزار شد. اتفاقی که در ۲۲ خرداد ۸۵ تکرار نشد و سرکوب تجمع ۲۲ خرداد ۸۵، حتی پیش از آغاز آن کلید خورد. بازداشت بیش از ۷۰ نفر و ضرب شتم شدید شرکت کنندگان انعکاس بی سابقه ای یافت و تنها حکم حبسی که برای فعالین زنان و برای فعالیت در این حوزه به اجرا در آمد، مربوط به عالیه اقدام دوست و به علت حضور در این تجمع بوده است. (۱) البته برخوردی چنین خشن، پیش از این نیز از سوی برخی از اعضای هم اندیشی زنان پیش بینی شده بود. (۱) دولت تازه نفسی که ماهیت خشن خود را کمتر از یکماه پیش در برخورد خونین با اعتراضات آذربایجان (۲) نشان داده بود، طبیعتاً اجازه نمی داد تا تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ سر بگیرد. با وجود پیش بینی حوادث ۲۲ خرداد ۸۵، اما دعوت کنندگان با پذیرش تمام عواقب، از آنجا که حضور خیابانی به شکل تجمع را از حقوق خود می دانستند، اقدام به دعوت برای برگزاری مراسم کردند.

گرچه آغاز کنندگان کمپین اغلب از دعوت کنندگان تجمع ۲۲ خرداد ۸۵ بودند، اما با شروع کمپین، سیاست خیابانی بخش عمده ای از فعالین زنان که در کمپین نیز فعال بودند شاهد چرخشی عمده شد. تا آنجا که مراسم ۸ مارس سال ۸۵ از سوی برگزار کنندگان مسکوت ماند. در سالهای بعد نیز اساساً حرفی از تجمع حتی در روز جهانی زن زده نشد. سیاست خیابانی در میان فعالین کمپین به جمع آوری امضا در کوی و برزن محدود شد و با تشدید سرکوب، جمع آوری امضا در خیابانها نیز با دشواری مواجه شد.

به نظر می رسد ما قدم به قدم در واکنش به سرکوب، خیابانها را به سرکوبگران واگذار کردیم و به مکانهایی غیر عمومی تر و گاه حتی خصوصی اکتفا کردیم.

سال پرتلاطم ۸۸ وقتی فرا رسید که ما چند سالی بود که تجمع خیابانی را رها کرده بودیم. شیوه ای که مردم برای اعلام خواست خود برگزیده بودند (راهپیمایی و تجمع خیابانی)، با آنچه ما در آن کار کشته شده بودیم (جمع آوری امضا؛ در مراکزی کمتر عمومی) بسیار تفاوت داشت. شاید این یکی از دلایلی بود که نتوانستیم خواسته های زنان را فریاد بزنیم و به خواست های عمومی تر اکتفا کردیم. به باور من باید می کوشیدیم، هر دو نوع حضور خیابانی را در کنار هم داشته باشیم و در حالی که به جمع آوری امضا ادامه می دادیم، در مناسبت های ویژه ی زنان - به خصوص ۸ مارس - از حق حضور خود در خیابانها نیز صرف نظر نمی کردیم.

## سازماندهی افقی؛ تجربه ای با نشان کمپین

ساختار افقی بدون رهبری مشخص، تصمیم گیری های حداقلی در حوزه ی اجرایی که الزامی برای تعمیم نداشته باشد، بی چون و چرا گردن ننهدان به مرجعیت باتجربه ترها، دستاورد هایی بود که گاهی با هزینه ای سنگین کسب کردیم. گاه همراهان اولیه کمپین را از دست دادیم. گاه تند سخن گفتیم و سخنان نا مهربانانه شنیدیم و چه بسیار خطا کردیم. اما آنچه که به دست آورده ایم، اگرچه نه بی نقص، اما خلق شیوه ای بدیع در جنبش های اجتماعی ایران و بدیلی موفق در برابر سازمانهای دارای سلسله مراتب غیرمنعطف است.

آنچه که در جامعه امروز با آن مواجهیم، این است که ساختار افقی معیاری برای سنجش هر حرکت جمعی ای شده است و در دستیابی به این جایگاه بی تردید فعالین کمپین نقش عمده را داشته اند. به باور من تلاشی که فعالین کمپین در توجیه و تشریح ساختار افقی داشته اند، آنچنان موفق بوده است که شاید دیگر هیچ ساختار سلسله مراتبی ای نتواند، بی نگرانی از تردید های جدی در کارایی اش سر بلند کند.

اما در این میان هنوز ابهامات مهمی در برخی از مفاهیم وجود دارد که باید بیش از پیش در رفع آنها کوشید. یکی از این مفاهیم «فعالیت داوطلبانه» است. کار داوطلبانه در مقایسه با کار در برابر دستمزد معنا می یابد. کار در برابر دستمزد، الزامات خود را دارد. هر فردی در برابر دستمزدی که می گیرد موظف است تا وظایفی را که برای او مقرر شده است، انجام بدهد و پاسخگوی وظایفی که بر عهده گرفته است، باشد.

گرچه در جامعه سرمایه داری دستمزد و پاسخگویی همزاد هم اند، اما این تعبیر که مسئولیت پذیری تنها در قبال پرداخت دستمزد، معنا می یابد بسیار غیر قابل توجیه است.

به باور من پذیرش آگاهانه ی مسئولیت و بدون ضرورت های اقتصادی، با ماهیت انسانی فرد قرابت فزون تری دارد و بسیار انسانی تر است. داوطلبانه بودن مسئولیت نمی تواند مفری برای عدم پاسخگویی یا رفتار غیر مسئولانه باشد. باید پذیرفت آن کس که مسئولیتی را داوطلبانه می پذیرد، اگر نه بیش از آن کس که در برابر دستمزد وظیفه ای را بر عهده دارد، بلکه به همان اندازه مسئول انجام درست و بی کم و کاست وظایف خود است.

اما در گام بعد باید پرسید با وجود داوطلبانه بودن وظایفی که بر عهده داریم - جدای از تعهد شخصی ای که هر فرد در برابر انجام وظایف خود دارد - چه مکانیزمی برای کنترل و نظارت بر انجام وظایف افراد وجود خواهد داشت؟

به باور من این مکانیزم در دل نظارت جمعی وجود دارد. باید پیشاپیش بپذیریم همان جمعی که ما به واسطه ی حضور در آن مسئولیتی را پذیرفته ایم - کارگروه یا کمیته یا ... - حق دارد تا بر روند

کار ما نظارت کند و در صورت لزوم بازخواست کند یا حتی مسئولیتی را که در انجامش کوتاهی کرده ایم از ما بگیرد.

داوطلبانه بودن مسئولیت، تا آنجا معنا دارد که فرد آگاهانه و داوطلبانه مسئولیتی را می پذیرد! پس از پذیرش داوطلبانه مسئولیت، فرد موظف است تا به آنچه که آگاهانه و داوطلبانه پذیرفته است، عمل کند و نظارت بر این حسن انجام وظیفه بر عهده ی جمع است. نظارتی که باید از آن استقبال کرد و یکی از نشانه های بلوغ حرکت جمعی شمرد.

## انتقاد به مثابه ابزار سرکوب

در ضرورت و اهمیت انتقاد و نقش آن در پیشبرد امور بسیار گفته شده است، اما واقعیت موجود نشان می دهد که آنچه اغلب در قالب انتقاد طرح می شود، بیش از آن به ابزار سرکوب شبیه است که بتوان امید بهبود امور را از رهگذر آن داشت.

تجربه نشان داده است که درک نادرست از انتقاد موجب شده است تا فرد منتقد که طبیعتاً هیچ ابزار دیگری در دست ندارد، با آن همچون ابزاری برای سرکوب برخورد کند.

ابزاری که در عین سرکوبگری، نامی بسیار زیبا و قابل دفاع دارد. اینجا است که انتقاد به مثابه ابزار سرکوب عمل می کند و البته همچون هر ابزار سرکوب دیگری شامل فرد منتقد و دوستان وی نمی شود.

انتقادی که نوعی کنش نیست و ابزار سرکوب است، که فرد را هدف می گیرد و بیش از آن که به منافع جنبش بیندیشد، دل مشغول تسویه حساب های شخصی است، بی توجه به اینکه این تسویه حساب های کینه آلود بی پایان چه نقش مخربی در پیشبرد جنبش خواهد گذاشت یا چه انرژی عظیمی از کنشگران را هدر خواهد داد.

به باور من انتقاد سازنده بیش از هر چیز در انتقاد از خود معنا می یابد. آن کس که خود را با عبارتی کلی که «بله! من هم اشتباهاتی داشتم!» توصیف می کند و از سوی دیگر به جزیی ترین اشکالات دیگران اشاره می کند، خود را در جایگاهی فراتر از انتقاد نشانده است.

انتقاد سازنده هرگز فرد را هدف نمی گیرد، گرچه مخاطبش فرد است و از آن جایی که ارتقای حرکت را در نظر دارد، در جمع طرح می شود. در جمعی که انتقاد و بررسی یک رفتار به تجربه ی جمعی آن خواهد افزود و در این بررسی جمعی، دوستان فرد منتقد - که می توان در خلوت هم به آنها تذکر داد- مستثنی نیستند.

به باور من درک سرکوبگرانه از انتقاد و از سویی استفاده ی سرکوبگرانه از ابزار انتقاد، چرخه ی معیوبی را شکل می دهند که نتیجه آن هر چه باشد، پیشبرد اهداف جنبش نیست!

## جنبش یا گروه؟ مسئله این نیست

کمپین یک میلیون امضا، اولین کمپینی نبود که در ایران و در رابطه با مسایل مربوط به زنان به راه افتاد، اما گستردگی و استقبالی که از کمپین یک میلیون امضا شد، هرگز قابل مقایسه با کمپین های پیش از آن نیست.

جدا از اینکه آیا بنیان کمپین هایی چون علیه سنگسار یا حق ورود زنان به استادیوم های ورزشی، اساسا قصد داشتند تا حرکتی گسترده را سامان دهند یا خیر؟ و جدا از اینکه در هر حال کمپین یک میلیون امضا قوانینی را هدف گرفته بود که بالقوه به زندگی هر زن ایرانی مربوط است، مهمترین عاملی که باعث گستردگی کمپین شد سهولت پیوستن به آن بود.

هر کسی می توانست با امضای یک بیانیه کمپینی باشد و در صورت تمایل به فعالین کمپین بپیوندند. سیستم باز کمپین که فراتر از اختلافات ایدئولوژیک یا مذهبی یا طبقاتی یا حتی مرز بندی های جغرافیای و قومیتی قرار می گرفت، پیوستن به آن را بیش از پیش تسهیل می کرد.

برای اینکه فردی فعال کمپین باشد، گزینش نمی شد! نیازی نبود کسی معرف او باشد یا دیدگاههای مشترکی با دیگران داشته باشد. کافی بود که سه سند کمپین را پذیرفته باشد و بخواهد برای گسترش کمپین بکوشد.

اینگونه بود که سیل رنگارنگ فعالین به کمپین پیوستند و در کمپین دوش به دوش هم گام برداشتند. آنان که تغییر قوانین تبعیض آمیز سقف خواسته هاشان بود با کسانی که این تغییر را کف مطالبات خود می دانستند، مذهبی و غیر مذهبی، لیبرال و سوسیالیست و کمونیست و نوگرای دینی، همگی در یک چیز اشتراک داشتیم... «کمپینی بودن!»

در فضای سرد و ساکن آن روزها و در کمبود وسایل ارتباط جمعی، در حالی که تشکلهای زنان بیش از پیش تحت فشار قرار می گرفتند و آنان که دغدغه زنان داشتند، اغلب هر یک در گوشه ای از این کشور جدا افتاده بودند و نمی دانستند چگونه باید برای دغدغه های مشترکشان حرکتی جمعی را سامان دهند، کمپین چیزی از معجزه کم نداشت.

ساختار افقی کمپین و اینکه پیشاپیش خواسته ها و روش تغییر ناپذیر خود را تعیین کرده بود، جایی برای نگرانی از تبدیل به وسیله تامین اهداف دیگران شدن را باقی نمی گذاشت. ما بر روی حداقل ها اشتراک داشتیم و اگر این نبود هرگز نمی توانستیم حرکتی تا این حد فراگیر داشته باشیم. این گونه شد که شبکه ای از افراد فعال کمپین تقریبا در کل کشور شکل گرفت. شبکه ای که پیش از آن وجود نداشت. شاید جز به مدد کمپین امکان شناسایی این تعداد نیروی پر انگیزه و تازه نفس به وجود نمی آمد.

اما اشتباهی که اینجا رخ داد، این بود که در بسیاری موارد، حرکت شبکه ای و جنبش اجتماعی فراگیر را در برابر حرکت گروهی و تشکیل گروه ارزیابی کردیم. ما که در یک حرکت مطالبه محور



اغلب برای تحقق حداقل هايमान کمپيني بوديم، گاه نه تنها برای تحقق ديگر خواسته هايمان با آنها که اشتراک نظرمان بسيار بيشتر از خواسته های حداقلی کمپين بود گروهی نساختم، بلکه گروههایی که از قبل وجود داشت را برای پيوستن تمام عيار به کمپين رها کرديم.

تجربه ی اختلافات درونی کمپين و تشکيل هسته ای بر اساس همدلی افراد که ناگزير روابط دوستانه را جايگزين اشتراک عقايد می کرد و مرزبندی ای براساس روابط شخصی ايجاد می کرد که بسياری از آن خارج بودند، آنچنان تجربه ی تلخی برای فعالين کمپين شد که ناخواسته در برابر هرگونه گروه و گروه سازی ای سرسختانه موضع می گرفتند.

در حالی که بهترين وضعيت ممکن اين بود که ما در همان حال که در یک حرکت جنبشی خواسته محور که بر اساس حداقل ها شکل گرفته است و لزومی به پيوند های عقيدتی و نظری محکم بين اعضای آن نيست حضور داشتيم، می کوشيديم از اين فرصت و از اين شبکه ی وسيع فعالين برای تشکيل گروههایی با اشتراک عقايد بيشتر و چشم اندازهایی همسوتر برای ادامه مبارزه -حتی پس از تغيير قوانين تبعيض آميز- استفاده می کرديم.

همچنان که اين حرکت جمعی پرشکوه برای تغيير قوانين تبعيض آميز در قالب کمپين، تاريخی از مبارزه زنان برای دستیابی به قوانين برابر را پشت سر دارد و در واقع با بهره گیری از کوله بار تجربه جنبش زنان در اين حوزه شکل گرفته است، ما نيز موظفيم تا حوزه هایی جديد را برای دستیابی به برابری جنسیتی در جامعه پيگری کنيم يا بگشاييم.

تمرکز تمام توانمان بر روی تغيير قوانين، بی آنکه چشم اندازی برای ادامه مبارزه تصوير کنيم، به سرخوردگی و يا سرگشتگی جنبش زنان در آینده ای دور يا نزديک که برابری قانونی محقق شده باشد، منجر خواهد شد. برای ترسيم مسير مبارزه تا تحقق برابری پيش از هر چيز بايد با تقويت مبانی تئوریک خود، درک خويش از برابری را شکل دهيم و بعد با تشکيل گروههایی که پيوند بين اعضای آن به علت اشتراک بيشتر در خواسته ها و چشم اندازها قوی تر از پيوندهای شبکه ای گاه ضعيف جنبشی است، در تحقق آرمانهايمان بکوشيم .

به زعم من، حرکت جنبشی کمپين هيچ تناقضی با تشکيل گروههای منسجم تر زنان که اشتراکات نظری بيشتری دارند، ندارد و اساسا حرکتی چون کمپين بر اساس توافق جمعی برای پيگیری حداقل ها است. درحالی که ضرورتی ندارد همه ی فعالين تمام تلاششان را برای دستیابی به حداقل ها به کار گيرند و اين نه تنها حق افراد بلکه وظيفه ی آنان است، تا علاوه بر خواسته های حداقلی نه تنها چشم انداز وسيعتری از مسيری که خواهند پيمود داشته باشند، بلکه برای دستیابی به خواسته هایی که لزوماً مشترک با ديگران نيست، بکوشند.

می توان شرايطی را تصور کرد که برابری قانونی محقق شده باشد. شايد برای تعدادی از فعالين کمپين، اين وضعيت منتهای خواست شان باشد اما برای ديگرانی که اين برابری کف مطالبات شان بوده است، مسير پيموده نشده ی بسياری باقی است.

به باور من باید از هم اکنون خود را برای پیمودن این مسیر آماده کنیم و نه‌راسیم از اینکه وارد حوزه‌هایی می‌شویم که در آن اشتراک نظر سابق را با باقی فعالان نخواهیم داشت.

در این حوزه می‌توان به تجربه‌ی جنبش زنان برای کسب حق رای در آمریکا اشاره کرد. در حالی که دهها سال فعالان زنان تمام تلاش خود را برای دستیابی به حق رای متمرکز کرده بودند، به علت غفلت از ترسیم چشم‌انداز آینده با دستیابی به حق رای، با وقفه‌ای طولانی و سرگستگی برای جایگزینی اهداف و خواسته‌های جنبش زنان مواجه شدند.

نهایتاً به نظر من با ادامه تمرکز برای دستیابی به برابری قانونی، پیش‌بینی این سرگستگی و وقفه برای آینده‌ی جنبش زنان در ایران چندان دور از ذهن نیست.

برای جلوگیری از صدمه‌ی احتمالی‌ای که جنبش زنان در ایران از این رهگذر خواهد خورد، ضروری است تا گروه‌های منسجم‌تر زنان در درون همین شبکه‌ای که کمپین آفریده است به وجود آیند. گروه‌هایی که بی‌تردید بدون شبکه‌ی ارتباطی کمپین به سختی امکان تشکیل می‌یافتند. این هرگز به معنای رها کردن کمپین به نفع گروه‌های منسجم‌تر و با اشتراکات عقیدتی و دیدگاهی بیشتر نیست. بلکه این به معنای گسترده‌تر کردن فعالیت فعالین کمپین و براساس ضرورت‌های آینده و حال جنبش زنان است.

لازم به تذکر نیست که برخلاف تجربه‌ی تلخی که بسیاری از اعضای کمپین از تشکیل گروه‌هایی بر اساس همدلی دارند - گروه‌هایی که مرزبندی سؤال‌برانگیز همدل و غیر همدل را برای خود برگزیده بودند - آنچه که اکنون پیشنهاد می‌شود گروه‌های بر اساس اشتراکات نظری، فارغ از روابط شخصی است. برای مثال چه اشکالی دارد اگر فعالین مذهبی و یا چپ‌ها یا لیبرال‌ها در عین اینکه همچنان در کمپین برای خواسته‌های حداقلی خود می‌کوشند، گروه‌هایی با اشتراک نظری بیشتر شکل دهند و در دل گروه‌های خود گفتمان چپ یا مذهبی یا لیبرال را پیروانند و تقویت کنند و یا حتی دیدگاه‌های خود را در سایت‌هایی متعلق به خود در معرض تضارب آرا بگذارند تا از رهگذر این تضارب، چشم‌انداز جنبش زنان در آینده بیش از پیش روشن شود.

در این چند ساله، بسیاری از فعالین حتی اگر مایل بودند، مقالاتی را که شامل جهت‌گیریهای ویژه‌ای در مسایل زنان بود، در سایت تغییر برای برابری منتشر نمی‌کردند، زیرا این سایت - کاملاً به‌جا - خود را موظف کرده است تا در سطح حداقلی‌های کمپین باقی بماند و تربیون هیچ گروهی نباشد. در نبود سایت‌های فعال و نشان‌دار زنان که رسماً تربیون دیدگاه ویژه‌ای باشند (غیر از سایت مدرسه‌فمینیستی که تا مدت‌ها با انتشار مطالبی در باب پراگماتیسم، سعی در تبلیغ این دیدگاه داشت)، اغلب این مطالب منتشر نشده باقی می‌ماند یا در سایت‌هایی غیر مربوط منتشر می‌شود که البته این مسئله آسیب‌هایی برای غنای تئوریک جنبش زنان در پی خواهد داشت.

از این رهگذر است که به باور من، داشتن تربیون‌های مختلف که به دیدگاه‌های متنوعی مربوط باشد - نه به گروه‌هایی که مرزبندی‌شان هر چه باشد، نظری نیست - بسیار ضروری است. تشکیل

گروه‌هایی با اشتراکات نظری بیشتر که هر کدام در صورت لزوم تریبون‌های خود را نیز داشته باشند، می‌تواند یکی از گرانقدرترین دستاوردهای کمپین و شبکه‌ای از فعالین که به مدد کمپین با هم مرتبطند، باشد.

### بخش دوم زمین سخت واقعیت؛ کمپین در شهرها

در این چهار سال که از شروع کمپین گذشته است، گرچه بسیار از دستاوردها، تلاشها و هزینه‌های کمپین گفته شده است اما به نظر می‌رسد یکی از موضوعاتی که هنوز جای بحث و تحلیل بسیاری دارد، موضوع گسترش کمپین در شهرستان‌ها است. گسترشی که در بسیار موارد نا تمام یا ناموفق مانده است. نابرابری بین تهران و شهرستانها و تفاوت در موقعیت جغرافیایی از همان آغاز شکل‌گیری کمپین خود را نشان داده است.

### جای خالی فعالان شهرها

تا پیش از کمپین یک میلیون امضا، محفل‌های زنان بسیاری وجود داشت که هر یک جداگانه و بی‌آنکه از وجود هم با خبر باشند دغدغه‌مسایل زنان داشتند و هر یک در حد توان خود می‌کوشیدند تا رخنه‌ای در موانع ستر زن‌ستیز جامعه ایجاد کنند.

بی‌خبری این محفل‌ها از یکدیگر و بی‌خبری فعالان و تشکل‌های شناخته‌شده زنان از این محفل‌ها، گرچه با در نظر گرفتن سرکوب حاکم و خلا ارتباطی موجود کاملاً قابل پیش‌بینی بود، اما دیده می‌شد که گاه حتی محدود فعالان شناخته‌شده‌ی شهرها نیز از روند امور و تصمیم‌گیری‌های فعالان زنان در تهران بی‌خبر می‌مانند.

بخش زیادی از این نیز، محصول سرکوب و دشواری ارتباط‌گیری در شرایط سرکوب بود. مثلاً در چند ماهی که بحث‌ها برای رفع بن‌بستی که می‌رفت تا حاکمیت با سرکوب شدید تجمع ۲۲ خرداد به جنبش زنان تحمیل کند، در بحث‌هایی که به شکل‌گیری کمپین منجر شد، فعالین شهرها حضور نداشتند، گرچه چند تن از این فعالین خود از مدعوین مراسم شروع به کار کمپین در موسسه رعد بودند، اما تا همان زمان هنوز از اهداف کمپین و برنامه‌های آن چیزی نمی‌دانستند! کمپین شروع شد، موج عظیمی که به راه افتاد در کنار سردرگمی اولیه حاکمیت فرصت درخشانی برای ارتباط‌گیری فعالین شهرها با کمپین ایجاد کرد، بسیاری از محفل‌های زنان در شهرها خود را به این موج متصل کرده و جزیی از رود خروشان‌ی شدند که به راه افتاده بود.

## سرکوب در کمین

سرکوب بی رمقی که از همان آغاز با درهای بسته موسسه رعد شروع شده بود، پیش از تهران در شهرها جان گرفت و قصد جان کمپین را کرد. چند تن از فعالان کمپین در کرمانشاه از سوی مسئولین امنیتی مواخذه شدند و کانون ژیار که امکاناتی را برای برگزاری کارگاه کمپین در اختیار فعالین گذاشته بود، با محدودیتهای روز افزونی که نهایتاً به تعطیلی این موسسه منجر شد مواجه گشت.

قصه تهدید فعالین کمپین در اصفهان نیز تکرار شد و با چنان شدتی که اگر استقامت این فعالین نبود، می رفت تا ادامه کار کمپین در اصفهان را با موانع جدی مواجه کند. فعالین دانشجویی کمپین در شهرهای مختلف از جمله در بندر عباس به کمیته انضباطی احضار شدند.

این فعالین در شهرهای گیلان نیز با تهدیدهای تلفنی از سوی سازمانهای امنیتی که بیم ایجاد موانع جدی در راه ادامه تحصیل یا اشتغال را در صورت ادامه همکاری با کمپین می دادند، مواجه شدند. این تهدیدها حداقل در یک مورد عملی شد و یکی از فعالین کمپین در رشت از ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد بازماند. اتفاقی که مشابه آن، در آن سال در تهران دیده نشد. آغاز فعالیت کمپین در رشت نیز با احضار یکی از فعالین و در خواست برای عدم برگزاری کارگاه همراه بود. اتفاقی که گرچه نتوانست مانع برگزاری کارگاه در همان زمان مقرر باشد، اما نوید مسیر ناهمواری را می داد که فعالین در پیش داشتند.

این تهدیدها و سرکوب ها در حالی در شهرها رخ می داد که در تهران هنوز کم و بیش کارگاه ها بی هیچ مانعی برگزار می شد و فعالین تقریباً آزادانه در کوچه و خیابان مشغول جمع آوری امضا بودند.

اوج سرکوب کمپین در شهرها، حمله با مسلسل و فتح! کارگاه کمپین در خرم آباد بود. (جالب اینجا است که تنها چند روز پس از این ماجرا نشست فعالین کمپین در تهران تقریباً بدون هیچ مانعی برگزار شد!). این حمله و برخورد های وحشیانه و غیر اخلاقی موجود در آن و جوسازی هایی که علیه حضار کارگاه صورت گرفت، کافی بود تا کمپین در شهر کوچکی چون خرم آباد که برج و باروهای خدشه ناپذیر مرتفعی دارد، زمین گیر شود. طبیعتاً این برخورد تاثیر های منفی خود را گذاشت. وحشت از تکرار چنین وقایعی بسیاری از فعالین کمپین در دیگر شهرها را عقب نشانده.

در یکی دیگر از شهرها، تهدیدهای موثر پی در پی و غیر انسانی (مثل باز پس گیری حضانت کودکان به بهانه ی نداشتن صلاحیت اخلاقی به دلیل همکاری با کمپین) موجب شد تا فعالین سرشناس تر آن شهر کم و بیش دست از فعالیت بردارند. سرکوب و تهدید گرچه با شدت بیشتری

در شهرها اعمال می شد اما بازتاب کمتری می یافت، زیرا گاهی کم تجربگی فعالان موجب می شد تا تهدید تشدید برخورد، در صورت رسانه ای کردن را باور کنند و با ممانعت از رسانه ای شدن سرکوب ها، به گسترده تر شدن آن کمک کنند. اما سرکوب غیر متناسب، تنها مانع گسترده شدن فعالیت کمپین در شهرها نبود.

## کم شماری فعالین کمپین در شهرها

متناسب با کم جمعیتی شهرها فعالین در شهرهای کوچک تر، کمتر و کمتر هستند. این موضوع تبعات خود را در پی دارد. فقدان یا ضعف «جمعی» که بتوان به آن از نزدیک دل بست، برنامه ریخت، کار کرد، به بحث و گفتگو نشست، تجربه ها را به اشتراک گذاشت و راه حل هایی جمعی برای حل مشکلات ریخت، یکی از مهمترین تبعات کم تعدادی فعالین است.

این فقدان سازماندهی بومی به مرور به دلسردی فعالین منجر شده و گسستن آنان از حرکت جمعی ای بزرگتر را در پی داشته است. به خصوص وقتی این کم شماری با بی تجربگی تاریخی در کار جمعی همراه می شد، نتایج تاسف باری در پی داشت.

به یاد دارم در یکی از شهرهای کوچک سه فعال کمپینی آن شهر گرچه انگیزه ی بسیاری برای کار داشتند، اما به علت اختلافات شخصی و خام دستی در حل مسایل و درک غلط از اصول کار جمعی، دو نفر از آنان با هم و بدون اطلاع نفر سوم تصمیم های مهمی می گرفتند و چون آنها دو نفر بودند و نفر سوم یک نفر! این رفتار خود را عین کار دموکراتیک می دانستند.

یا در یکی دیگر از شهرهای کوچک استان اصفهان زن جوانی به تنهایی و بدون ارتباط حقیقی با فعالان کمپین، با پرینت گرفتن بیانیه کمپین، خود به تنهایی مشغول جمع آوری امضا شد. او که خانه به خانه با زنان آن شهر کوچک درباره ی قوانین صحبت می کرد، در مدت کوتاهی توانست چند صد امضا جمع آوری کند اما این فعالیت انفرادی و یکنواخت، بی هیچ پشتوانه ای از حمایت محسوس جمعی تا کجا می توانست ادامه داشته باشد؟

در یکی دیگر از شهرهای استان کرمانشاه، دختر جوانی با وجود تمام فشارهای اجتماعی به تنهایی مشغول به کار شد. فعالیتهای او از حد جمع آوری امضا فراتر رفت و هر از گاهی مطالبی از او در سایت منتشر می شد. البته ارتباط او با فعالین کرمانشاهی تا حدودی می توانست جای خالی جمع همدل بومی را برای او پر کند، اما آنچه که نهایتاً پیش آمد نشان از تفوق مشکلات فرسایشی داشت.

این کم شماری، توانمند سازی فعالین را با مشکل مواجه می ساخت و نهایتاً یا به سرخوردگی و خستگی افراد یا به وابستگی بیش از حد آنان به تهران منجر می شد و متأسفانه نوع برخورد تهران این روند را تشدید می کرد. این برخورد گاه وابستگی بیشتر فعالین شهرها به تهران را در پی داشت

و گاهی به رها کردن فعالین شهرها به نام استقلال شهرها منجر می شد. در صورتی که به باور من باید رابطه ای مبتنی بر توانمند سازی بین تهران و شهرها برقرار می شد. در چنین رابطه ای فعالین شهرها تنها در صورتی که ضرورت جغرافیایی ایجاب می کرد از فعالین تهران جدا می شدند. ضرورت هایی مثل جمع آوری امضاء، طبیعتا باید در مناطق جغرافیایی مختلف صورت پذیرد. اما شرکت کردن در بخش عمده ی مباحث و فعالیتها که به نوبه خود به غنای فکری و تجربه ی فعالین کمپین کمک می کرد می توانست فراتر از محدودیت های جغرافیایی شکل بگیرد.

به عنوان مثال بهتر بود از همان آغاز فعالین شهرها در کمیته رسانه حضور می یافتند، تا اینکه خود تربیونی را در قالب وبلاگ داشته باشند، که طبیعتا با نابرابری منابع در تهران و شهرها، به بازتولید این رابطه ی نابرابر کمک می کرد.

## وابستگی به تهران

آغاز فعالیت بسیاری از کنشگران در شهرها، با کمپین بود. این ناخواسته فرصت برخورد مستقل و نقادانه و برابر، نسبت به فعالین کمپین در تهران را از آنان می گرفت. واقعی شدن چهره هایی که تا آن زمان کاملا مجازی بودند و مرجعیت فکری جنبش محسوب می شدند، آن چنان به سرعت صورت گرفت که در کنار نداشتن پشتوانه ی کار جمعی و رابطه ی نابرابری که همواره بین مرکز و پیرامون وجود دارد، منجر به وابستگی بیش از حد شهرها به تهران و حرکت غیر مستقل شهرها شد. (البته در این میان استثنائاتی هم وجود داشت. به عنوان مثال فعالین رشت که از همان آغاز با نگاهی نقادانه به کمپین پیوسته بودند به علت پشتوانه ی تاریخی غنی فعالیت در حوزه زنان، هرگز به تهران وابسته نشدند.)

این نگاه به مرکز گاه با توقعات غیر منطقی عجیبی همراه بود. به یاد می آورم در دیدار عید در سال ۱۳۸۵، یکی از فعالین شهرها بی توجه به مشکلاتی که خود فعالین تهران با آن مواجه اند، به نمایندگی از فعالین شهر خود از اینکه کمپینی های تهران اقدامی برای حل مشکلات فعالان آن شهر نمی کنند، اعلام نارضایتی کرد، نارضایتی ای که منجر به دلسردی فعالین شده بود. وابستگی به تهران تا جایی پیش رفته است که قریب به اتفاق کارگاه هایی که در شهرها برگزار شده است، اعم از کارگاه های کمپین، یا حقوق شهروندی یا نوشتن یا مقابله با خشونت، همگی با حضور آموزشگرانی از تهران بوده است. البته در مورد برگزاری کارگاه آموزشی کمپین یک میلیون امضا، در شهرهای بزرگتر چون تبریز، رشت و اصفهان استثنائاتی هم وجود داشته است. گرچه این وابستگی همواره از هر دو سو تقبیح شده است، اما اقدامی عملی نیز در راه رفع آن صورت نگرفته است. این وابستگی باید به تدریج و با توانمندسازی فعالین شهرها به رابطه ی برابر تبدیل

شود. (مثلا برنامه ریزی در جهت توانمندسازی فعالین شهرها برای برگزاری مستقل کارگاههای مختلف).

### محدودیت های بومی

قریب به اتفاق شهرهای کشور در مقایسه با تهران از بافتی سنتی تر و به همان میزان ضد زن تر برخوردارند. فعالیت در این شهرها به مراتب دشوارتر است. متقاعد کردن زنان و به خصوص مردان در پیوستن به کمپین و برطرف کردن نگرانی های مردم نسبت به مخالفت کمپین با آموزه های دینی، در کنار مانوس نبودن تلاش زنان برای رفع نابرابری -که به سادگی گاه به فراتر رفتن از حریم های مجاز تعبیر می شود- فعالیت در شهرهای سنتی را به مراتب سخت تر می کرد.

یکی از دوستان آذربایجانی تعبیر جالبی در این مورد به کار برده بود، او با مقایسه شهر خود با تهران از سختی رساندن پیام برابری به ساکنان شهری که زنانش «غایبان» خیابان ها هستند، سخن گفته بود. درک دشواری تلاشی که بخواهد این غایبان خیابان ها را که در چنبره سنت اسیرند با حقوق خود آشنا کند، چندان پیچیده نیست.

از سویی دیگر فعالیت در شهرهای کوچک برای آن دسته از فعالینی که به هر دلیل فعالیت خود را از خانواده پنهان می کنند، بسیار سخت است. در شهری کوچک بیم از این که هر آن ممکن است یکی از اقوام یا آشنایان تو را در حال جمع آوری امضا ببیند و «رازت از پرده برون افتد» در اولین گام حوزه های عمومی را از دست زنان خارج می کند و فعالان زنان را به جمع آوری امضا در حوزه های کوچک غیر عمومی محدود می کند.

باز به یاد می آورم زن جوانی را که در شهری کوچک فعالیت می کرد. او مدتها بی آنکه همسرش از فعالیت او با خبر شود به جمع آوری امضا مشغول بود و البته طاقت فرسایی شرایطی که این زن داشت کاملاً قابل تصور است. طاقت فرسایی که تنها به مدد ایمان عمیق او به تغییر قابل تحمل شده بود.

به باور من با آنچه که در یک ساله اخیر پیش آمده است، با افزایش آگاهی عمومی، و تعمیم و افزایش سقف مطالبات مردم، فعالان جنبش های اجتماعی و به خصوص جنبش زنان اگر به همان سبک و سیاق و سرعت پیشین به مبارزه برای احقاق حقوق خود ادامه دهند، در تحمیل خواسته های خود به جنبش اعتراضی اخیر ناکام خواهند ماند.

پیش از هرچیز باید شبکه ی ارتباطی فعالان زنان وسیعتر شود، نمی توان بدون تعمیم خواسته های زنان به سراسر کشور، از موفقیت جنبش زنان سخن گفت.

در این میان ارتباط مبتنی بر توانمندسازی بین فعالین شهرها، از جایگاهی ویژه برخوردار است. نباید اجازه داد مرزهای جغرافیایی مانعی بر گردش اطلاعات، یا حضور در برنامه های توانمندسازی

جمعی شود و از سویی دیگر باید با همفکری جمعی شیوه های بدیع برای غلبه بر موانع فعالان زنان در شهرستان ها یافت.

همگام با تحکیم و گسترش شبکه ارتباطی فعالین زنان، ایجاد گروههای منسجم تر زنان بر مبنای چشم اندازها و ایدئولوژی های مشترک بسیار ضروری است. این گروه ها باید با ایجاد و ترویج گفتمان های مختص به خود، و با در معرض نقد قرار دادن چشم اندازهایی که ترسیم می کنند، به ارتقای تئوریک جنبش زنان یاری رسانند و اینها همه جز با تلاش صادقانه و داوطلبانه و مسئولانه کنشگران جنبش زنان و در فضایی که نقد از خود، و نقد از درون، نه به قصد سرکوب که برای پیشبرد جنبش در جریان است، به دست نخواهد آمد.

و در پایان اینکه هیچ خواست و شیوه ای ازلی و ابدی و تغییر ناپذیر نیست، شاید بهتر باشد به گسترش و ارتقای خواسته ها و تغییر شیوه هایمان بیندیشیم! این را آینده و خرد جمعی کنشگران جنبش روشن خواهد ساخت.

## منابع؛

۱- سایت تغییر برای برابری

۲- <http://ir-women.com/spip.php?article5۷۰۵>

۳- اول خرداد ۸۵ تظاهرات اعتراضی بزرگی در تبریز در اعتراض به چاپ کاریکاتور توهین آمیز برگزار شد، این تظاهرات با خشونت سرکوب شد، اما تا چندین روز شهرهای آذربایجان ملتهب ماند.



# زنان جامعه جلوتر از نخبگان

## گفتگو با مردم

مریم زندی، حمیده نظامی، مارال فرخی، پرستواله یاری

لزوم مطرح شدن خواست های حقوقی زنان، با گذشت یک سال بعد از حوادث انتخابات ریاست جمهوری و وارد آمدن فشارهای اجتماعی-سیاسی، بحثی است که در بین محافل و رسانه های روشنفکری و نخبه گرایانه به کرات مطرح شده است، اما حلقه مفقوده این بحث ها اغلب عدم ارتباط با شهروندان جامعه بوده است. این نوشته حاصل مصاحبه چهره به چهره با ۲۰ نفر از زنان تهران از سه منطقه جنوب، غرب و شرق تهران و با تمایلات متفاوت مذهبی-فرهنگی است.

## قوانین فعلی ناعادلانه است

مطالبات حقوقی زنان، حاکی از نارضایتی آنان از حقوق فعلی است. زنان مصاحبه شونده از دو منظر به قوانین نگاه می کردند: یکی، از منظر زندگی شخصی و تجربه ی روزانه که خود یا اطرافیانشان داشته اند و با قانون درگیر شده اند و به اشکالات حقوقی و یا کمبودهای آن برخورد کرده اند که اکثر آن قوانین مربوط به خانواده و شرایط زنان در خانواده است- تقریباً تمام زنان مصاحبه شونده جنوب تهران در این گروه جای می گرفتند- و نارضایتی در حالی وجود دارد که اکثر آنها با مشکلات قانونی برخورد داشته اند «زنان امروز دو برابر مردان کار می کنند. هم در بیرون هم در خانه اما حقشان نصف است، از جمله در ارث و دیه». و دومی از منظر عمومی، زنان جوان مرکز و شرق و شمال غرب که تا به حال با مشکلات حقوقی برخورد نکرده اند، و با آگاهی از حقوق و نیز شناخت جایگاه اقتصادی- اجتماعی خود، توان برخورد با مشکلات حقوقی را برای خود متصور هستند، ولی در عین حال به این امر هم واقف هستند که زنان طبقات محروم اقتصادی یا فرهنگی در صورت برخورد با خیلی از اشکالات با حقوق فعلی نمی توانند به راحتی مشکلات خود را حل کنند. «قوانین نباید راکد باشد بلکه باید نسبت به زمان و مکان تغییر کند. حقوق نصف برای زن امروز که در جامعه حضور فعال دارد کاملاً ناعادلانه است. تکالیف زن امروز بسیار بیشتر از حقوقش است».

البته، منظر منعطف تری هم در این مورد وجود دارد که وضع قوانین را بعد از بهبود بعضی از ماده های قانونی مثل محاسبه مهریه به نرخ روز، نصف شدن دارایی های زن و مرد و اضافه شدن حقوق مورد درخواست در شروط ضمن عقد، رو به جلو و مثبت تلقی می کرد، و در عین حال کاستی های بسیاری مثل نابرابری در دستمزد و شرایط کاری زنان و مردان و نیز موقعیت ها و ارزش های شغلی آن دو ذکر می شد.

نگرش زنان کم درآمد، نسبت به زنان مرفه، حاکی از فشار و نیز نارضایتی بیشتر آنها از قوانین کار و نیز فشار عرفی در ارزش کاری و نیز فرصت شغلی بود. به عنوان نمونه زن دست فروشی از فشار کار بر زنان چنین گفت: «در محیط کار اصلاً با مردان برابر نیستیم. حتی فرصت های شغلی برابر نداریم چه برسد به حقوق برابر». همچنین زن دیگری از نداشتن احساس امنیت برای زنان در محیط کار شکایت می کرد.

## انگیزه تغییر

باتوجه به نارضایتی بالای زنان از قوانین موجود، اکثر آنها، تغییر بخشی از قوانین را در بهبود وضعیت زنان موثر می دانستند. اقلیت جوانانی که تجربه زندگی مشترک و یا تجربه کار نداشتند، در دو سر انتهای قطب مخالفت و موافقت با تغییر قوانین قرار می گرفتند. دانشجوی ۲۱ ساله، اذعان داشت: «به نظرم زنان ما نمی خواهند قوانین تغییر کند. آنها خودشان را با وضعیت وفق داده اند، اگر تغییر ایجاد بشود هم آدم ها نمی توانند خودشان را با قانون جدید وفق بدهند». که تغییر را در قانون و نیز خواست آدم ها توامان لازم می داند و غیر از آن را نا ممکن می داند در حالی که دانشجوی دندانپزشکی ۲۱ ساله تغییر را لازم نمی داند: «تا به حال مشکلی با قوانین نداشتیم، در چهارچوب دانشگاه هم اگر مشکلی با مسئولین دانشگاه داشته ام، به دلیل دختر بودنم، مشکل من راحتتر از مشکل پسرها حل شده است».

در عوض، اکثریت زنان تغییر را امری مثبت و مفید می دانستند، به خصوص در شرایطی که زهر قانون های موجود در زندگی خودشان ریخته شده بود و هزینه هایی به وجود آورده بود. خانمی در پاسخ به سوال ما بلافاصله شرایط زندگی خودش را چنین توصیف کرد: «من خودم طلاق گرفته ام، همه چیزم را بخشیدم، مهریه ام را و زندگی ام را. دو سال هم در راهروهای دادگستری دویدم تا طلاق بگیرم». سپس، راجع به تاثیر تغییر قوانین بر بهبود زندگی زنان چنین ابراز امیدواری کرد: «بله که موثر است. به قاضی گفتم زیر قوانین فعلی بنویس کشک، چون هیچی به نفع زن نیست». انگیزه بالای تغییر در صحبت های ۱۷ مورد از ۲۰ نفر به صورت مشابه، مشاهده شد.

## مطالبات واقعی زنان چیست؟

با وجود چنین انگیزه بالایی برای تغییر، بحث تغییر مطالبات کمپین یک میلیون امضاء از زمان تبلیغات ریاست جمهوری دوره اخیر، کمابیش در بیرون از آن شکل گرفت و نیز با به وجود آمدن حوادث بعد از انتخابات، و احساس ناامنی و سرکوب زیاد این بحث به کنشگران کمپین هم رسید و نیز به تدریج و با شکل گرفتن کنشگری توده ای مردم در جهت دموکراسی خواهی و نیز حقوق

شهروندی، این بحث به موضوع رایج نخبگان و روشنفکران و حتی کنشگران اجتماعی دیگر هم سرایت کرد که با وجود جنبش دموکراسی خواهی، موسوم به جنبش سبز، کنشگران حقوق برابر زنان و مردان، در اینجا کمپین یک میلیون امضا هم باید مطالبات خود را گسترده تر کنند و فعالیت ها و خواسته های خود را به سطح مطالبات و عملکرد جنبش سبز نزدیک کنند. اما با این وجود در این مدت زمان کمتر از یک سال هیچ آماری از علت و خواسته های مردمی که با جنبش سبز همراهی کرده اند وجود ندارد، و بیشتر تحلیل های ارائه شده نیز بر اساس تجمع های خیابانی و غیر متمرکز و اعتراضی به حوادث بعد از انتخابات است و نه چیز دیگر. به همین دلیل، از زنانی که مورد نظرسنجی قرار گرفتند، و در مورد تاثیر مثبت تغییر قوانین بر زندگی خودشان اظهار نظر کردند، پرسیدیم که چه قوانین و یا خواسته هایی را مطالبه می کنند؟ بیشترین موردی که ذکر شد «قوانین برابر در طلاق» بود، و پس از آن تامین امنیت در تمام زمینه ها، اجتماع، کار و خانه. بعد از آن قوانین برابر در ازدواج و نیز حضانت فرزندان، برابری دیه و ارث. تغییر قوانین دولتی و نیز فرهنگی و قوانین اجتماعی نیز از موارد ذکر شده بود. علاوه بر اینها تسهیلات ورزشی برای زنان و تغییر قانون حجاب هم توسط برخی از زنان نام برده شد. مواردی که در حدود چهار سال است که در خواسته های ده گانه کمپین یک میلیون امضا طلب می شود و برخی از آنها مثل دیه برابر (در تصادفات) و ارث و حضانت تاحدودی محقق شده است. اما مورد مهمی که در خواسته های زنان فراوانی داشت، «امنیت اجتماعی» بود، با ذکر این توضیح که در حال حاضر عملکرد دولت باعث شده که امنیت اجتماعی برای زنان کاهش پیدا کند. که یک بخش از این احساس عدم امنیت را شرایط بعد از انتخابات ذکر می کردند، و بخشی از آن را طرح گشت ارشاد و حجاب و عفاف و نیز بخش کلی را مجموع قوانین و شرایط جامعه.

## چه باید کرد؟

با وجود پررنگ بودن نیاز به امنیت در جامعه از نظر زنان مصاحبه شونده، اما آنها همچنان امکان مشارکت جمعی را برای به دست آوردن مطالبات خود ممکن می دانستند. همچنین، در مقایسه ی وضعیت زنان حال حاضر با انقلاب ۵۷، مواردی مثل تعداد بیشتر زنان تحصیل کرده، آگاهی بیشتر، فرصت های شغلی بهتر و در مواردی استقلال اقتصادی زنان امروز را جز اموری می دانستند که نسبت به ۳۰ سال گذشته پیشرفت چشمگیری داشته است؛ و همین موضوع، ضرورت دستیابی زنان به حقوقشان را بسیار بیشتر کرده است. در عین حال بیشتر زنان از لزوم همراهی حاکمیت، برای تحقق مطالبات زنانه هم یاد می کردند. «بستگی به این دارد که دید دولت مردان به زنان چطور باشد، اگر وجود زنان و اهمیت آنها را احساس کند، امیدی هست». برخی دیگر از زنان که که سن و سال بیشتری داشتند و می توانستند

نسبت به سی ساله گذشته، بر اساس تجارب شان، مقایسه کنند، بسیار امیدوار بودند. زن ۵۰ ساله ای معتقد بود: «حتماً ممکن است، چون الان خیلی از دولتی ها متوجه حق و حقوق زنان شده اند». در مقابل زنانی هم بودند که این کار را فقط به دست خود زنان ممکن می‌دانستند. «بعد از ۵۷ خیلی بدتر شد، سال ۵۵ که من دانشگاه رفتم، حجاب اجباری نبود اما من خودم حجاب را انتخاب کردم، ولی الان با اجباری بودن حجاب مخالفم. با جو اجبار همه چیز بدتر شده است. نمایندگان زن مجلس هم کاری انجام نمی‌دهند، گویی مرد هستند. جو فکری آنها با جو جامعه هماهنگ نیست. قانون حمایت از خانواده باید به روز بشود. ولی ما خودمان حتماً می‌توانیم تاثیر بگذاریم و باید خودمان حداقل کاری را که از دستان بر می‌آید انجام بدهیم».

راهکارهایی هم که زنان پیشنهاد کردند، شامل آگاهی رسانی در حد وسیع بود. از لزوم اطلاع رسانی راجع به قانون حمایت از خانواده که جز مهمترین خواسته های ذکر شده بود نام می‌بردند. «آگاهی زنان باید بالا برود، به خصوص زنان خانه دار. اگر خانم ها آگاه بشوند می‌توانند از حقوق خود دفاع کنند در عین حال آگاهی زنان به حقوقشان را فقط با میزان تحصیلات زنان منطبق نمی‌دانستند، بلکه از آگاهی فرهنگی و حقوقی یاد می‌کردند. «فقر فرهنگی فقط شامل زنان بیسواد و کم درآمد نیست، خیلی از دختران و زنان تحصیل کرده نسل جدید هم بیشتر به ظاهرشان می‌پردازند تا به آگاهی فرهنگی». بعلاوه این نظر که «باید نگاه به یک زن تغییر کند ما در این زمینه مشکل فرهنگی داریم. هنوز هم به یک زن به دیده یک ناموس نگاه می‌کنند. باید این نگاه ها را تغییر داد. زنان امروز هویتی مستقل از مردان دارند و باید این نگاه را در جامعه توسعه داد».

## ضرورت همبستگی

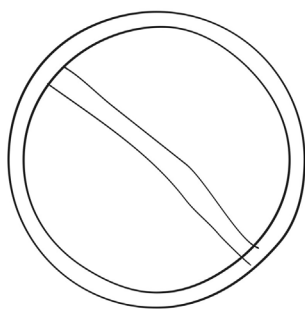
در مورد چگونگی دست یافتن به حقوق عادلانه و برابر، بیشتر راهکارها به تشکیل شبکه های اجتماعی نزدیک بود. «فضاهای در اختیار خانم ها بگذارند که دور هم جمع بشوند و با هم گفتگو و تبادل نظر کنند، [بدین ترتیب] آدم ها درد همدیگر را متوجه می‌شوند». همچنین داخل شدن رسانه ها هم در خصوص مشکلات زنان را موثر می‌دانستند. «مجلات زیادی برای زنان چاپ می‌شود که حجم زیادی را به مسائل خانه داری و ... اختصاص می‌دهند، یا برنامه های رادیویی و تلویزیونی زیادی وجود دارد. مسئولین باید از همین فرصت ها استفاده کنند تا خواسته های زنان را بشوند، و برایش چاره جویی کنند». علاوه بر این، تمام زنان به اتفاق از همکاری و همراهی با یکدیگر به عنوان عاملی مفید و موثر یاد می‌کردند. به گفته یکی از آنها: «بیشتر اطلاع رسانی کنیم و با هم باشیم». و یکی دیگر معتقد بود: «اگر همه با هم باشیم به نتیجه مطلوب می‌رسیم، ما فقط موفقیت های فردی داریم، باید با هم باشیم تا قوانین محکم تری به نفع زنان داشته باشیم».

علاوه بر این، راهکارهایی هم بسیار نزدیک به شیوه کمپین یک میلیون امضا پیشنهاد می‌شد، در

حالی که افرادی که چنین راهکاری می‌دادند از قبل با کمپین آشنایی نداشتند. «من وقتی یکسری اطلاعات جمع آوری کردم گروهی تشکیل می‌دهم و با قانون‌گزاران وارد گفتگو می‌شوم برای تغییر این قوانین. متأسفانه الان شرایط جامعه به خاطر نگرانی از عواقب اعتراض به نحوی است که کسی نمی‌تواند حرف خود را به گوش مسئولان برساند. باید مسئولان شرایطی ایجاد کنند که همه مردم بتوانند خواست خود را به گوش آنها برسانند».

با وجود تمایل به تغییر قوانین، به خصوص تغییر قوانین مربوط به زندگی خانوادگی و اشتغال زنان و نیز انگیزه بالای تغییر و دید مثبت به کنشگری فرد از درون جامعه و نه الزاماً از بالا و امکان حصول به چنین مطالباتی در چهارچوب نظام فعلی جمهوری اسلامی، اولویت نیاز زنان همچنان دستیابی به حقوق بدیهی و ابتدایی خویش، چون حق طلاق و ازدواج و برابری در دیه و ارث و اشتغال است. و با رخ دادن تمام اتفاقات بعد از انتخابات، فقط احساس عدم امنیت بیشتر شده است، ولی انگیزه تغییر وضعیت و اصلاح امور همچنان در زنان جامعه بالا است. بنابراین، شاید بهتر باشد به جای رها کردن مطالبات کمپین یک میلیون امضاء، با مشارکت زنان جامعه در آگاهی بخشی، نزدیک کردن شبکه‌های زنانه به یکدیگر برای به دست آوردن احساس امنیت در جمع و آموزش کنشگری، زنان را در احقاق حقوق خود توانمند سازیم.

### تنظیم؛ پرستو اله یاری



خیابانهایی که ما را به هم می رسانند

آه! دیدی؟

سرانجام

اونیز...

## گفت و گوها

انتخابات ریاست جمهوری و حوادث پس از ۲۲ خرداد ۸۸ که منجر به اعتراضات گسترده مردمی شد و جنبش اعتراضی مردم را تحت نام جنبش سبز سامان داد، اگر چه در جستجوی آرای مردمی و در اعتراض به تقلب در انتخابات صورت گرفته بود، اما در پوشش خواست های سرکوب شده ی مردم ادامه یافت، و در واقع جنبش سبز محل اتصال خواست ها و مطالبات گروه های مختلف مردم شد.

بسیاری با گمان آنکه جنبش سبز می تواند و باید تنها مفر ادامه ی فعالیت های حق طلبانه ی مردم باشد، از تجمیع توان مردمی در جبهه ی جنبش سبز سخن گفتند و این در حالی است که بسیاری از تاثیر جنبش های اجتماعی مانند جنبش زنان و جنبش دانشجویی در برآمدن جنبش سبز سخن می گوید و بر لزوم ادامه ی فعالیت های اجتماعی در جهت پیگیری جداگانه ی مطالبات زنان تاکید می کند.

در سال گذشته، فعالین کمپین یک میلیون امضا همواره با سوالات گوناگونی در خصوص چگونگی ادامه فعالیت خود و نقش جنبش های اجتماعی خصوصا جنبش زنان در فضای کنونی مواجه بوده اند. چندی پیش پاسخ های افراد مختلف به سوالاتی در همین زمینه در سایت تغییر برای برابری منتشر شد. در جهت تکمیل این موضوع و در پاسخ به ابهاماتی که هنوز در مسیر کمپین وجود دارد، گفتگوهای جامع تری با برخی از صاحب نظران و فعالان حقوق زنان انجام شده است که در ادامه می آید.

# خواسته های زنان همپای خواسته های عمومی رشد کرده است

گفتگو با آسیه امینی / فعال حقوق زنان و حقوق بشر

پس از سال ۱۳۸۴ و برگزاری تجمع اعتراضی زنان در مقابل دانشگاه تهران نسبت به وضعیت زنان در قانون اساسی ، ۲۲ خرداد برای فعالین حقوق زنان و به ویژه فعالین کمپین یک ملیون امضا همواره یادآور حرکت هایی اعتراضی نسبت به وضعیت زنان بوده است و بسیاری از آنان این حرکت ها را منشا شکل گیری اعتراضات گسترده مردم بعد از انتخابات می دانند ، شما تا چه حد این پیشینه را در شکل گیری اعتراض های گسترده مردمی موثر می دانید؟

به نظر من حافظه تاریخی عمومی، آن قدر دقیق نیست که نقش و تاثیرات «یک روز» را در حوادث بعد از آن به این دقت که شما می گوئید دنبال کند. البته در تاریخ ما روزهای خیلی مهمی وجود داشته اند که در یاد همگان هم مانده اند. روزهای تاثیرگذار و فراموش نشدنی. روزهایی که نقطه عطفی در تاریخ بوده اند.

برای ما زنان ۲۲ خرداد ۸۴ و همچنین سالگرد این روز در ۸۵ روزی مهم و سرنوشت ساز بود. اما سوال شما عمومی تر از نظر ما فعالان زن است. شما از حرکت های اعتراضی بعد از انتخابات سوال می کنید . بنابراین بهتر است دقیق تر و واقع نگر تر باشیم. من پیش از این هم گفته ام که به طور کلی جنبش مدنی اعتراضی مردم بعد از انتخابات را متأثر از اعتراض های مدنی جنبش های اجتماعی به ویژه «جنبش زنان» در چند سال اخیر می دانم. اما نمی دانم شما اگر در خیابان از صد نفر بپرسید آیا می دانند در ۲۲ خرداد ۸۴ و ۸۵ در ایران چه اتفاقی افتاد چند نفر از آنها این روز را به نام «همبستگی زنان ایران» خواهند نامید.

شاید این کم کاری ما بوده که نتوانستیم اتفاق های مهم این روز را با همین تاریخ ، در حافظه عمومی بگنجانیم. شاید امکاناتش را نداشتیم و رسانه و ابزارهایش را. شاید خودمان ( مجموعه فعالان حقوق زن) اتفاق نظر روی چنین تاثیری نداشتیم و .... اما به هر حال به نظر من اگر چه این روز برای من به عنوان یک فعال حقوق زنان ، بسیار مهم است اما نمی دانم برای همه مردم کشورم همین اهمیت یا همین تاثیرگذاری را دارد یا نه. اما آنچه می دانم و از آن مطمئن هستم تاثیر غیر مستقیم و دستاوردهای این روز است.

یعنی اینکه در چنین روزی نتیجه ائتلاف زنان منجر به این شد که تغییر قانون را هدف قرار دهند



و هر گروهی استراتژی اش را برای رسیدن به این هدف تعیین کند. درواقع داشتن این هدف برای رسیدن به منظور، انگیزه دادن به اعضا، کار مشترک و ... بسیار مهم بود.

نگاهی به فعالیت های زنان در سال های گذشته و به طور مشخص برگزاری تجمع های اعتراضی زنان در این سال ها نشان می دهد که برخی از اینگونه تجمع ها گاه منجر به شکل گیری حرکت هایی مستمر و شبکه ای در بین فعالین حقوق زنان از جمله کمپین یک ملیون امضا (با الهام از مطالبات تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵) شده است. شما فکر می کنید اعتراضات خیابانی مردم در یک سال گذشته نیز می تواند الهام بخش شکل گیری حرکت هایی مستمر و شبکه ای در بین گروه وسیعی از مردم شود؟

برای پاسخ دادن به این سوال باید انرژی های موجود در این دو جنبش - جنبش زنان و جنبش سبز- را بشناسیم و ببینیم کدام انرژی ها هم را جذب می کنند و تبدیل به همگرایی می شوند و کدامشان هم را دفع می کنند و منجر به واگرایی می شوند.

به نظر من اگر چه جنبش سبز در شیوه ها و برخی رفتارهای عمومی خواسته یا ناخواسته از راه های پیموده شده جنبش زنان الگوبرداری کرد، اما تفاوت های اساسی با این جنبش داشته که منجر می شود شاید نتواند در همه زمینه ها از جمله شبکه سازی این الگو برداری را انجام دهد یا شاید بهتر باشد بگویم برای برخی اتفاق ها، پیش نیازهایی لازم است که فعلا من آنها را در جنبش سبز نمی بینم. یکی از این ویژگی ها داشتن هدف مشترک بود. فعالان جنبش زنان بعد از جلسات مستمر «هم اندیشی زنان»، به این نتیجه رسیدند که باید در یک نقطه مشترک اتفاق نظر داشته باشند تا بتوانند روی این فصل مشترک حرکت کنند و این نقطه قانون بود.

تغییر قانون هدفی بود که گروه های مختلف توانستند حرکت هایشان را پیرامون آن بچینند و برایش استراتژی و برنامه ریزی کنند. ( مثل کمپین هایی با نامهای مختلف که هر کدام یک گوشه از قانون یا کلیت آن را هدف قرار می داد). همچنین آنها توانستند ابزار رسیدن به این هدف را فراهم کنند ( مثل وبسایتها، ایجاد جریانهای رسانه ای و شیوه های ارتباط گیری چهره به چهره)، توانستند آموزش بدهند و از این طریق شکاف نسلی را کم کنند تا هم از تجربه های پیشین استفاده کنند و هم از نیروی جوان پر انرژی ... در نتیجه مجموعه این هدفها و برنامه ها بود که منجر به شکل گیری شبکه های همکاری شد. این طور نبود که ما شب بخوابیم و صبح ببینیم که کلی شبکه داریم که با هم کار می کنند و کلی هم تاثیر می گذارند.

از همه مهمتر ما به طور دائم می شنویم که جنبش زنان سر ندارد. رهبر ندارد. رابطه ها افقی است و ... به نظر من اگر موضوع الگوسازی است، اتفاقا باید این وازه ها را با دقت بیشتری به کار ببریم.

ما در جنبش زنان رهبر نداریم. اما رهبری داریم. رهبری به معنی این که یک سیستم ولایی داشته باشیم نیست. بلکه به معنای این است که سیستمی باشد که از آن هدف و برنامه بیرون بیاید و اتفاقاً این سیستم بسیار هم دموکراتیک است برای اینکه از چالش و نقد نمی ترسد. برای این که در آن فکر تولید و پخته می شود. بنابراین نترسیم از اینکه بگوییم ما رهبری داشته ایم. اما این رهبری، وابسته به فرد نیست، بلکه یک سیستم این رهبری را انجام می دهد. درواقع افراد مختلف با رای مساوی به پیشنهادها و فکرها و برنامه ها رای می دهند و آن را انتخاب می کنند.

اما در جنبش سبز، ما نه روی هدف اتفاق نظر داریم نه روی رهبری. هدف ها متفاوت است و از کف مطالبات تا سقف آن را در بر می گیرد و وقتی هدف تا این اندازه از هم فاصله دارند، چگونه می شود برنامه ای را برای رسیدن به آن پایه ریزی کرد؟ در مورد رهبری هم، سیستمی وجود ندارد. اما به جای آن دو فرد هستند که دائم در تعارف با هم و مردم یا به هر دلیل دیگری که احتمالاً موجه هم هست، اعلام می کنند که ما رهبر نیستیم.

بنابراین نتیجه این می شود که تولید فکر و برنامه کاری، در جنبش سبز، مستمر و هدفمند نیست. اتفاق ها بیشتر واکنشی است. گروهی برای تولید فکر و پیشنهاد برنامه وجود ندارد. هماهنگی دیده نمی شود. شاید کسی در نقد این حرف من بگوید همه اینها به خاطر فشار و شدت سرکوب است. بله این حرف درست است اما من دارم از ویژگی ها می گویم و اینکه اگر شبکه سازی برای ادامه اعتراض صورت نگرفته یا نمی گیرد به چه دلالی است.

**بعد از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ به یکباره موجی از اعتراضات در قالب تجمع های سکوت شکل گرفت و خیل عظیمی از مردم در کنار یکدیگر و در سکوت کامل راهپیمایی کردند. برای بسیاری چگونگی شکل گیری این ایده و همدلی مردم در اجرای آن و اصرار بر پرهیز از خشونت همچنان جای سؤال دارد. شما ریشه شکل گیری این نوع اعتراض را در چه می بینید؟ آیا تجربه برگزاری چنین تجمع های مسالمت آمیزی توسط فعالین اجتماعی و به ویژه زنان در شکل گیری این نوع اعتراض در ابعاد گسترده موثر بوده است؟**

باید اعتراف کنم که خود من اگر چه در این سالها در بسیاری از تجمع های زنان حضور داشته ام و با چشم دیده ام و تجربه کرده ام که حتا کسانی که کتک می خوردند، همانجا پرهیز از خشونت را تبلیغ می کردند و مثلاً برای پلیس های زن، از حقوق زنان و اینکه ما به دنبال چه هستیم، تعریف می کردند، اما در هفته اول بعد از انتخابات، وقتی در جمع میلیونی راه می رفتم، احساس غرور آمیزی داشتم که اصلاً قابل وصف نیست.

من فکر می کنم که این موضوع فقط به الگوهای جامعه مدنی و زنان مربوط نیست اگرچه همانطور

که قبلا گفتم بسیار از آن متأثر است. ما واقعا نه دنبال انقلاب بودیم و نه حتا به براندازی نرم فکر می کردیم. برای همین نمی خواستیم کار به دعوا بکشد. همه مساله این بود که باید تعداد رای مان را نشان می دادیم. باید نشان می دادیم که این نتیجه، دروغ است. حریف را هم می شناختیم و می دانستیم که کوتاه نمی آید. بنابراین نباید بهانه به دستش داده می شد.

من به عنوان یک فرد، از آن خیل معترض، حتا شعارهایی را که بعضی ها گاهی زمزمه می کردند قبول نداشتیم. بنابر این از یک طرف پرهیز از خشونت بود که عده ای در اعتراض های مدنی جنبش های اجتماعی با آن آشنا شده بودند و از سویی اصلا نمی توانیم نقش دنیای بیرون را در تحولات اخیر نادیده بگیریم. در این زمینه اتفاقا حکومت ایران خودش بیشترین تبلیغ را برای تغییر بدون خشونت کرده است.

در سالهای اخیر تلویزیون ایران، دائما در کار نفی جنبش های بی خشونت بوده اند که در کشورهای مختلف منجر به تغییر شده است. سیستم قضایی نیز به موازات آن، با دستگیری ها و سرکوبهای گسترده فعالان مدنی، خواسته های آنان و شیوه های بی خشونت مستقلشان را نوعی الگوبرداری از دنیای بیرون برای براندازی حکومت ایران خوانده اند.

در حالی که اصولا مبارزه بی خشونت، الزاما به دنبال تغییر یک حکومت نبوده است. بلکه این الگوی جهانی، دستاورد دموکراسی خواهی و عدالتجویی و برابری طلبی در گستره بی جغرافیای دنیای امروز است. اینترنت فاصله ها را کم کرده است و دنیای رسانه ای مرزها را در هم نور دیده. بنابراین وقتی شرایط، مشابه است، مردم رفتارهای اجتماعیشان را به طور طبیعی الگوبرداری می کنند. ممکن است این الگوبرداری ها در هر جامعه ای بومی سازی شود. چنانچه در کشور ما چنین شده است. ممکن است هدفها متفاوت باشد، چنانچه در جنبشهای مختلف چنین بوده، اما شیوه ها به تبعیت از شرایط، مشابه بوده اند. مردم ما هم از دنیای بیرون و از اتفاق هایی که در داخل کشور می افتاده بی خبر نبوده اند.

**در سال های اخیر بسیاری از فعالین اجتماعی به ویژه تعداد زیادی از فعالین حقوق زن بازداشت، زندانی و یا محروم از کار و تحصیل شده اند و اخبار مربوط به اینگونه فشارها همواره از طریق رسانه ها به اطلاع مردم رسیده است. فکر می کنید پایداری فعالین اجتماعی بر مطالباتشان علیرغم تمام فشارهای موجود در شکستن فضای رعب و وحشت و سرکوب و زندان و محرومیت موثر بوده است؟**

قطعا این طور است. وقتی تاریخ مبارزات سیاسی همین سه دهه اخیر را می خوانیم، متوجه می شویم که چه تفاوت های اساسی در شیوه های مبارزه و مقاومت افراد بر خواسته هایشان وجود دارد. البته بدون شک در مبارزات سیاسی هم افرادی بوده اند که خواسته های حق طلبانه داشته اند و بر آن

مقاومت کرده اند. ولی منظور من شیوه مبارزه است. جنبش های مدنی چون محور کارشان بر حقوق مدنی و حقوق بشر استوار است، کشته شدن و کشتن را افتخار نمی دانند. شکنجه دیدن را ستایش نمی کنند و ارزش نمی دانند. نه اینکه بخواهم بگویم کسانی که بر ایده هایشان مقاومت کرده اند کار کم ارزشی انجام داده اند نه اصلا منظورم چیز دیگری است.

اساس کار مدنی بر آموزش و آگاهی رساندن است. بنابراین اصلا مخفی کاری وجود ندارد. در پستوی خانه شما همان چیزی پیدا می شود که بر زبانتان جاری است. بنابراین زیر فشار و شکنجه هم چیز بیشتری گیر کسی نمی آید. در نتیجه شیوه های بازجویی هم متفاوت می شود. اتفاق هایی که در زندان ها می افتد هم متفاوت می شود.

من به گوش خودم در زندان شنیدم که زندان بانی در گوش زندانی که از دوستان من بود می گفت در این همه سال، زندانیان عجیب و غریبی مثل شما ندیده بودم! این زندانیان عجیب و غریب زندان بان را هم جزئی از سیستم استبدادی می داند که خودش و او و همه حتی شکنجه گر در آن قربانی هستند. بنابراین به جای ستیز با شکنجه گر و زندان بان به دنبال ستیز با شکنجه است. ستیز با یک مفهوم، ستیز با یک اندیشه، ستیز با یک فرهنگ، ابزار خودش را می خواهد.

جنس آن متفاوت از زمانی است که شما برای یک ایده یا یک گروه یا سازمان مبارزه می کنید. جنس مقاومت شما متفاوت است. هماهنگونه که جنس مقابله با شما هم فرق می کند با مقابله ای که با یک مبارز سیاسی یا سازمانی می شود.

در مبارزه مدنی شما دیگر پدیده ای به نام تواب ندارید. چون مخفی کاری نداشته اید و همه به هم می گویند اگر گیر افتادید هر چه دارید بگویید! و کسی که اعتراف تلویزیونی کرده، به جای این که شرمند باشد یا مجبور شود تا همیشه در اختیار سیستم ستم پذیر قرار بگیرد، با گل و شیرینی دوستان و همفکرانش استقبال می شود. این گونه است که حریف شما هرچقدر هم رعب آور باشد در برابر شفاف بودن و بی سلاح بودن شما هیبتش را از دست می دهد.

مثل کسی که با زره آهنین به جنگ کسی رفته است که حتی یک نیزه برای پرتاب ندارد. بنابراین اگر شعور جنگیدن و هموردی داشته باشد باید زرهش را در بیاورد، روبروی شما بنشیند و شروع کند مثل شما به مبارزه مدنی. این یک ستیز برابر و هم شان است. خب اگر چنین شود که چه بهتر از این؟ همان است که ما می خواهیم. گفت و گو و چالش مدنی و نقد و ... بنابراین می بینیم که این مقاومت در هر صورت برنده است و شکننده.

**فعالین کمپین یک میلیون امضا در طول سه سال فعالیت خود بر این باور بوده اند که فعالیتی افقی و شبکه ای انجام می دهند هر چند که گهگاه نیز این روند با مشکلاتی مواجه شده است. شما تا چه حد الگوی فعالیت کمپین یک میلیون امضا را افقی و شبکه ای می دانید و فکر می کنید آیا ترویج چنین الگویی برای مطالبات**

## گسترده کنونی مردم می تواند مفید باشد؟

به نظرم به نوعی در سوالهای بالاتر پاسخ این سوال را هم داده ام. فعالیت شبکه ای که منحصر به کمپین یک میلیون امضا هم نیست و در جنبش های دیگر و کمپینهای دیگر هم وجود دارد، ویژگی های خاص خودش را دارد. ما باید برای الگوسازی، ابزار شناخت داشته باشیم. ببینیم چه چیزهایی داریم و چه، نداریم. چه امکانتی موجود است و چه، نیست. همانطور که خودتان هم می گویند مطالبات مردم این روزها بسیار گسترده است.

این مطالبات گسترده، اگر چه می تواند یک گام موثر برای حرکت مشترک باشد، اما خطرناک هم هست. برای اینکه همگرایی را سخت و کار مشترک را شکننده می کند. مساله هدف و برنامه ریزی را باید در این ماجرا جدی دید. مثلا الان اگر کسی بگوید هدف، «برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک زیر نظر نهادی مثل سازمان ملل» باشد، می بینیم که چقدر صداهاى مختلفی وجود دارد که می خواهند کمتر از این یا بیشتر از این را بطلبند.

از سویی، شبکه سازی اجتماعی تجربه عمومی در بسیاری از جنبش های مدنی است. اما به طور خاص در مورد کمپین یک میلیون امضا، داده های اطلاعاتی من آن قدر نیست که بتوانم بگویم ساختار برنامه ریزی در کمپین چقدر افقی بوده و چه نتایجی داشته. اما می توانم بگویم در ادبیات رایج استبداد زده ای که همه ما دچار آنیم و کمپین هم از آن مستثنا نبوده است، تلاش برای نفی تک صدایی و تلاش برای داشتن همصدایی، ترسیدن از نقد، میدان دادن به دیگران، احترام به رای اکثریت، احترام به کار گروهی، حمایت از هم به خاطر هدف، تحمل و خیلی چیزهای دیگری که ما ایرانی ها متهمیم به اینکه این روحیات را نداریم، در این کمپین دیده می شود و قطعاً ترویج این رفتارهای کار جمعی می تواند برای همه ما مفید باشد.

**با وجود آنکه اکنون به نظر می رسد که اعتراض های مردم بر مبنای مطالباتی گسترده است که برخی از آن ها در تجمع های خیابانی در قالب شعار مطرح می شود، فکر می کنید همچنان مطالبات کمپین یک میلیون امضا مطالبات بخشی از جامعه هست؟ و می توان به کارآمد بودن این حرکت در فضای کنونی امیدوار بود؟**

تغییر قانون، قطعاً خواست جامعه است. کمپین یک نیروی اجتماعی است که وجود دارد و قدرت اجتماعی دارد. یک سرمایه اجتماعی است و خوب است اگر فعالان کمپین نگران حفظ موجودیت این سرمایه باشند. اما از سویی مطالبات ما همواره از بطن جامعه بیرون آمده و جدا از آن نیست. حرکتی که تا کنون پیشرو بوده، اگر عقب تر از خواسته های عمومی حرکت کند، اعتبارش را از دست می دهد. شما یک میلیون رای می خواستید برای اینکه بخشی از قانون را تغییر بدهید. سه

میلیون رای در یک روز در خیابان به خیلی بیشتر از آنچه شما می خواستید «نه» گفت. خب حالا چه باید کرد؟ از یک سو خواسته های صرفا جنسیتی مطرح است و از سوی دیگر حفظ سرمایه اجتماعی مهم تلقی می شود و از طرف دیگر نیز تقاضای عمومی جامعه حتا در برابری جنسیتی، خواسته های بیشتری را مطرح می کند و بالاخره اینکه روش تغییر کمپین، یعنی تقدیم کردن امضاها به نمایندگان مجلس، با کارنامه ای که ایشان در یک سال گذشته از خود نشان داده اند، ارزندگی خودش را از دست داده است.

به نظر من با حفظ این سرمایه اجتماعی می شود تغییراتی در هدف ایجاد کرد ولی مساله این است که یک وقتی شما مجبورید به تک ماده رضایت بدهید برای اینکه رد نشوید، ولی یک بار نمره الف می خواهید. یک سال پیش خواسته ما زنان این بود که تجدید نیاوریم. امروز جنبش زنان در بطن جنبش اعتراضی مردم همچنان خواسته های خودش را دنبال می کند اما این خواسته ها به یقین همپای خواسته های عمومی رشد کرده است.

## بهترین زمان برای همه گیر کردن و طرح خواسته های زنان

گفتگو با رضوان مقدم/ فعال حقوق زنان

پس از سال ۱۳۸۴ و برگزاری تجمع اعتراضی زنان در مقابل دانشگاه تهران نسبت به وضعیت زنان در قانون اساسی، ۲۲ خرداد برای فعالین حقوق زنان و به ویژه فعالین کمپین یک ملیون امضا، همواره یادآور حرکت هایی اعتراضی نسبت به وضعیت زنان بوده است و بسیاری از آنان این حرکت ها را منشا شکل گیری اعتراضات گسترده مردم بعد از انتخابات می دانند، شما تا چه حد این پیشینه را در شکل گیری اعتراض های گسترده مردمی موثر می دانید؟

به اعتقاد من، تجمع ۲۲ خرداد ۸۴ در مقابل دانشگاه تهران را که به وسیله جمع هم اندیشی زنان شکل گرفت، می توان نقطه عطفی در شیوه مبارزه زنان و حتی سایر جریان های اجتماعی دانست، که متأسفانه به دلیل فضای بسته جامعه در مورد آن خیلی کم نوشته شده است. آن روز ما خیلی محکم ایستادیم و گفتیم که در قانون اساسی زنان نادیده گرفته شده اند و خواستار تغییر موادی از قانون اساسی شدیم، که به نوعی منجر به تدوین قوانین تبعض امیز علیه زنان شده است. در روزهایی که هم اندیشی جلسات مرتبی داشت، از گوشه و کنار به گوشمان می رسید، که برخی از آقایان اصلاح طلب و فعالان مدنی می گویند، باید از خانم ها بیاموزیم که با تنوع آرا و دیدگاه های مختلف در کنار هم و با هم کار می کنند. به رغم اختلافات سلیقه ای و حتی بینشی جمع هم اندیشی تداوم پیدا کرد تا این که منجر به گردهمایی ۸ مارس در پارک دانشجو و سپس تجمع ۲۲ خرداد در میدان ۷ تیر شد. گرچه در هر دو مورد، تجمع کنندگان مورد ضرب و شتم نیروهای انتظامی اعم از لباس شخصی ها و نیروهای ویژه قرار گرفتند.

در میدان ۷ تیر، ۷۰ نفر دستگیر شدند اما از طرف معترضین کوچکترین خشونتى بروز نکرد. به هر حال، هر کدام از تجمعاتی که شکل می گرفت، عده ای را جلب می کرد و این خودش نوعی آموزش بود. حکومت هم از همین تاثیرگذاری می ترسید که قبل از شکل گیری هر تجمعی برای پراکنده کردن و بر هم زدن تجمعات، متوسل به زور و خشونت می شد. خوب به یاد دارم، روزی که مقابل دانشگاه جمع شدیم، بیشتر دوستان باورشان نمی شد که چنین استقبالی شود.

پس از اعلام پایان گردهمایی سر ساعت مقرر، مردمی که جمع شده بودند، حاضر به ترک آنجا نبودند و تجمع دیگری کاملاً خود جوش شکل گرفت که از جلو دانشگاه تا خیابان کارگر و پس از

آن تا بلوار کشاورز ادامه یافت. جالب بود که آنها هم شعار «ما زنیم/ انسانیم/ شهروند این دیاریم/ اما حقی نداریم» را تکرار می کردند. البته این راه هم باید بگویم که تجمع سال ۸۴ چیزی نبود که یک شبه ایجاد شده باشد. ما پیش و پس از آن شاهد اعتراض های مختلفی از این دست بودیم، مثل حرکت دانشجویان در ۱۸ تیر سال ۷۸ دانشجویان و یا اعتراضات رانندگان شرکت واحد و ... که همه ریشه در مطالبات برآورده نشده مردم از فردای روز انقلاب دارد که بحث اش بسیار مفصل است. به طور کل مقصودم این است که تمامی این حرکت ها از هم تاثیر پذیری دارند.

نگاهی به فعالیت های زنان در سال های گذشته و به طور مشخص برگزاری تجمع های اعتراضی زنان در این سال ها نشان می دهد که برخی از اینگونه تجمع ها گاه منجر به شکل گیری حرکت هایی مستمر و شبکه ای در بین فعالین حقوق زنان از جمله کمپین یک میلیون امضا (با الهام از مطالبات تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵) شده است. شما فکر می کنید اعتراضات خیابانی مردم در یک سال گذشته نیز می تواند، الهام بخش شکل گیری حرکت هایی مستمر و شبکه ای در بین گروه وسیعی از مردم شود؟

طبیعتا این طور است. حتی اگر حرکت ها سرکوب شوند، اثر خودشان را می گذارند. این طور نیست که عده ای را دستگیر کنند و همه چیز تمام شود، اتفاقا پس از سرکوبها شبکه ها قوی تر می شوند. خصوصا حالا که به یمن اینترنت ارتباطات مفهوم تازه ای یافته است. این چیزی نیست که من از خودم بگویم، بلکه تجربه فعالیت های زنان نیز این را نشان می دهد.

مثلا پس از سرکوب زنان در ۲۲ خرداد ۸۵ در میدان ۷ تیر، دیدیم که حرکت از بین نرفت بلکه شکل دیگری به خود گرفت و در حال حاضر نیز در قالب کمپین یک میلیون امضا همان مطالبات را پیگیری می کند. حرکت های دیگر زنان نظیر کمپین ضد سنگسار، کمپین ورود به ورزشگاه، مادران صلح و... نیز هر کدام حرکت هایی هستند که به شکل شبکه ای کار می کنند. البته گاهی ممکن است هسته های فعالیت در این شبکه ها کوچک تر شوند و گاهی هم با هم متحد می شوند و فعالیت مشترکی را شکل می دهند، مثل همگرایی زنان.

من فکر می کنم حرکت های یک سال گذشته هم الهام بخش شکل گیری هسته هایی گاه کوچک و گاه بزرگ خواهد بود که باهم در راستای رسیدن به مطالبات مردم فعالیت خواهند کرد.

بعد از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ به یکباره موجی از اعتراضات در قالب تجمع های سکوت شکل گرفت و خیل عظیمی از مردم در کنار یکدیگر و در سکوت کامل راهپیمایی کردند. برای بسیاری چگونگی شکل گیری این ایده و همدلی مردم در



اجرای آن و اصرار بر پرهیز از خشونت، همچنان جای سوال دارد. شما ریشه شکل گیری این نوع اعتراض را در چه می بینید؟ آیا تجربه برگزاری چنین تجمع های مسالمت آمیزی توسط فعالین اجتماعی و به ویژه زنان در شکل گیری این نوع اعتراض در ابعاد گسترده موثر بوده است؟

نسل من شاهد خشونت هایی مرگبار بوده است. خیلی از جوانان و نوجوانان که در جریان انقلاب شعار آزادی داده بودند و هوای آزادی را در سر داشتند، به جوخه های اعدام سپرده شدند. ممکن است بعضی ها دوست نداشته باشند که راجع به آن روزها سخنی به میان آید ولی این واقعیتی است که باید به آن پرداخته شود. فکر می کنم یکی از دلایل، و ریشه گرایش مردم به مبارزه بدون خشونت همین باشد. علاوه بر این شیوه هایی که زنان در مبارزه به کار گرفته اند، موثر بوده است. گرچه شیوه های مبارزه زنان در ایران غالباً بدون خشونت بوده، که این هم سابقه تاریخی دارد. از نهضت مدرسه سازی و آموزش گرفته تا برگزاری ۸ مارس ها.

در سال های اخیر بسیاری از فعالین اجتماعی به ویژه تعداد زیادی از فعالین حقوق زن بازداشت، زندانی و یا محروم از کار و تحصیل شده اند و اخبار مربوط به اینگونه فشارها همواره از طریق رسانه ها به اطلاع مردم رسیده است. فکر می کنید پایداری فعالین اجتماعی بر مطالبات شان علیرغم تمام فشارهای موجود در شکستن فضای رعب و وحشت و سرکوب و زندان و محرومیت موثر بوده است؟

فشار بر فعالان اجتماعی، خاص سال های اخیر نبوده و نیست. این مسئله مداوم و مستمر بوده است. فرق قضیه در دو چیز است، یکی این که تعداد فعالان مدنی در سال های اخیر افزایش چشمگیری داشته و دوم اینکه وسایل ارتباط جمعی فرق کرده است. امروزه به راحتی از طریق اینترنت اخبار منعکس می شود.

باور کنید پس از انقلاب، هزاران زن از کار محروم شدند، هزاران زن به زندان افتادند، برخی از این زنان هنوز هم از فعالترین ها هستند و سال هاست که بر مطالباتشان پافشاری می کنند. اما در مورد دستگیری های سال های اخیر خوب مسلم است که پایداری تک تک افراد در شکستن فضای رعب و وحشت موثر است. این که پس از آزادی افراد ببایند و بگویند که بر آنها چه گذشته و مطالبات خودشان را تکرار کنند، خیلی انرژی دهنده است .

فعالین کمپین یک میلیون امضا در طول سه سال فعالیت خود بر این باور بوده اند که فعالیتی افقی و شبکه ای انجام می دهند. هر چند که گهگاه نیز این روند با

مشکلاتی مواجه شده است. شما تا چه حد الگوی فعالیت کمپین یک میلیون امضا را افقی و شبکه ای می دانید و فکر می کنید آیا ترویج چنین الگویی برای مطالبات گسترده کنونی مردم می تواند مفید باشد؟

اگر اشتباه نکنم، اولین جلسه ای که بحث تشکیل کمپین مطرح شد، اواخر خرداد بود؛ یعنی حدود ۴ سال پیش. طی این ۴ سال، کمپین هم مثل هر جمع دیگری فراز و فرودهای خاص خودش را داشته است. از روز اول بارها گفته شده که کمپین رهبر ندارد، رییس ندارد و کارها به صورت مشورتی و با اراده و شعور جمعی پیش می رود.

البته پیش آمده که بعضی وقت ها این روند با مشکلاتی مواجه شده ولی براین کار همان افقی بودن است. به طور مثال اگر از کسی سوال شود چه کسی کمپین را هدایت می کند، واقعا جواب قطعی وجود ندارد. در حال حاضر هسته های بسیاری هستند که فعالند و جمع آوری امضا می کنند. اما کمپین به دلیل مکانیزم عمل آن نمی تواند الگویی کاملا مناسب برای مطالبات گسترده مردم باشد. باید به فکر راه حل هایی فراتر از این بود.

با وجود آنکه، اکنون به نظر می رسد که اعتراض های مردم بر مبنای مطالباتی گسترده است که برخی از آن ها در تجمع های خیابانی در قالب شعار مطرح شده است، فکر می کنید همچنان مطالبات کمپین یک میلیون امضا، مطالبات بخشی از جامعه هست؟ و می توان به کارآمد بودن این حرکت در فضای کنونی امیدوار بود؟

قطعا مطالبات کمپین تا برآورده نشدن، جزو اساسی ترین مطالبات زنان است و اگر ما امروز از این خواست مان کوتاه بیایم، مطمئنا باخته ایم. اتفاقا الان بهترین زمان برای همه گیرکردن و طرح خواسته های زنان است. ما باید با شعارهای خودمان همه جا حضور داشته باشیم. هنوز چیزی به نفع زنان تغییر نکرده است. اگر امروز می بینیم مردم به خیابان ها می ریزند، یکی از دلایل آن تبعیضات و خشونت هایی است که بر زنان وارد می شود.

## زنان باید به طور جداگانه نیز پیگیر مطالبات خود باشند

گفتگو با زهرا رهنورد / پژوهشگر و استاد دانشگاه

پس از سال ۱۳۸۴ و برگزاری تجمع زنان مقابل دانشگاه تهران در اعتراض به وضعیت زنان در قانون اساسی، ۲۲ خرداد برای فعالان حقوق زنان و به ویژه فعالان کمپین یک میلیون امضا همواره یادآور حرکت های اعتراضی نسبت به وضعیت زنان بوده و بسیاری از آنان این حرکت ها را منشا شکل گیری اعتراضات گسترده ی مردم بعد از انتخابات می دانند. شما تا چه حد این پیشینه را در شکل گیری اعتراض های گسترده مردمی موثر می دانید؟

من فکر می کنم حرکت های زنان همواره الهام بخش بوده است. نگاهی به قیام مشروطه و قبل از آن، قیام تنباکو نقش پیشتاز زنان را به خوبی نشان می دهد. برخورد زنان با قرارداد رژی و شکستن قلیان ها در زمان خود حرکتی کاملاً پیشتاز بود. پس زنان نه تنها در عرصه خصوصی با وجهه ای عمومی، بلکه به طور خیلی جدیدر سطح عمومی و بیرونی، و در سطح خیابان ها، دانشگاه ها و مجامع عمومی نیز همواره الهام بخش بوده اند.

اگر نگاهی به تاریخ یک صد سال گذشته ببیندازید (یعنی از مشروطه تا کنون) جنبش های فکری، حقوقی، دموکراتیک به صورتهای مختلف از جمله به صورت خیابانی وجود داشته اند و زنان هم بخشی از آن جنبش بودند. در سال های اخیر نیز زنان در زمینه ی رفع تبعیض و احقاق حقوق، بسیار فعال و خوب ظاهر شدند. اما لزوماً شان پیشتاز جنبش سبز را نمی توان تنها مرهون حرکت های زنان دانست، چرا که ما در کشورمان جنبش هایی نظیر جنبش دانشجویی را هم داریم که قدمتی ۵۰ ساله دارد و از جنبش های مرفقی و بسیار تاثیر گذار نیز بوده است. اما می توان گفت که جنبش سبز به نوعی وامدار جنبش هایی نظیر جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش معلمان و جنبش کارگران و به طور کل تمامی حرکت های حق طلبانه پیش از خود است.

مطالبات جامعه و زنان معمولاً در زمان انتخابات برای سیاستمداران دارای اهمیت می شود. چه عاملی باعث شده که با توجه به گذشت یکسال از انتخابات، شما هم چنان این مطالبات را پیگیری می کنید؟

ببینید من در واقع در انتخابات با یک مقاله وارد شدم به اسم « زنان، انتخابات دهم و رفع تبعیض»، مقصود من از این مقاله این بود که در انتخابات دهم بدون شک زن ها حضور خواهند داشت و مطالبات خود را مطرح و پیگیری خواهند کرد، اما پس از آن، همه آرمان های بلند آنها را و وعده هایی که به آنان داده شده توسط افراد انتخاب شده به دست فراموشی سپرده می شود و تبعیض ها پابرجا خواهند ماند.

اما اتفاقاتی که بعد از آن افتاد، نشان داد که زنان بر مطالبات خود پافشاری می کنند و جنبش سبز نیز به دلیل خصیصه جنبش بودنش (عدم استقرار حکومتی) مدافع آن هاست و مطالبات آنان را بخشی از مطالبات خودش می داند. اکنون سوال این است که چنانچه جنبش سبز توانست قدرت را به دست بگیرد- مقصود من این نیست که موسوی یا کربوبی رئیس جمهور شوند- مقصودم از قدرت، تحقق آرمانهاست. به هر شکل که شده. آیا باید مطالبات زنان را فراموش کند؟

به نظر من پاسخ به این مطالبات یعنی آزادی، دموکراسی، برابری خواهی و رفع تبعیض یکی از مهم ترین سر فصل هایی است که باید در الویت قرار گیرد. من معتقدم هیچ یک از این مطالبات نباید به نفع مطالبه ای دیگر حذف شود و یا به تاخیر انداخته شود.

و منم به عنوان کسی که انتخابات برایم بهانه ای بود که مطالبات سی ساله خود را پیرامون آزادی و دموکراسی و رفع تبعیض مجدداً اعلام کنم، وارد انتخابات شدم و به حمایت از موسوی برخاستم تا بتوانم تحقق آن آرمانها را در آینده ببینم. حالا هم از نظر من هیچ فرقی نکرده و همان آرمانها را دنبال می کنم.

**خانم رهنورد، اصلاح طلبان به عنوان گروهی که که با شعار اصلاحات و رفم به میدان آمدند عمدتاً در مقابل یکی از بزرگترین حرکات های اصلاحی چند سال اخیر - که کمبین یک میلیون امضا است - و با خواسته های مشخص و در چهارچوب های قانونی عمل کرده، سکوت اختیار کرده اند و یا حمایت سازنده ای از این حرکت نداشته اند و تنها در زمان انتخابات همدلی اندکی با آن نشان دادند. شما علت این موضوع را چه می دانید؟**

ببینید اصلاح طلبی به طور واقعی خواهان حقوق زنان بوده است. به عنوان مثال بسیاری از پست های مدیریتی در دوران اصلاحات و زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی به زنان سپرده شد ولی اینکه به طور تفویک، اصلاح طلبی روی حقوق زنان کار کرده باشد و بداند که پایه های آن در سطح شرعی، در سطح عرفی، در سطح ملی و در سطح بین المللی به چه صورت باید تبیین بشود، فکر می کنم هنوز جای کار دارد و این کاری است که هم اکنون در جنبش سبز در حال انجام است. می خواهم بگویم که اصلاح طلبی فازی از آزادی خواهی است که به مدیریت های زنان اهمیت می

دهد در حالی که جنبش سبز فازی از اصلاح طلبی و آزادی خواهی است که به حقوق دموکراتیک و تئوریک زنان هم، به اندازه مدیریت زنان در عرصه های مختلف بها می دهد و از آن مهمتر رفع تبعیض در قوانین، نسبت به زنان را پیگیری می کند. و این البته نکته مغفول، پس از انقلاب، در تمامی دوره ها بوده است.

## آیا شما هیچ گاه دغدغه مسایل زنان را فارغ از جایگاه و موقعیتتان در جامعه به عنوان یک زن داشتید؟

شاید من یک شرایط استثنایی داشتم. در خانواده ای رشد کردم که هروقت دختری به دنیا می آمد، پدرم اول از همه برای مادرم هدیه می خرید. هنگام ازدواجم هم قراردادی با همسرم گذاشتم که آدم آزادی خواهی هستم و هیچ گاه زیر بار حرف زور نمی روم و هیچ حرفی را نمی پذیرم مگر آنکه شخصا به آن رسیده باشم. من این حرفها را زدم، در حالی که هیچ احتیاجی هم نبود و زندگی من با همسرم هم بدون هیچ مشکلی پیش رفت.

من در حالی ازدواج کردم که سال دوم دانشگاه بودم و اکنون دو فوق لیسانس و یک دکترا دارم. آدم مشهوری در سطح ملی و بین المللی هستم و هیچ کس هم مانعی برایم نبوده است. در دو حوزه خانواده پدري و زندگي زناشويي هيچ مشکلي نداشتم. جالب اينکه خدا به من سه دختر داد، هريک از دختران من که به دنيا آمدند پدر همسرم زودتر از همه آمد به ديدارم و به من گفت: خداوند نعمت بزرگي به شما داده است.

اما در جامعه وضع به گونه ديگريست، در جامعه احساس مي کنم زياد سرکوب شده ام. به عنوان نمونه، من ده جلد کتاب قبل از انقلاب نوشته ام که هيچ کدام بعد از انقلاب چاپ نشد، در حالی که در کشورهاي مختلف به چند زبان ترجمه شده است. بعدها من به نوشتن کتب درسي پناه بردم، چرا که به نظر مي رسيد قرار نيست به کتابهام اجازه چاپ داده شود.

در واقع در جامعه، من هم همچون بسياري ديگر همواره احساس کرده ام که سانسور شده ام، به عنوان يک زن، يک نويسنده، يک پژوهشگر؛ من هم مانند بسياري ديگر تحت فشار بوده ام. شايد راهي که من براي خودم جستجو کردم، پناه بردن به دانشگاه بود، اما اين تنها به معنای رشد يک بعدی من بود. من به عنوان يک شخصيت علمی و دانشگاهی در حال رشد بودم اما از طرف ديگر وجه اجتماعی و فکری ام با سانسور و سرکوب مواجه بود.

اين سال ها من همواره تلاش کردم که متوقف نشوم و به برای ديگران نيز اين فرصت را فراهم کنم تا بتوانند آزادانه حرف بزنند. به طور کلی مقصودم اين است که با اينکه من به تنهایی، شايد در ابعاى از زندگي فردی و خانوادگی ام با مشکلی مواجه نبوده ام، اما در بعد اجتماعی سختی های

فراوانی کشیده ام و به همین دلیل همواره دغدغه مسایل زنان برایم دارای اهمیت بوده است. شاید باور نکنید، اما به عنوان یک مجسمه ساز و نقاش همیشه با سانسور فکری و فرهنگی پیچیده ای روبرو بوده ام.

### فکر می کنید بخشی از این سرکوب ها به زن بودنتان مربوط بود؟

فکر می کنم در حال حاضر جامعه ما تا حدودی جامعه ی پیشرفته ای است، اما جریان های مرتجع وجود دارند که با این پیشرفت مقابله می کنند و حاضر به قبول هیچگونه نواندیشی نیستند. طبیعتا اگر این نو اندیش زن باشد تحملش بسیار سخت تر خواهد بود و قطعا سرکوب می شود، چرا که طبیعت سرکوبگر و دیکتاتور اینگونه تفکرات ارتجاعی است و اکنون این جریانها قدرت را به دست گرفته اند. در یک جامعه بسته، نواندیشی و زن بودن وقتی با هم ادغام شود و با برابری طلبی همراه باشد؛ آن زن در فشار زیادی قرار خواهد گرفت.

### شما رئیس بزرگترین دانشگاه تک جنسیتی ایران بودید. آیا نزدیکی با این محیط زنانه برای شناخت زنان به شما کمک کرد؟ و نظرتان در مورد تفکیک جنسیتی در فضاهای آموزشی چیست؟

این سوال شما خیلی حساس است. اصولا من به مسایل زنان همیشه حساس بوده ام، حتی در دانشگاه تهران دوره ای که دانشجوی کارشناسی بودم - با اینکه معمولا آدم در آن شرایط چنین حساسیتی ندارد- من از فقر مادی زنان رنج می بردم، بعدها متوجه فقر فرهنگی شدم. قدم به قدم متوجه فقر قانونی شدم و این حساسیت را پیدا کردم. اول که به عنوان یک مسئول وارد دانشگاه الزهرا شدم، برای من محیط عجیبی بود، چرا که من خانواده خیلی روشن بینی داشتم.

در یک محیط باز، بار آمده بودم و بعد هم در دانشگاه دوجنسیتی تحصیل کرده و استاد شده بودم. بودن در یک محیط تک جنسیتی خیلی برایم سخت بود، اوایل به راحتی نمی توانستم محیط را قرائت کنم، به تدریج که قرائت کردم متوجه شدم که محیط تک جنسیتی به هر صورت حاکی از آن است، که یک جنس در آن نادیده گرفته شده، فرقی نمی کند که زن حذف شده یا مرد. در اینجا مقصودم جنس به معنای سکس نیست، جنسیت به معنای تفکر و اندیشه و فرهنگ است.

تعامل عاطفی هم مهم است و همیشه حرف من این است که اگر خدا می خواست، یک جنس می آفرید. حالا که دو جنس آفریده، باید این دو جنس نسبت به هم تعامل عاطفی، فکری و فرهنگی داشته باشند. من همیشه فکر می کردم این دختران و دانشجویان بسیار باهوش و درس خوان و فهیمه ای که ما داریم، اگر در تعامل فکری با جنس دیگر قرار می گرفتند، چقدر افکارشان می

توانست خلاق تر باشد. آنچه که من می دیدم بیش از آنکه خلاقیت باشد، نوعی از یادگیری بود. اکنون که به کلاس های دانشگاه تهران نگاه می کنم، می بینم چیزی که در آن جریان دارد، تنها یادگیری نیست بلکه خلاقیت است، خلاقیتی که به واسطه تعامل بین انسانها شکل گرفته است. انسانهایی که جنسیتشان آنها را از هم جدا نکرده است. آنها در کنار هم رشد می کنند و شکوفا می شوند. این خلاقیت در دانشگاه تک جنسیتی افول می کند. چه زنانه باشد و چه مردانه. زیرا زن و مرد ضمن وجه اشتراکات، تفاوت های اساسی نسبت به قرائت از واقعه ها و امور دارند و این تفاوت قرائت و برداشت خود امر زیبایی است که در روند تعامل، محصول بهتری خواهد داد.

**تعدادی از مراجع دینی معتقدند که برخی از قوانینی که درخواست تغییر آن ها از سوی فعالین کمپین مطرح شده است ریشه در قرآن دارند و قابل تغییر نیستند. شما به عنوان یک قرآن پژوه چه نظری دارید؟ آیا این قوانین می توانند تغییر کنند؟**

ببینید من قرآن پژوه هستم، اما فقیه نیستم. بین این دو فرق هست. اگر بخواهم از دید یک قرآن پژوه وارد بشوم، باید بگویم طی مطالعاتم متوجه شدم، که خود قرآن کریم روش های تغییر و تحول نگرش به قانون را به ما می دهد. در واقع من در قرآن مجید به یک متودولوژی رسیدم که در آن برای تغییر و تحولات رفتار اقتصادی - اجتماعی، حقوقی و فرهنگی ما راهکار ارائه شده اس. همچنین ما نباید فراموش کنیم، که فقهی پویا داریم، یعنی اجتهادی که در تشیع وجود دارد و فقه پویایی که وجود دارد، عامل زمان و مکان را می تواند به عنوان یک حوزه ای به فقیه بدهد تا به تناسب زمانه و روح قوانین تصمیمات لازم را اتخاذ کند.

من فکر می کنم، این از عهده یک فقیه جامع الشرایط و با توجه به دستیابی یک فقه پویا ممکن است و این کار باید توسط علمای روشن بین انجام بگیرد. ضمن اینکه در کنارش قوانین عرفی می تواند تعریف شود و تجربیات جهانی نیز مورد استفاده قرار گیرد، یعنی قوانین دینی - عرفی - و جهانی در چهارچوب ملی و فرهنگی ما می تواند در رفع تبعیض موثر باشد.

**با وجود آنکه به نظر می رسد اعتراض های مردم در یکسال اخیر، بر مبنای مطالبات گسترده ای است که برخی از آنها در تجمع های خیابانی در قالب شعار مطرح می شد. فکر می کنید هم چنان مطالبات کمپین یک میلیون امضا بخشی از مطالبات جامعه است؟ آیا می توان به کارآمد بودن این حرکت در فضای کنونی امیدوار بود؟**

من خارج از چهارچوب کمپین بارها به این موارد اشاره کرده ام که حاکمیت باید به آنها تن دهد، اما

بینید این ده موردی که کمپین روی آن دست گذاشته، به نظر من فقه پویا می تواند به تمام آنها جواب دهد و هیچ مشکلی برایش وجود ندارد. آقای صانعی و برخی از علما اغلب آن را حل کرده اند اما دستشان از حاکمیت کوتاه است. در هر حال نواندیشی دینی می تواند چاره رفع تبعیض ها باشد، در صورتی که حاکمیت به آن تن دهد.

اما این در واقع بخشی از مطالبات زنان است. جنبش سبز یک مطالبات وسیعتری هم دارد که همان آزادی، قانون گرایی، دموکراسی، انتخابات آزاد، آزادی مطبوعات، آزادی در زندگی شخصی به شرطی که به زندگی عمومی و اجتماعی لطمه نزنند، است. اینها شاید فراگیرتر از مطالبات زنان باشد، اما در تناقض با آن نیست. جنبش زنان که بخشی از آن اکنون در قالب کمپین یک ملیون امضا مشغول فعالیت است در واقع بخش سازنده ای در جنبش سبز است.

متأسفانه هیچ وقت در جنبش های آزادی خواه که گاهی به انقلاب هم منجر شدند، دیده نشده که خواسته های زنان را برآورده کنند، این تجربه من است. به تمام انقلاب ها که نگاه می کنم، می بینم زن ها کمابیش حضور داشته اند. در انقلاب اسلامی زنان به طور وسیع حضور داشتند، ولی مطالباتشان فراموش شد و در جنبش مشروطه باز زنان وجود داشتند - البته کم رنگ تر - و باز هم مطالباتشان نادیده گرفته شد. در اصلاحات، جز در سطح مدیریت توجه زیادی به مسائل و مطالبات زنان نشد. اکنون نیز جنبش سبز اگر چه مدعی است که بدون زنان نمی تواند موفق شود و قطعاً این ادعا، ادعای درستی است ولی من معتقدم فعالیت های برابری خواهانه زنان به طور جداگانه باید ادامه پیدا کند.

یعنی قطعاً زنان و مردانی که نسبت به این مسئله دغدغه دارند، باید بپذیرند که به طور خاص باید حقوق زنان را پیگیری کنند. من الان از یک موقعیت دو جانبه ای که دارم، هم به عنوان یک فعال حقوق زنان می گویم که زن ها باید به طور جداگانه پیگیر مطالباتشان باشند و هم به عنوان یک جنبش سبزی، معتقدم که جنبش سبز باید مطالبات زنان را در کنار مطالبات آزادی خواهانه و دموکراسی خواهی پیگیری کند. به عقیده من، رابطه جنبش سبز با جنبش زنان باید به گونه ای تعاملی و در جهت تحقق اهداف و مطالبات یکدیگر باشد.



## «الگوی مقاومت زنانه»، ثروتی که باید به اشتراک گذاشته شود

گفتگو با فیروزه مهاجر / نویسنده، مترجم و فعال حقوق زنان

پس از سال ۱۳۸۴ و برگزاری تجمع زنان در مقابل دانشگاه تهران در اعتراض به وضعیت زنان در قانون اساسی، روز ۲۲ خرداد برای فعالین حقوق زنان و به ویژه فعالین کمپین یک میلیون امضا همواره یادآور حرکت هایی اعتراضی نسبت به وضعیت زنان بوده است و بسیاری از آنان این حرکت ها را منشا شکل گیری اعتراضات گسترده مردم بعد از انتخابات می دانند، شما تا چه حد این پیشینه را در شکل گیری اعتراض های گسترده مردمی موثر می دانید؟

به عقیده من بسیار مشکل است که بدون تحقیق و یا پژوهشی در این زمینه، قاطعانه گفت که حرکت های زنان در شکل گیری اعتراض های مردمی بعد از انتخابات موثر بوده است. شاید بسیاری از کسانی که در اعتراض های بعد از انتخابات شرکت کردند، هیچ وقت اسمی از تجمع های اعتراضی زنان نشنیده باشند و یا در رابطه با فعالیت های آنان در چند سال گذشته اطلاعی نداشته باشند.

شاید بیش از هر چیز، پتانسیل اعتراض عمومی در جامعه را بتوان سر منشا حرکت های بعد از انتخابات دانست. من در آن روزها با جوانان بسیاری مواجه می شدم که با دغدغه های دیگری مثل دغدغه اقتصادی به خیابان آمده بودند، برخی از آنان لزوماً هیچ اطلاعات خاصی هم در رابطه با وضعیت سیاسی و یا اجتماعی نداشتند، بلکه سختی های زندگی روزمره و لاینحل بودن برخی از آن ها و مشکلات ملموسی که این کمبودها در زندگیشان ایجاد کرده بود، آن ها را به خیابان کشانده بود.

البته شاید اگر بعدها پژوهشی در این زمینه انجام شود، نشان دهد که اعتراض ها و فعالیت های زنان در سال های قبل از آن بی تاثیر هم نبوده است.

در همین راستا برخی معتقدند که زنان اولین گروهی بودند که با پافشاری بر اصل ۲۷ قانون اساسی اقدام به برگزاری اعتراضات خیابانی با شیوه ای مسالمت آمیز کردند و اینکه پس از انتخابات ما شاهد شکل گیری اعتراض های مردمی به شکل مسالمت آمیز و با تاکید بر همین اصل قانونی بودیم. آیا این موضوع از دستاوردهای

## فعالیت زنان محسوب می شود؟

این هم باز ایده ای است که بدون تحقیق نمی توان با کلی گویی راجع به آن اظهار نظر کرد. اما تجربه سال های گذشته نشان می دهد که اعتراض به شیوه های مسالمت آمیز شاید تنها شکل اعتراضی است که ما به آن دسترسی داریم. منظورم این نیست که اگر امکان اعتراض به شیوه های قهر آمیز را داشتیم، باید آنگونه عمل می کردیم، بلکه منظورم این است که این شکلی از مبارزه است که اندک اندک برای مردم پذیرفته شده است. مثلاً برخی از اعتراضات بعد از انتخابات که لزوماً مسالمت آمیز نبود، از جانب بسیاری از مردم مورد نقد قرار گرفت و به نظر می رسید مردم مایل به اعتراض به شیوه های دیگر نیستند.

به همین دلیل فکر می کنم لزوماً این شکل از اعتراض ایده ی نو و جدید و یا چیز عجیب و غریبی که مردم آموخته باشند، نیست. بلکه شکلی از اعتراض است که به مقتضای شرایط و تجربه در این سال ها تنها شکل قابل اجرا برای اعتراض به نظر می رسد و مردم هم این را می دانند و یا به گونه ای روی آن توافق کرده اند.

بعد از ۲۲ خرداد سال گذشته، حضور زنان در صحنه ی اعتراض های خیابانی مورد توجه ناظران قرار گرفت.

## به نظر شما چرا علی رغم این حضور چشمگیر، مطالبات جنسیتی هیچ گاه در الویت های مطالبات معترضین قرار نگرفت؟

واقعیت این است که ما در جامعه ای زندگی می کنیم که عموماً حس همدردی در آن کم است، یعنی مردم تا خود در شرایطی قرار نگیرند که با مشکل و محدودیتی مواجه شوند، با افرادی که نسبت به آن موضوع معترضند، ابراز همدردی نمی کنند. اتفاقی که بعد از انتخابات افتاد، به نوعی در ایجاد حس همدردی بین مردم بسیار موثر بود، چون در ابتدا مردم درد مشترکی را با یکدیگر حس می کردند و همگی در اعتراض به آن متحد شدند. طبیعی است که در شرایطی که تقریباً همه در نوعی گنجی و بهت به سر می بردند و عمده خواسته آنها بازپس گیری آراءشان بود، تمرکز بر روی مطالبات دیگر کار دشواری بود.

بعدها زمانی که اعتراضات مردم شکل منسجم تری به خود گرفت، برخی بر این باور بودند که چنانچه این جنبش به ثمر برسد، مطالبات زنان نیز به نتیجه خواهد رسید. این شاید ساده اندیشی باشد، اما بدیهی است که مردم اگر چنین امیدی نداشته باشند برای اعتراض متحد نمی شوند. مثلاً اگر فکر کنند که بعد از اعتراض ها قرار نیست پاسخی بگیرند اصولاً اعتراضی شکل نمی گیرد. من به خاطر دارم که در روزهای انقلاب ۵۷ نیز چنین تصویری وجود داشت. من خودم از کسانی بودم

که فکر می کردم با این انقلاب تمام زحمت کشان به خواسته هایشان می رسند. شرایطی بود که تمامی گروه ها و فعالین فکر می کردند چنانچه این اعتراض ها به ثمر برسد، خواسته ها و مطالبات آن ها نیز به نتیجه خواهد رسید؛ اما این اتفاق نیفتاد. شاید به این دلیل که ما آن روزها به مکانیزم های پیچیده قدرت و یا روابط پیچیده جهانی توجه زیادی نداشتیم و فکر می کردیم متحد شدن مردم با یکدیگر و اعتراض گسترده توسط مردم، خود به خود منجر به برآورده شدن تمام مطالبات گروه های مختلف می شود. در آن دوران ما کمتر به عوامل بازدارنده فکر می کردیم.

به هر حال منظورم این است که اگر شما در روزهای اول پس از انتخابات با مردم معترض در خیابان ها حرف می زدید، شاید بسیاری دغدغه مسایل زنان را داشتند، کما اینکه امضاهایی که در فضای پس از انتخابات جمع شد، نشان می داد که این مطالبه همچنان برای مردم حائز اهمیت است. اما گاهی الویت بندی مطالبات است که باعث می شود، جامعه بخشی از مطالباتش را به دست فراموشی بسپارد و یا فکر کند با به دست آوردن یکی، دیگری را هم به دست می آورد. حال آنکه تجربه نشان می دهد لزوما چنین نیست.

### فکر می کنید در چنین شرایطی فعالین حقوق زنان و یا فعالین کمپین یک میلیون امضا باید چه شیوه ای را در پیش بگیرند؟

من فکر می کنم پایداری به مطالبات زنان برای فعالین این حوزه و یا پایداری به تغییر قوانین تبعیض آمیز برای فعالین کمپین چیزی است که نباید فراموش شود. چرا که این مطالبات هنوز نتیجه نگرفته است و تضمینی هم وجود ندارد که با تغییر شرایط لزوما تغییری در این نابرابری ها پدیدار شود. متأسفانه دستیابی به حقوق برابر در قانون، همچنان مسئله زن ایرانی است.

اگرچه در شرایط جدید حساسیت های جدیدی هم در جامعه به وجود آمده، اما این به معنای از بین رفتن حساسیت های قبلی نیست، یعنی بحث حقوق زنان و دستیابی به حقوق برابر در قانون همچنان مطالبه ای است که به نتیجه نرسیده و باید برای دستیابی به آن تلاش کرد.

همچنین من فکر می کنم فعالیتی مثل کمپین یک میلیون امضا فعالیتی بود، که بر مبنای آگاهی و خرد جمعی شکل گرفت و تا زمانی که به مطالباتش دست پیدا نکند دلیلی برای ترک آن وجود ندارد. در همان زمان که ایده شکل گیری کمپین مطرح شد، نیز شرایط بحرانی بود، یعنی احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران وجود داشت. آن موقع بحران خارجی بود اما حالا ما درگیر بحران داخلی هستیم. بحران همیشه وجود دارد اما مسئله مهم سازماندهی در شرایط بحران است.

یعنی شما فکر می کنید همچنان جمع آوری امضا از طریق ارتباط چهره به چهره مکانیزم موثری برای دستیابی به مطالبات کمپین یک میلیون امضا است؟

جمع آوری امضا شیوه ای دموکراتیک بود که فعالین کمپین به عنوان شکل فعالیت خود برگزیدند. اگر این شیوه با مشکلات و محدودیت هایی رو به رو است، به عقیده من لزوماً ربطی به وقایع بعد از انتخابات ندارد و پیش از آن نیز کمپین برای فعالیت با چنین شیوه ای با مشکل و محدودیت مواجه بوده است.

من فکر می کنم، همچنان این شیوه و ارتباط چهره به چهره با مردم برای پیشبرد اهداف کمپین یک میلیون امضا مفید و کارآمد است. کمپین با این شکل از فعالیت، سدهای بی اعتمادی را می شکند، اقشار و طبقات مختلف اجتماعی را به یکدیگر پیوند می زند و از مرز طبقه متوسطی که اخیراً مدام روی آن تاکید می شود، عبور می کند. کمپین با این شیوه، همدردی را در بین مردم ایجاد می کند که معمولاً تا زمانی که مردم به شخصه با مشکل مواجه نشوند، آن را حس نمی کنند.

در حال حاضر با توجه به محدودیت هایی که در جامعه وجود دارد، جمع آوری امضا و گفتگوی چهره به چهره برای فعالین کمپین یک میلیون امضا کار چندان ساده ای نیست اما شاید بتوان این را یک فرصت هم در نظر گرفت. فرصتی که این اجازه را به فعالین کمپین می دهد تا کمی هم بر فعالیت های داخلی خود و طبقه بندی تجربیات شان تمرکز کنند و در طولانی مدت قطعاً این فرصت به نفع فعالین کمپین خواهد بود.

**آیا در چنین شرایطی گفتگو با چهره های شناخته شده (یا لیدرهای جنبش سبز) و بیان مطالبات از طریق آن ها برای عمومی تر کردن خواسته های زنان، می تواند شیوه موثری باشد؟**

گاهی ما در بعضی از حرکت ها افرادی را لیدر می دانیم که شاید در طولانی مدت آن ها لیدر و یا شخصیت تاثیر گذار جامعه باقی نمانند. در تاریخ ایران بسیاری از کسانی که جامعه را حفظ کرده و شخصیت های موثر و تاثیر گذار تاریخ ایران بوده اند، لزوماً افرادی نبودند که در موقعیت های حساس به عنوان لیدر شناخته شوند. بلکه همواره مردم بوده اند که با مقاومت خود حیات اجتماعی جامعه ایران را حفظ کرده اند اما به هر صورت گفتگو و تبادل نظر با افرادی که ما آن ها را تاثیر گذار می دانیم و یا بیان مطالبات زنان از طریق آن ها می تواند مفید باشد. البته به نظر من این کار را باید در کنار جمع آوری امضا انجام داد؛ یعنی به موازات جمع آوری امضا و گفتگو چهره به چهره با مردم با شخصیت های تاثیر گذار اجتماعی هم به گفتگو نشست.

**در طول چند سال گذشته بخشی از فعالین جنبش زنان نظیر کمپین یک میلیون امضا، فعالیت ها و مطالبات خود را از طریق شبکه هایی پیگیری می کنند که در شهرها و کشورهای مختلف برای دستیابی به مطالبات مشترکشان فعالیت می**

## کنند. فکر می کنید الگوی کار شبکه ای برای فعالین جنبش سبز نیز الگوی موثری خواهد بود؟

حرکت هایی که در سال های گذشته توسط فعالین حقوق زنان انجام شد و شیوه هایی که آنان برای پیگیری مطالبات شان برگزیدند، به این دلیل بود که امکان فعالیت مستمر را برای خود فراهم کنند. فعالین کمپین یک میلیون امضا، به عنوان شبکه ای از فعالان که در شهرها و کشورهای مختلف شروع به کار کردند، سعی داشتند تا فعالیتی مستمر و طولانی مدت را به منظور ارتقا سطح آگاهی جامعه انجام دهند. طبعاً به عقیده فعالین این مجموعه، فعالیت شبکه ای شکل مطلوبی برای ترویج و گسترش آگاهی است و آنان برای اینکه این شیوه را آزموده اند، آن را برای پیگیری مطالبات مشخص موثر می دانند.

این شکل از فعالیت کمک می کند تا به طور مستمر بتوان مطالباتی را پیگیری نمود و فعالیت هایی که به این منظور انجام می شود نیز تنها در یک نقطه متمرکز نمی شود و افرادی که پیگیر این مطالبات هستند نیز با یکدیگر در ارتباط هستند؛ اما اینکه آیا این الگو می تواند برای حرکتی مثل جنبش سبز نیز موثر باشد یا نه، پاسخش هنوز برای من مشخص نیست.

در سال های اخیر بسیاری از فعالین اجتماعی به ویژه تعداد زیادی از فعالین حقوق زن بازداشت، زندانی و یا محروم از کار و تحصیل شده اند و اخبار مربوط به اینگونه فشارها همواره از طریق رسانه ها به اطلاع مردم رسیده است. فکر می کنید پایداری فعالین اجتماعی بر مطالبات شان علیرغم تمام فشارهای موجود در شکستن فضای رعب و وحشت و سرکوب و زندان و محرومیت موثر بوده است؟ قطعاً. من فکر می کنم این بهترین ثروتی است که جنبش زنان می تواند در اختیار سایرین قرار دهد. فعالین حقوق زن در سال های گذشته با شکلی از مقاومت زنانه که برای خود برگزیدند، توانستند علی رغم تمام مشکلات و محدودیت ها، فعالیت خود را ادامه دهند. هر بار دری بر رویشان بسته شد، راه جدیدی برای ورود پیدا کردند و اینگونه بود که هرگز از فعالیت دست برنداشتند. در حقیقت در تمام این سال ها فعالین حقوق زن در جستجوی راه حل بودند و هرگز اجازه ندادند تمام راه ها بر رویشان بسته شود و خلاقیت و ایده های جدید نیز کمک کرد تا در بدترین فضاها باز هم فعالیت کنند.

این سیستم جدید مقاومت که ابتکاری زنانه است، در این چند سال به گونه ای عمل کرده که اگر چه افراد تحت فشار قرار گرفته اند، اما فعالیت خود را رها نکرده اند. شاید این بهترین الگویی است که فعالین جنبش زنان می توانند به مردم و دیگر فعالین ارائه کنند. حتی من فکر می کنم بیش از الگوی کار شبکه ای، ارائه الگوی مقاومت به این شکل است که می تواند برای فعالین جنبش سبز حائز اهمیت باشد. مقاومتی زنانه که برای دستیابی به قدرت نیست. این شکل از مقاومت است که مقاومت موثر تلقی می شود.

## حضور آگاهانه و آگاهی بخشی زنان در اعتراضات خیابانی

گفتگو با نوشابه امیری / روزنامه نگار

چهار سال از آغاز به کار کمپین یک میلیون امضا در ایران می‌گذرد. در این مدت حدود ۱۰۰ پرونده قضایی علیه فعالان این کمپین تشکیل شده است ولی هنوز هیچ تغییری در قوانین تبعیض‌آمیز رخ نداده است. به نظر شما دست‌آورد این کمپین برای جامعه و فعالان آن چه بوده است؟

پیش درآمد هر تغییر اساسی، تغییر در نگاه، رسیدن به لزوم تغییر در باورها و نهادینه شدن نگاه و باور تازه است؛ در این مرحله است که فکر به نیروی مادی بدل می‌شود و می‌شود پایه عمل، از این زاویه اگر بنگریم، دست‌آورد کمپین یک میلیون امضا برای تغییر، با توجه به همه عوامل بازدارنده، یکی از معدود حرکت‌های موثر مدنی در جامعه ایرانی - اسلامی است [بر اسلامی بودن اصرار می‌ورزم چرا که این وجه جامعه دین‌گرای ما نیز کار را به مراتب سخت‌تر می‌کند]. من به عنوان یک شهروند ایرانی خود را به این حرکت مدیون می‌دانم و بدان امید بسیار بسته‌ام.

بعد از ۲۲ خرداد سال گذشته، حضور زنان در صحنه اعتراض‌های خیابانی مورد توجه ناظران قرار گرفت. به نظر شما این حضور چه قدر ریشه در مطالبه سیاسی عمومی (رای من کجاست) داشت و چقدر حضوری زنانه برای مطالبات زنانه یا جنسیتی بود؟

برای این حضور همه دلایل فوق را موثر می‌دانم؛ با این تاکید که مطالبات زنان ایرانی، مطالباتی مدرن است و مطالبه مدرن تنها در چارچوب سیاسی مدرن قابل تحقق است؛ لذا دانسته یا نادانسته، آگاهانه یا ناآگاهانه، زنان ما بیشترین دلیل را برای شرکت در این اعتراض عمومی دارند؛ همانگونه که جوانان ایرانی و دیگر اقشاری که موجودیت شان در گرو استقرار یک نظام مدرن حکومتی ست؛ یک نظام دموکراتیک.

مادر ندا آقا سلطان در گفت‌وگویی با روز آنلاین دختر شهید خود را مدافع حقوق برابر زن و مرد خواند. آیا به نظر شما زنانی که وارد این اعتراضات شدند و حتی جان خود را هزینه آن کردند، مطالبات جنسیتی داشتند؟

شاید بتوان به این سؤال پاسخی عام تر داد: تمام کسانی که وارد این اعتراضات شدند، مطالباتی پاسخ نیافته داشتند. هم جنسیتی، هم فردی، هم اجتماعی، هم عقیدتی و .... یک شهروند می تواند زن باشد و مجموعه مطالباتش، ویژگی های غیر جنسیتی هم داشته باشد، می تواند مردی جوان باشد که در جست و جوی برابری جنسیتی است. می تواند یک همجنس گرا باشد، یک روحانی، یک دگر اندیش، ... می توان همه این مطالبات را با هم داشت. اما اگر منظور این است که کسانی صرفا برای برابری جنسیتی به خیابان ها آمده باشند، و بدون داشتن مطالبات و دلایلی دیگر، به نظر قانع کننده نمی رسد

**همزمان با اعتراض های پس از انتخابات این زمزمه از سوی فعالان سیاسی جنبش سبز شنیده می شد که مسئله جنبش سبز دست یابی به دموکراسی است و مسئله زنان در حاشیه این کل قابل حل است. این گروه گاهی طرح موضوع زنان در بین مطالبات جنبش را نیز انحراف از مسیر اصلی می دانستند. نظر شما درباره این رویکرد چیست و با توجه به تجربه انقلاب ۵۷ پی آمدهای این نگاه را برای زنان چطور می بینید؟**

اگر در انقلاب ۵۷ می شد با شعارهایی عام به خیابان آمد - که قابل درک هم بود - در ۲۲ خرداد ۸۸ حتما مطالبات خاص تر شده و از خواست های انقلاب فراتر رفته بود. بعد از ۳۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی و چالش های مختلف فکری و سیاسی در جامعه متکثر ما، امروز مردمان بر خواست های خود آگاهی بیشتر و وقوف عمیق تری دارند؛ حال آنکه برخی از این مطالبات در سال ۵۷، نه فقط در جامعه نهادینه نشده بود، بل آنکه، مسئله جامعه نبود، به عبارت دیگر جامعه در کلیت خود حتی در میان بخش قابل توجهی از روشنفکران [ بدان ها نرسیده بود.

اما امروز وقتی سخن از جامعه مدنی و حقوق شهروندی به میان می آوریم [بحثی که در سال ۵۷ اصولا نه مطرح بود و نه شنیده شده بود] نمی توانیم از طرح خواست هایی که بدان ها آگاهیم و دستیابی بدان ها را ضروری می دانیم، غفلت ورزیم. تنها مسئله این است که در هر عمل سیاسی، توجه به زمان بندی، از ضروریات است. اگر روز ۲۵ خرداد، به جای «رای من کو» شعار اصلی این می شد که «ما خواهان برابری جنسیتی هستیم» از همراهان قافله آزادی، کاسته می شد و سرکوب آن برای حکومت آسان تر. با درک همین زمان بندی و درک دقیق شرایط مشخص است که به لزوم داشتن تحلیل مشخص و طرح شعارهای مناسب می رسیم و در واقع، توانایی خود و جامعه مان را محک می زنیم .

به عقیده من اتفاقات یک ساله گذشته نشان می دهد توان جامعه به جایی رسیده که دیگر نمی توان از طرح پرسش ها و نیز طلب پاسخ ها طفره رفت. امروز نمی توانیم پاسخ این سئوالات را ندهیم

و از رهبران نپرسیم که موضع شان در برابر زنان چیست؟ به موضوع اقوام و ملیت ها چگونه می نگرند؟ مسئله حفظ محیط زیست در کجای خواست های آنها قرار دارد؟ و بسیاری سؤالات دیگر. امروز دستیابی به هر خواست، در گرو رسیدن به خواست های دیگرست؛ لذا نمی توان باز هم کلی گویی کرد. مردمان ما در سال ۵۷، جان شیرین خود را دادند که امروز شیرینی آگاهی را بچشیم.

به نظر شما زنان جز حضور خیابانی یا حمایت از جنبش چه نقش اجتماعی در جریان اعتراضات داشتند و این نقش چه تفاوتی با نقش زنان در جریان انقلاب ۵۷ داشت. می خواهم بدانم آیا با گذشت حدود ۲۰ سال فعالیت جنبش زنان آیا در پیچ های تاریخی این جنبش توانسته تاثیر خود را بر روی زنان نشان دهد یا خیر؟

پاسخ بی شک مثبت است. زنان در سال ۵۷ - اکثریت زنان - بخشی از یک حرکت عظیم توده ای بودند؛ صاحب شکل و هویت نبودند. خیابان ها را پر می کردند و براساس شور و با پیروی از جمع [بگذریم که این مردان زیادی را نیز شامل می شد] امروز اما وجود زنان در خیابان ها، هم آگاهانه است و هم آگاه کننده. علاوه بر این از دید من، جنبش سبز و مادر جنبش زنان است؛ بدین معنا که جنبش سبز در زمینی به مسابقه آمده که پیش از آن، زنان، در آن تمرین کرده و خط هایش را کشیده بودند.

فعالین کمپین یک میلیون امضا در طول فعالیت خود بر این باور بوده اند که فعالیتی افقی و شبکه ای انجام می دهند هر چند که گهگاه نیز این روند با مشکلاتی مواجه شده است. شما تا چه حد الگوی فعالیت کمپین یک میلیون امضا را افقی و شبکه ای می دانید و فکر می کنید آیا ترویج چنین الگویی برای مطالبات گسترده کنونی مردم می تواند مفید باشد؟

طبعاً هر مبارزه ای، بکارگیری شیوه های متفاوت و ترکیبی را می طلبد، اما من شخصا بر این باورم و تجربه همه این سالیان هم مرا بر این باور استوارتر کرده، که نشر آگاهی از طریق حرکت افقی، تعیین کننده ترست. از این رو قطعاً این حرکت را مفید می دانم و ادامه آن را همچنان ضروری.

با وجود آنکه اکنون به نظر می رسد که اعتراض های مردم بر مبنای مطالباتی گسترده است که برخی از آن ها در تجمع های خیابانی در قالب شعار مطرح می شود، فکر می کنید همچنان مطالبات کمپین یک میلیون امضا مطالبات بخشی از جامعه هست؟ و می توان به کارآمد بودن این حرکت در فضای کنونی امیدوار بود؟



همان طور که در پاسخ های پیشین نیز گفتم، از نظر من مطالبات کمپین، به یک معنا مطالبات کل جامعه است؛ جامعه ای که با گفتن «رای من کو» حق فردی خویش را می طلبد. آگاهی به حق فردی، اتفاق مبارکی ست که در کشور ما روی داده و سرکوب کردنی هم نیست. اندیشه و آگاهی را نمی توان سرکوب کرد، حبس می شود اما از بین نمی رود و این عین مطالبات زنان ما نیز هست که به عنوان عضوی از جامعه «حق فردی» خویش را مطالبه می کنند که حقی چند وجهی ست. پس پاسخ مثبت است.

**فرض بگیریم در انتخابات سال گذشته تقلبی صورت نمی گرفت و یکی از کاندیداهای معترض امروز یعنی آقایان موسوی یا کروبی رئیس جمهور بود. فکر می کنید در آن صورت مطالبات زنان ایران به کدام سمت می رفت و دولت چه رویکردی در قبال فعالان جنبش زنان در پیش می گرفت؟**

من از جمله کسانی هستم که از آنچه بر میهنم می گذرد، دلم خون است و در عین حال پرامیدم. این همه جنایت که در این یک ساله روی داده، روی دیگری نیز داشته که همانا انداختن طشت رسوایی «آقایان» از بام بوده است؛ باور ندارم که اگر این اتفاقات روی نمی داد، خواست های مردمی - از جمله مطالبات زنان - تعریفی چنین دقیق می یافت. فراموش نکنیم که حتی اگر مهندس موسوی یا شیخ کروبی، برنده این بازی بودند، برپیکره «طالبان شیعی» اثری چندان نمی گذاشت. اگر توانستند برای خاتمی هر ۹ روز یک بحران ایجاد کنند، برای موسوی یا کروبی، بحران های بیشتری به وجود می آوردند؛ تازه دست «آقایان» هم بازتر که بدون رعایت قوانین ظاهری حاکم بر رفتار یک دولت، هر چه می خواهند بر ما و میهن ما روا دارند. اما اگر نیروهای راست گرای ذوب شده در ولایت نبودند، طبعاً انجام امور در آرامش به راه دیگری می رفت.

**چندی پس از انتخابات و آغاز اعتراضات، سایت کمپین یک میلیون امضا سئوالی را با صاحب نظران در میان گذاشت و از آنان خواست نظرشان را درباره اینکه باید چه رویکردی در قبال شرایط داشته باشند (بر مطالبات خود پافشارند یا حل در مطالبات جنبش سبز شوند یا ...)، پاسخ شما به این سئوال چیست؟**

این سئوال، دو گزینه ای نیست. گزینه های دیگر هم می توان برای آن در نظر گرفت: خودمان باشیم، بر مطالبات خود پافشاریم اما یادمان باشد در جزیره ای زندگی نمی کنیم که تنها کمبودش، نبود رئیس جمهور و رئیس قوه قضاییه زن است. مردمان ما نشان داده اند که می توان در جبهه های مختلف حضور داشت.

یادداشت ها

## با دست های پاک کاملاً آلوده

یا تلاش برای بازگشت / گسست از کمپین

امیر یعقوبعلی

تنها یک سال از خرداد عجیب و غریب ۸۸ گذشته است. خردادی که جا می ماندیم از وقایع و حوادث، از راهپیمایی ها و نشست ها، شعارها و شلوغی ها. خردادی که بغض تهران در آن ترکیب و تبدیل شد به انبوهی از رخدادهای شاد سیاسی - و این هم نشینی شادی و سیاست چه قدر برای ما نامانوس بود - . آنجا که مردم فهمیدند خیابان تنها معبری برای از کنار هم گذشتن نیست. می توان مکث کرد. می توان در آن ایستاد و صحبت کرد و نترسید، فریاد زد و فرار نکرد، و حتی شادی کرد. درس های خرداد ۸۸ بسیار بودند، که تلخ کامی روزهای پایانی گرد خاکستری رنگی بر آن پاشیدند و بسیاری از ما فراموش کردند که در آن خیابان ها چه دیدند.

اما بگذارید با یک خاطره ی خیابانی شروع کنیم. از خاطره ی روزی که شنیدیم گروهی از حامیان کروی خیابان ولیعصر را پایین می آیند با شعار «حجاب اختیاری» و این برای مایی که از همان خیابان ها با لکنت رد می شدیم که مبدا کسی پیش پایمان سبز شود و از سر و وضع و شکل و لباسمان ایراد بگیرد و توضیح بخواهد باورپذیر نبود. برای ما عادت کرده ها به «انضباط اجتماعی» خبر شعار «حجاب اختیاری» مثل بمب ترکید. یک جور گیجی بر ما مستولی شده بود. خوشحال از طرح حق، آن هم با فریاد جمعی در خیابان ها، و مردد از آنکه چرا فقط حامیان کروی که به وضوح آن روزها کمتر از سبزه ها بودند چنین فریادی کشیده بودند؟

سؤال مان همان روزها پاسخ خودش را یافت. وقتی که خودمان را در میان جمعیت انبوه سبزه ها یافتیم، با همان شعارهای ساده ی همیشگی؛ از «احمدی بای بای» تا بحر طویل لمپن گونه ی «ایول ایوله، موسوی سره ...». جمعیت در مقابل هر شعار جدی که خواستی را مطرح می کرد مقاومت می کرد. بخشی از دانشجویان حاضر در جمعیت، در نزدیکی های میدان ونک تلاش کردند تا در حلقه ی سبزه ها شعار «نه تو سری، نه روسری» سر دهند. واکنش ها عجیب بود. برخی سکوت کردند و با بُهت تنها نظاره گر شدند و گروهی صدایشان درآمد که این شعارها چیست؟ و از قضا این گروه نه زنان و مردان مذهبی شکل طرفدار موسوی که دقیقاً همان سوژه های شکار ون های پلیس بودند. همان دختران به زعم دولت بدحجاب.

شعاردهندگان از خیر ادامه ی شعار گذشتند، و نوای «دولت سیب زمینی نمی خواهیم» و ... دوباره ولیعصر را فراگرفت. چه اتفاقی افتاده بود؟ همان هایی که هدف مستقیم طرح های کنترل حجاب در دولت نهم بودند، همان ها که همیشه از فشارهای حاکمیت در زمینه ی پوشش می نالیدند، ترجیح داده بودند از خیر طرح شعاری مبتنی بر خواست حجاب اختیاری بگذرند، و جای دیگری را نشانه بگیرند. اما چرا؟

## مقاومت در برابر نقد مبتذل

از آغاز به کار کمپین یک میلیون امضا، گروهی که خود را منتقدان این حرکت می دانستند، با مجموعه از القاب تلاش کردند کمپین یک میلیون امضا را یک حرکت سطحی نشان دهند. این انتقادهای در دو سطح به کمپین یک میلیون امضا وارد می شد؛

یک - کمپین مسائل و مشکلات تمامی زنان جامعه ایران را نمایندگی نمی کند. و درواقع این کمپین، کمپین دفاع از حقوق برخی از زنان است.

دو - کمپین حتی برای رسیدن به همین هدف، مسیری درست را در پیش نگرفته است. گروه اول با نقدی مبتنی بر نقد «اهداف» کمپین، آن را یک حرکت رفرمیستی برای احقاق حقوق بخشی از زنان - زنان بورژوا - می دانست. این گروه بر آن بود که تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان در یک کلیت تبعیض آمیز، که در آن سرکوب و استثمار توامان اتفاق می افتد، تغییری سطحی است و زندگی واقعی مردم را تغییر نمی دهد. تأکید بر اهمیت نداشتن تغییر این قوانین در زندگی بخش فرودست زنان، توجه نکردن به مسائلی از جمله دستمزد برابر در مقابل کار برابر برای زنان، توجه نکردن به قانون موقت کار و نقش آن در زندگی زنان کارگر و نقدهایی از این دست مشخصه منتقدانی بود که «کمپین» را کافی نمی دانستند.

گروه دوم فارغ از آنکه کمپین چه چیزی را هدف قرار داده است، معتقد بودند توسل جستن به حاکمیت در مسیر کمپین کاری است اشتباه. این گروه معتقد بودند چانه زنی تغییری اجتماعی را در پی نخواهد داشت. این دسته از منتقدان با چشم بستن بر مسیری که کمپین می پیماید، و خلاصه کردن آن در تغییر قوانین از طریق مجلس ایران و به واسطه ی امضاهای جمع آوری شده، کمپین را به آنچه در انتهای آن اتفاق می افتاد تقلیل داده و با رد آن کل پروژه ی کمپین را رد می کردند. در مقابل هر دو گروه فوق، فعالان کمپین همواره تلاش داشتند تا با تأکید بر منش «اجتماعی» حرکت خود، آن را نه معطوف به نتیجه ی قانونی ای که محتمل بود در نهایت به دست بیاید که مبتنی بر تغییر در نگرش اجتماعی آحاد مردم معرفی کنند.

فعالان کمپین بر آن بودند که به منتقدان نشان دهند که آنچه در کمپین یک میلیون امضا مورد توجه است خود «وسیله» و «مسیری» است که قوانین از رهگذر آن تغییر می کنند. آنان تأکید خود را بر برخورد چهره به چهره با مردم، ایجاد فضای گفتگویی در رابطه با قوانین تبعیض آمیز و در نهایت ایجاد فشار اجتماعی لازم در جامعه برای تغییر این قوانین گذاشته بودند.

بدین ترتیب کمپین از سوی فعالان آن، حرکتی جمعی برای آشنا کردن مردم با حقوق فراموش شده شان، و تلاش برای تغییر این قوانین از طریق فشار اجتماعی حاصل از این آگاهی معرفی می شد.

## آنچه تغییر کرد و آنچه بر جای ماند

اگر بپذیریم که از ۲۲ خرداد ۸۸ تا ۲۲ خرداد ۸۹ جامعه ایران بزرگترین و مهم‌ترین رخدادهای سیاسی- اجتماعی دو دهه گذشته را از سر گذرانده است و اگر بتوانیم نشان دهیم که این رخدادها توانسته تا حدی خطوط سیاسی را جا به جا کند، بر وضعیت اجتماعی مردم تأثیر بگذارد و در نهایت سپهر زندگی ایرانیان را دچار تغییراتی اساسی کرده باشد، می‌توانیم از «تغییر وضعیت» سخن بگوییم. تغییر در وضعیتی که کمپین هم در آن شل گرفته و تاکنون پیش رفته است.

چنین تغییر بزرگی، که توانسته دیدگاه‌های ایرانیان را نسبت به آنچه در پیرامون شان رخ می‌دهد را تغییر دهد، توانسته بخش‌هایی از نیروهای مخالف حاکمیت که همواره در روبروی هم ایستاده بودند را در کنار هم قرار بدهد و در نهایت از خواست‌های مشخص جمع بزرگی از مردم سخن بگوید که یک کاسه شده و به شکل یک مقوله جمعی در حال پیگیری است، بدون شک بر کمپین یک میلیون امضا به طور جزء و جنبش زنان به طور کل تأثیر گذاشته است.

به عبارت دیگر اگر الگوی کمپین یک میلیون امضا را مورد واکاوی قرار دهیم متوجه می‌شویم که کمپین از یک سو به واسطه ابزارهایش، در ارتباط با جامعه و مردم است و از سوی دیگر به واسطه خواست و هدفی که دنبال می‌کند، ناچار است رو به حاکمیت حرکت کند.

اگر بپذیریم که در یک سال گذشته - اگر نگوئیم در طی ۵ سال گذشته - چپش نیروها در سطوح مختلف حاکمیت دچار تحول و تغییر شده است و در طرف مقابل جامعه‌ی ایران با تغییر نگرش‌اش نسبت به ساختار حاکمیت، بدان بی‌اعتمادتر شده و با سرکوب خواست‌هایش از سوی حاکمیت، خواست‌ها و رفتارهایش در امتداد طلب آن خواست‌ها تغییر کرده است، باید بپذیریم که نمی‌توان همان اهداف قدیم را از طریق همان وسایل دنبال کرد.

به بیان دیگر، هر دو وجه معادله‌ی تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان در ایران، دچار تغییراتی اساسی شده است؛ نه مردمی که ما به سراغ آنان می‌رویم همان مردم سال‌های پیشین اند و نه حاکمیتی که روی سخن ما با آن است همان حاکمیت پیشین.

از یک سو خواست بخش‌های بزرگی از مردم، دچار دگردیسی شده، عمق یافته و به واسطه حضور مردم در خیابان و سرکوب عریان آن «تندتر» گشته است. از دیگر سو حاکمیت به واسطه وحشت از مواجه شدن با مطالبات فراوانی که بر هم انباشت گشته، کمتر از خود انعطاف بروز می‌دهد و در مقابل حتی رویکردی هجومی را آغاز کرده است.

این را به سادگی می‌توان در سیاست‌های جدید حکومتی پیرامون حجاب، تفکیک جنسیتی و ... -که از قضا با تمرکز بر زنان هم صورت می‌گیرد - یافت.

## تمنای قانون در سیستمی قانون گریز

مسأله ی مهمی که در قانون انتخابات ریاست جمهوری از سوی اصلاح طلبان مطرح می‌شد، حالا برای ما به شکل دیگری رخ می‌نماید. اصلاح طلبان در تمام طول انتخابات با تذکر احتمال وقوع تخلف انتخاباتی، یک گزاره ی ساده را مطرح می‌کردند؛ چنانچه انتخابات مهندسی شود، و یک فرد خاص از صندوق آرا بیرون کشیده شود، دیگر چگونه می‌توان اعتماد عمومی را به مشارکت سیاسی جلب کرد؟

حالا همان سؤال به نوعی دیگر برای ما فعالان کمپین یک میلیون امضا پیش کشیده شده است؛ در سیستمی که طی یک سال گذشته به «فریبکاری»، «دروغ»، «فساد» و از همه مهم‌تر «قانون گریزی» متهم شده است. تغییر قوانین دیگر چگونه می‌تواند واجد معنا باشد؟ و درواقع چگونه می‌توان اعتماد عمومی را برای مشارکت اجتماعی در طرحی که مبتنی بر قانون است در یک سیستم بی‌قانون جلب کرد؟

آنچه چالش اصلی کمپین یک میلیون امضا در شرایط کنونی است، دقیقاً همین نکته است؛ اینکه چگونه می‌توان مردم را راضی به مشارکت در طرحی کرد که پایانی چنین نامشخص دارد؟

## گسست از اهداف، در ستایش از ابزارها

آنچه از کمپین همچنان قابل دفاع است کدام بخش است؟ اهداف کمپین یک میلیون امضا یا وسایلی که کمپین ابداع کرد و در اختیار جنبش زنان و حتی سایر جنبش های اجتماعی در ایران گذاشت؟

شاید حتی بهتر باشد که سؤال را با دیدی کاملاً کارکردگرایانه مطرح کرد؛ کدام یک از این دو همچنان می‌توانند کارآمد باشند؟

پاسخ به این سؤال، به طرز عجیب، ریشه در گذشته دارد. کمپین در کدام بخش‌ها توانست موفق شود و در کدام بخش‌ها هنوز نتوانسته اهدافش را پیاده کند؟

در مورد هدف اگر چه کمپینی ها می‌توانستند لزوم تغییر قوانین را توجیه کنند، اما نمی‌توانستند نشان دهند که آیا چنین امری از سوی حاکمیت پذیرفته می‌شود و این تغییر اتفاق می‌افتد یا خیر. آن‌ها می‌توانستند به خوبی نشان دهند که این قوانین در زندگی روزمره زنان ایرانی نقش مهمی را بازی می‌کند و درواقع سلطه مردسالاری در خانواده و جامعه به واسطه ی این قوانین است که تضمین شده و بی‌هیچ نگرانی عمل می‌کند. کمپینی ها همواره در پاسخ به نقدی که کمپین را به تقلیل معضلات زنان به مسأله حقوقی متهم می‌کرد، به این موضوع اشاره می‌کردند که فارغ از آنکه ریشه ی معضلات زنان در چیست، آنچه جایگاه زنان را در خانواده و جامعه همچنان فرودست

نگه می‌دارد و تضمینی است بر سلطه ی مردسالاری بر همه ی حیطه های زندگی زنان، همین وجود قوانین تبعیض آمیز است. کمپینی ها می توانستند ضرورت هدفی که درصددش بودند را ثابت کنند، و همزمان نمی توانستند ثابت کنند که این مسیر می‌تواند بدان منجر شود، چرا که در طرف مقابل حاکمیتی بود که کمترین انعطافی از خود نشان نمی داد. در این مورد حق با کسانی بود که بر این گمان بودند که مهم این نیست که ما اصلاح طلب باشیم، مهم‌تر از این مسأله میزان اصلاح پذیری طرف مقابل است.

آنچه از کمپین یک میلیون امضا همچنان قابل نجات است، نه آن چیزی که در آن موفق شده، بلکه دقیقاً همان نقطه‌ای است که کمپین در آن ناموفق بوده است. آنچه کمپین همچنان می‌تواند از خود بر جای بگذارد و آنچه می‌تواند ادامه یابد، فارغ از رؤیای تغییر قوانین تبعیض آمیز، دقیقاً همان نقطه ی مغفول کمپین است. همانی که از ابتدا هدف واقعی آن بود و به واسطه فشارها و سرکوب مداوم هر روز کمرنگ تر و کمرنگ تر شد همان سوپه مردمی کمپین یک میلیون امضا است. همان برخورد چهره به چهره با مردم عادی است. همانی که از ابتدا یگانه ابزار ما برای دفاع از کمپین در مقابل انتقادها بود. همان که مدام مدعی اش می‌شدیم؛ «کمپین می‌کوشد قانونی که در جامعه ساری و جاری است را تغییر دهد. نه مشتی کاغذ پاره را. نه قوانینی که قاضی با علم اش می‌تواند همه‌شان را به پشیزی هم نگیرد.»

آنچه کمپین می‌تواند نجات دهد، همان میل به نوشتن قانون مردم است. میل به بی‌اعتنایی به قانون مردسالاری که از عرف جامعه هم عقب تر است. میل به بی‌قانونی، وقتی قانون نابرابر است. وقتی قانون برای ما نیست و به کار ما نمی‌آید. آنچه در کمپین زنده است و نفس می‌کشد همین روایت هر روزه از رنج زنانی است که اسیر و قربانی قانون نابرابرند، و تولید امید و توانایی تغییر این قوانین، یا دست کم مقاومت در مقابل آنان و جلوگیری از بازتولیدشان. تا زمانی که «اصلاح» چیزی که اصلاح ناپذیر است، میسر نیست، بگانه چیزی که می‌توان اصلاح کرد همین دیدگاه همیشه منتظر مردمی است که به قانونی که آرزویش را دارند عمل نمی‌کنند و طلبش نمی‌کنند. کمپین یک میلیون امضا، می‌تواند کمپین میلیون‌ها زنی باشد که دیگر با قانون نابرابر ازدواج نمی‌کنند، با قانون نابرابر بچه‌دار نمی‌شوند و به قانون نابرابر رجوع نمی‌کنند.

بگذارید یک بار دیگر به روزه‌های اعتراضات خیابانی و مسأله ای که پیش تر بدان اشاره کردیم برگردیم، به زمانی که زنان ایرانی می‌توانستند در خیابان‌ها شعارها و مطالباتشان را فریاد بزنند و نزدند.

چرا زنان و دخترانی که بزرگترین نیروی اجتماعی حوادث اخیر بودند، فارغ از سوپه های جنسیتی شان در خیابان حاضر شدند؟ گروهی شاید بخواهند این را با «سیاست» در معنای عام آن گره بزنند، آن را ارج نهند و مثبت ببندارند، اما برای فعالان حقوق زنان این مسأله همچنان حائز اهمیت است که چرا زنان خیابان‌ها را فتح کردند اما بدون هیچ ردپایی از حساسیت جنسی؟ این همان جایی است

که بازگشت به کمپین را معنی دار می کند. تلاش برای احیای خواست زنان، آن هم در همان شکل «کوچه به کوچه».

اگر کمپین یک میلیون امضا در وضعیت قانون گریزی و بی اهمتی قانون، نمی تواند سویه حقوقی خودش را پیش بکشد، همچنان می تواند بر «خیابان» و فعالیت «کوچه به کوچه» انگشت بگذارد و از طرح خواست هایش به صورت چهره به چهره سخن بگوید. کمپین همچنان می تواند از سویه های رهایی بخش «فرم» فعالیت اش اعاده حیثیت کند و از سویه های مغفول آن استفاده کند. بدون شک حالا جامعه ما برای شنیدن حرف های کمپینی ها آماده تر است. گیرم که ما را مجبور کرده باشند که آن بخش «مجلس شورای اسلامی» و «تغییر قوانین به واسطه ی آنان» را درز بگیریم.



## کنکاشی در هویت جنبشی ما و رفتار جنبشی جامعه

تقدیم به تارا نجد احمدی، کاوه کرمانشاهی و محبوبه کرمی  
که اهمیت دادن به حاشیه های بی قدرت را به من آموختند

پروین اردلان

فعالین جنبش زنان نیز همانند سایر فعالان جنبش های اجتماعی ناچارند در فعالیت ها و تلاشهای جمعی خود قبل و بعد از انتخابات و طی یکسال اخیر بویژه متأثر از جزر و مد سیاسی اجتماعی و گروه بندی های در حال تحول درون جامعه با نگاهی نقاد به بازبینی بپردازند. بستر نقد جنبش و فعالان آن همانا بستر عینی و مادی جنبش و نوعی دخالتگری درپروژه های راه یابی و تداوم کنش اجتماعی برای تغییر بر مبنای مطالبات برابری طلبانه، مناسبات برابر و ضد تبعیض آمیز است. مرور موفق یک تجربه، بیش از اهمیت پرداختن به حوادث و رویدادها، به نقش و نگاه مرورگر و یا فعالین تجربی جنبش و بینش و نگاه آنها بستگی دارد. در دنیای آکادمیک در باره تئوری جنبش های اجتماعی بسیار گفته و نوشته و مجادله کرده اند. مرور انتقادی این مقاله اما نه بر مبنای داده های از پیش آماده ی تئوریک درباره ی جنبش های اجتماعی و یا جنبش زنان در ایران بلکه بر مبنای شناخت تجربی و خودآگاهی عینی است.

### مروری کوتاه بر یک فرایند پر دامنه

همانطور که می دانیم تند باد رویداد های یک ساله اخیر، از طغیان اعتراض جمعی به نتیجه انتخابات تا سرکوب حکومتی و اعتراف گیری های نمایشی و یاس آور، نه تنها جامعه ایران که ناظران جهانی را بهت زده کرد و به تامل واداشت. این موضوع فعالان جنبش زنان را نیز درگیر کرد. در اعتراضات یک سال اخیر بسیاری از فعالان جنبش زنان مستقل از هویت گروهی و جنبشی خود در تظاهرات و اعتراضات مداخله کردند؛ برخی مستقل و منفرد، برخی زیر نام جنبش سبز، برخی با پخش شعارها و نوشته هایی درباره مطالبات گوناگون زنان و توجه به رویکرد جنسیتی در طرح شعارها، برخی در سازماندهی مادران عزادار و یا همراهی با آنان. در واقع اگر دسته و گروه مشخصی زیر عنوان جنبش زنان در این عرصه تعریف نشدند، اما تجربیات، دستاوردها و دانش عملی و تجربی جنبش در دل حرکت جاری بود. (۱)

منظورم از جنبش زنان در داخل ایران جمع متکثری است از گروه ها، کمپین ها و ائتلاف هایی است که منتقد و مداخله گر کلیه مناسبات نابرابر جنسیتی در جامعه بوده و قدرت سیاسی را مورد نقد قرار می دهند، و هدف اصلی شان ایجاد تغییر در این مناسبات است نه الزاما حضور در قدرت سیاسی.

سعی بر این دارند که با روش های گوناگون بر سیاست و گفتمان عمومی جامعه، قدرت و درون جنبش تاثیر بگذارند. به عنوان مثال می توان از نقش ها و چالش های توامان فعالان جنبش زنان به ویژه در سال های اخیر در این زمینه به موارد زیر اشاره کرد:

- تلاش برای بسط گفتمان آگاهی و برابری جنسیتی،
- کاربست روش دموکراتیک افقی و چهره به چهره و نقد مناسبات سلسله مراتبی،
- سازماندهی به جای سازمان یابی و ضرورت سخن گفتن از سازمان دهندگان و رهبران متنوع و متغیر به جای سازمان و رهبر،
- ارتقای فعالیت های شبکه ای تودرتو و مشارکتی در جنبش و تجربه شیوه های دموکراتیک جمعی به جای سلسله مراتبی حزبی،
- نقد خشونت سیستماتیک علیه زنان در اشکال گوناگون آن و ارتقای مقاومت فردی و جمعی در برابر آن،
- عمومیت بخشیدن به گفتمان برابری حقوقی و برابری جنسیتی و مبارزه مدنی در میان زنان و مردان.

- آشنا کردن طیف وسیعی از فعالان جوان با کار جمعی، سازماندهی، مسئولیت پذیری فردی و برخوردار از رویکرد جنسیتی به مسائل و قانون. مانند مردان برابری خواه.

- رشد روحیه همبستگی میان فعالین جنبش  
تمرکز بر اتخاذ روش دموکراتیک و از پایین به بالا به ویژه در کمپین یک میلیون امضا - و نه اختلاف داخلی به گفته منتقدان درون و خارج جنبش - به بحث های زیادی در حوزه اخلاق کار جمعی، سازماندهی دموکراتیک و ساختار غیر هیرارشی و متکثر در سازماندهی و چند رهبری - و نه الزامی رهبری - در گروه های زنان دامن زد و ضرورت ارتباط موثر بین برابری خواهی بمثابه مطالبه و اتخاذ مناسبات برابر در عمل بمثابه روش را طرح کرد.

این پروسه وقت گیر و دردآور و به ظاهر نا امید کننده بود اما در عمل نشان داد که در جنبش اجتماعی باید بتوان فاصله شعار را با عمل به صفر رساند. در غیر این صورت از شبکه افقی سخن می گوئیم اما عمودی عمل می کنیم.

یکی از بزرگترین نقش های این جنبش پرکردن شکاف بین نسل ها بود. جنبشی که نتواند نسل جوان جامعه را با خود داشته باشد آینده ندارد. ارتباط با نسل جوان و سپس ارتباط چند نسلی به ویژه در شبکه های اجتماعی جنبش زنان چون کمپین یک میلیون امضا و دیگر کمپین هایی که به تدریج شکل می گیرند بسیار بارز است. تجربه نظری و عملی این نسل ها از یک سو و امکان تبادل و سهیم کردن شدن این تجربه از دیگر سو نقش مهمی در ایجاد ارتباط موثر ایفا می کند. این تلاش ها یک شبه و در پی یک رویداد ناگهانی و فرصت یابی صرف به دست نیامده اند. فعالان جنبش زنان در کنار همه تلاش هایی که برای کار علنی و رود رو به انجام رسانده اند، خیابان را از

شکل یکی از عرصه های ممنوعه به بستر تحولات فکری و نظری در جنبش به مثابه مبارزه مدنی تبدیل کردند. هزینه فعالیت در این عرصه آگاهی بخش با پرداخت هزینه های آشکار و پنهان از محرومیت های شغلی، اجتماعی، تحصیلی تا زندان همراه بود و هم اکنون نیز از عالییه ها تا محبویه ها، شیوا ها و بهاره ها فعالان و همراهان دیرینه جنبش را در زندان دارد. بنابراین جنبش زنان تازه به میدان نیامده است که در جستجوی قافله باشد. فعالان این جنبش سال هاست درگیر اوج و فرودهایی از این دست بوده اندو غالباً کوشیده اند با رفتارهای کنش مند و نه الزاماً واکنشی مسیر خود را طی کنند. با وجود این همچون سایر جنبش ها در پیوند با رویدادهای جامعه، اهداف و روش های به کار گرفته در جنبش، شدت و ضعف سرکوب دولتی، اقبال و اعتماد عمومی، نیرو و توان جنبش و... به بازاندیشی مداوم نیاز دارند.

طبیعی است که تجربیات جهانی جنبش های اجتماعی در سایر کشورها تاثیر گذار بر فعالیت های جنبش های اجتماعی در ایران نیز بوده است و حتی جنبش زنان بسیار از این آموخته ها به کار بسته، با وجود این نمی توان این نکته را نادیده گرفت که تجربه ی عملی یا عمل تجربی فعالان جنبش های اجتماعی ایران در ۱۵ سال گذشته تجربه ای بکر و ناب بوده است. هیچ کشوری تجربیات آماده برای کپی کردن در ایران در اختیار فعالین جنبش قرار نداد. بدیع بودن ابتکارات، آن هم در شرایط سرکوب چنان بود که تا مدت ها برای نظاره گران اوضاع ایران باورکردنی نبود نه تنها برای آنانکه هر گام فعالان جنبش ها را عصیان توده های مردم برای سرنگونی رژیم ترجمه می کردند و از این طریق واقعیت خود جنبش ها را انکار می کردند و نه برای حاکمیت که هر گونه فعالیت اعتراضی را هدایت نیروهای بیگانه تفسیر و باور می کردند. همین ابتکارات بود که در جنبش اعتراضی عمومی به کار گرفته شد.

جنبش زنان مرکب از طیف های گوناگونی است که هریک صدایی از این جنبش اند. به طور مثال لاقل در داخل ایران نه جمع برخی از فعالان جنبش تحت عنوان همگرایی جنبش زنان و پس از آن همگرایی سبز زنان، به معنای کلیت جنبش زنان است و نه شبکه ای چون کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین پاسخ گوی همه مطالبات درون جنبش است و نه ائتلاف فعالان و گروه های جنبش با عنوان ائتلاف علیه لایحه ضدخانواده بازنمای کلیت جنبش است.

هم اکنون علاوه بر آنها و یا از دل آنها انواع حرکت ها و کمپین ها و کارگروه های بسیاری در حال شکل گیری و فعالیتند که ممکن است نامی هم در رسانه ها نداشته باشند. ندیدن به معنای عدم حضور نیست و اساساً نمی توان شکل واحدی برای جنبش زنان قائل شد. حضور رسانه ای جنبش زنان \_ آن هم در فضای سایبری \_ در شناساندن گرایش های گوناگون جنبش موثر است اما همه جنبش نیست چون جمع زیادی از زنان دسترسی به رسانه سایبری ندارند و فعالیت رسانه های داخلی و نوشتاری تقریباً صفر هست. اما می توان یقین داشت که با رشد آگاهی جنسیتی، مطالبات و افزایش قدرت سازماندهی در جنبش این جنبش در آینده بزرگتر و متکثرتر و پر رسانه تر نیز خواهد

شد و این خود نشانه هایی از قدرت بخشی یک جنبش است.

## بازاندیشی و ضرورت تدوین استراتژی

پس از تندباد سرکوب ها و فروکش کردن اعتراضات جمعی و مردمی که معمولاً زمان فرارسیدن تعمق و تأمل در ادامه راه است بازبینی های گوناگونی در دل جنبش های اجتماعی طرح شد، در بین فعالان جنبش زنان نیز به درستی بحث ضرورت داشتن استراتژی و تغییر استراتژی با تغییر فضای سیاسی اجتماعی به شدت قوت گرفت. در این میان آسیب شناسی تدوین استراتژی هم ضروری است و باید با این پرسش رو به رو شد که آیا واقعا می توان در سطح جنبش زنان با همه لایه ها و گروه بندی اش و در هرشرایطی به یک استراتژی مشترک دست یافت؟ یا تدوین استراتژی در سطح گروه های متشکل و ائتلاف ها با اهداف و مطالبات تعریف شده ممکن است؟ هرگروه یا ائتلاف پیشرفته از چند گروه قادر به تعریف استراتژی و پیوند آن با اهداف مشترک است و تدوین یک استراتژی و تعمیم آن به کل جنبش از آسیب های یک جنبش است.

زمینه رشد مباحثی درباره تدوین استراتژی جدید در نوشته ها، در بحث های ای میلی یا حضوری فردی و گروهی، گفتگوهای جمعی دیده می شد. پرسش هایی چون چه باید کرد؟ چرا مطالبات زنان فراموش شد؟ آیا/ چرا جنبش زنان در جنبش سبز حل شود/ شده؟ چرا عاملیت جنبش زنان از قدرتمندی تا رهبری در جنبش سبز دیده نمی شود/ باید دیده شود؟ پیوند با جنبش سبز یا مستقل از جنبش سبز؟ ... مطرح بود. جدا از رویکردی که مدام در حال تعویض جا و مکان است و بیشتر به مصلحت و نه به ضرورت مدافع یا مخالف جنبش سبز می شود، بیشتر به دو رویکرد عمده در این زمینه می پردازم:

رویکرد متوجه به مطالبات زنان، آن دسته از فعالان جنبش زنان را در برمی گرفت که معتقد بودند پس از اتفاقات یک سال اخیر مطالبات جنبش زنان پی گیر نشد و به حاشیه رفت. آنان نگرانی هایی هم داشتند. به عنوان مثل دولت ایران در کنار همه درگیری های سیاسی موجود همانند دهه ۶۰ سیاست گذاری های تبعیض آمیز جنسیتی را محور کار خود قرار داد. بحث هایی که حول لایحه حمایت از خانواده مطرح کرد، یا کاهش ساعت کاری زنان، یا شدت بخشی به سیاست گذاری های مبنی بر تبعیض جنسیتی در نظام آموزشی، جداسازی در دانشگاه ها از این دست نگران کننده ها بودند.

برخی از فعالان جنبش زنان و همچنین برخی فعالان کمپین مدافع این رویکرد معتقد بودند که پس از تحولات انتخابات ریاست جمهوری، جنبش زنان نتوانست ارتباط موثری با جامعه برقرار کند و یا ضعیف عمل کرد و دچار پراکنده گویی شد. برخی دیگر از فعالان کمپین نیز معتقد بودند مطالبات زنان پایان نیافته و در هردولتی قابل طرح است اما با توجه به شرایط و تحولات موجود فعالیت در

حوزه قانون کافی نیست.

در رویکرد متوجه به مطالبات زنان، توجه به حضور با قدرت جنبش زنان در صحنه جامعه، درون جنبش سبز یا خارج از آن، طرح مطالبات مشخص زنان، ارتقای دانش نظری در کنار تجربه عملی تاکید شد. به عنوان مثال گروه هایی در حول فعالیت در زمینه ایجاد قانون جایگزین برای خانواده با رویکرد به خانواده برابر متشکل شدند. در کمپین نیز در حال حاضر کارگروه های کمپین - که نخستین آن در زمینه چند همسری (۲) و همراه با ائتلاف علیه لایحه حمایت خانواده فعالیت کرد و نمونه موفقی در این عرصه بود - مجدداً فعالیت متمرکز خود را از سر گرفتند و با فعالیت در حوزه رفع خشونت علیه زنان را مجدداً از سر گرفتند. یا شبکه های کمپین در تهران و شهرستان ها مجدداً فعال شدند و در حال حاضر شبکه کمپین خارج کشور نیز در حال شکل گیری است.

اما نکته ای که در این رویکرد برخی از فعالان جنبش نسبت به آن بی توجه ماندند کیفیت برخورداری شان از تجربه عملی، سازماندهی و رویکرد جنسیتی به مسائل بود. این تجربه در سازماندهی شبکه های حمایتی و اطلاع رسانی به کار گرفته شد. به عنوان مثال ارتباط گیری با مادران عزادار و مادران بازداشت شدگان به ویژه زنان بازداشت شده، حضور در برابر زندان ها و همراهی و آموزش خانواده هایی که اطلاع زیادی درباره حقوق شهروندی نداشتند، از وجود پتاسیل هایی خبر می داد که حداقل در نخستین ماه های شوک سرکوب و بازداشت از سوی فعالان کمپینی، مادران کمپین و صلح و فعالان دانشجویی به کار گرفته شد.

آنها با تجربه بازداشت، حمایت و سازماندهی در دوران سرکوب آشنا بودند. در روزهایی که بسیاری به دنبال مکان های امن برای دور از بازداشت شدن بودند چندصد از فعالان حقوق زن و به ویژه کمپینی ها در تهران و شهرهای دیگر درگیر حضور در برابر زندان، گزارش دهی و شرح اخبار بازداشتی ها و حمایت و دلگرمی دادن به خانواده ها بودند؟ وجود عمل و رفتار آگاهانه جنسیتی مردان برابری خواه در واکنش به بازداشت مجید توکلی، یا گسترش الگوی مردان برابری خواه از میان کاوه کرمانشاهی ها تا فرزند کمانگرها نشانه هایی از وجود آگاهی جنسیتی در میان مردان بود که دستاوردهایش به بار می نشست. این ها به معنی بی قدرتی جنبش است یا نشان از بالندگی و تعمیق آن دارد؟ قدرت جنبش زنان را باید در روش ها، متدها، گفتمان هایی که در جنبش کنونی جاری کرد محک زد نه قیاس دو سطح فیزیکی نابرابر جنبش سبز و جنبش زنان به لحاظ کمی.

رویکرد تلفیق یا پیوند جنبش زنان با جنبش سبز نیز آن دسته از فعالان جنبش زنان را در بر گرفت که به درستی معتقد بودند که ورود و گستردگی جنبش سبز، جنبش زنان را نیازمند تدوین استراتژی جدید و تلفیق آن با جنبش سبز کرده است. به گفته آنان با توجه به شرایط جدید دیگر نمی توان مانند گذشته عمل کرد و باید با جنبش سبز پیوند برقرار کرد. با حضور و همراهی و رهبری می توان هم منافع زنان را حفظ کرد و هم خیل عظیم زنان وارد شده به جنبش سبز را رهبری نمود و برای خواسته های عام دموکراتیک چون تامین آزادی بیان، تشکل ها ... تلاش کرد. همه اینها تنها در

شریک شدن و پیوند برقرار کردن با جنبش سبز همراه است. بخش عمده ای از مدافعان این رویکرد را می توان در ائتلاف همگرایی برخی از فعالان جنبش زنان قبل از انتخابات و همگرایی سبز زنان بعد از انتخابات مشاهده کرد.

این استراتژی با توجه به قدرت مندی کنونی جنبش زنان می تواند موثر باشد اما پرسش هایی را هم در پی دارد. مدافعان این رویکرد البته مشخص نمی کنند در تلفیق و شریک شدن با یک جنبش سیاسی یا سیاسی - مدنی چگونه می توان هم تاثیر گذار بود و هم در عرصه قدرت سیاسی و هرم قدرت گرفتار نشد و یا اگر شد چه شکل و گونه های دیگری قابل تصور است؟

جنبش های اجتماعی در ایران از دل جامعه ای بسته برآمدند که در آن آزادی احزاب و مطبوعات یا وجود ندارد و یا حداقلی است، و تنها احزاب دولتی و قانونی فعالیت آزاد دارند و بیشتر تفکر حزبی (چه در حکومت و چه خارج از حکومت) جاری بوده است. جنبش های اجتماعی البته خواه ناخواه گاهی سیاسی می شوند و ناچارند در جاده ای حرکت کنند که شاهراه سیاسیون است و از این مسئله گریزی نیست اما اینکه رهبران جنبش ها مطالبات فراگیر را برای بسیج حداکثری نیروی اجتماعی مبنا قرار دهند یک موضوع است و اینکه به بهانه ی بزرگ بودن و قدرت بسیج کنندگی یک جنبش، گروه های اجتماعی فعال در جامعه را فدای مطالبات عام کنند موضوعی دیگر است.

سوال واقعی این است آیا اصولاً فعالین گروه های اجتماعی که بستر کار خود را جنبش های اجتماعی از پایین می شناسند توانایی ائتلاف سیاسی با «جنبش سبز» را دارند که استخوان بندی سازمانی آن در کنترل احزاب مدعی قدرت سیاسی است؟ آیا اصلاً این ائتلاف بطور واقعی ممکن است وقتی جنبش های اجتماعی نقطه عزیمت خود را بر مبنای ساختار سازمانیابی سلسله مراتبی قرار نمی دهند؟ آیا می توان با جزئی از جنبش سبز شدن ساختار این جنبش را به ساخت اجتماعی با سازمان یابی افقی و شبکه ای و جامعه محور نزدیک کرد؟

مثالی می زنم، یکی از دستاوردهای اعتراضات پس از ۲۲ خرداد برای زنان به طور عام و هم جنبش زنان به طور خاص این بود که زنان اپوزیسیون درون حکومتی را چه در واقعیت و چه به لحاظ تاکتیک سیاسی به جنبش زنان مطالبات زنان نزدیک کرد و برخی فعالان جنبش زنان را به آنان نزدیک کرد. اما این ارتباط ظرفیت تلاقی درون و یا برون جنبشی را نداشت و گرایشی از جنبش زنان را نه در پیوند که زیر مجموعه ای از جنبش سبز قرار داد.

پس از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ جامعه با عبور از حوزه های ممنوعه میدان دید گسترده تری یافت که تحولی تاریخی و بی بازگشت در ارتقای شعور و شجاعت سیاسی جامعه بود. از آنجا که کاندیداهای معترض در انتخابات خود در دوران هایی از ارکان نظام مسئولیتی داشتند در این پروسه نقد تاریخی قرار گرفتند و پاسخ هایی دادند. در واقع، آغاز اعتراضات برای باز پس گیری رای در خرداد ۱۳۸۸ شروع تحولی تاریخی در اندیشه جامعه در بستر تاریخی ۳۰ ساله حکومت ایران در نقد نقاط تاریک شکنجه، بازداشت و اعدام و سرکوب در حال و گذشته بود. هرچه سرکوب بیشتر و متوجه اپوزیسیون

درون حاکمیت هم می شد، فاصله اپوزیسیون درون و برون حاکمیت کمتر می شد. نقطه تلاقی این فرایند تحول و نقد توامان تاریخی به انقلاب ۱۳۵۷ هم رسید و هم اکنون هم ادامه دارد. این گفت‌وگو انتقادی هم اکنون راه خود را باز کرده و به جای صف بندی های چکشی، با هرچه طولانی شدن فرایند آن، عمیق تر و دقیق تر و مدنی تر می شود.

چنین پروسه ای درمیان فعالان زن طی نشد، یکی از دلایل آن این بود که اساسا زنان درون حاکمیت نیز در تاریخ گذشته در نقاط پر قدرت از نوع مردانه قرار نداشتند که پاسخ گو باشند اما در سیاست گذاری ها و اجراها بی نقش نبودند و تأثیرات مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف زیادی در حوزه خود به جا گذاشته بودند، همان تأثیراتی که زنان فعال در هر دولت را از هم متمایز می کند. نمونه بارز آن را در مدیریت و سیاست گذاری ها از مرکز امور زنان، تا مرکز امور مشارکت زنان و تا مرکز امور خانواده کنونی می بینیم.

با کمتر شدن فاصله اپوزیسیون درون و خارج حاکمیت، ما فعالان جنبش زنان می توانستیم و می توانیم با مروری بر عملکرد سی سال گذشته بحث های موثر و انتقادی را از هردوسو آغاز کنیم و نقش و مسئولیت توامان را به چالش کشیم. ورود یکباره زهرا رهنورد به جنبش زنان در قالب همگرایی سبز زنان در این پروسه قرار نداشت و تا حدودی پرسش برانگیز بود. جدا از برخورد تحسین برانگیز و انتقادی او به رویداد های اخیر، اما ورود یکباره او به مثابه فعال و سخنگوی جنبش زنان در جمع همگرایی سبز زنان - با حضور طیف زیادی از فعالان سیاسی و برخی فعالان جنبش زنان - و سخن گفتن درباره مطالبات زنان، نوعی رویکرد سیاسی جنبش سبز را به رویکرد اجتماعی جنبش زنان چیره کرد.

از این رو آنچه در این عرصه ضرورت می یابد پرداختن به پرسش هایی از این دست است که نقش فعالان جنبش زنان در تأثیر گذاری و رهبری در عرصه سیاسی وقتی جزئی از آن می شوند چگونه است و چقدر این خطر وجود دارد که گرفتار ساختاری شوند که به آن نقد دارند؟ چگونه می توان در عین همراهی یک جنبش سیاسی که بیشتر قدرت محور است رویکرد فمینیستی را حفظ و جاری کرد؟

### روش محوری و همپوشانی ها در نقاط تلاقی

در ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵، گفت‌وگو تبیض ستیز و خواهان برابری جنسیتی در جنبش زنان، در تلاقی با مبارزات مدنی فعالان سندیکایی و یا دانشجویی قرار گرفت و آنان را با حمایت از فعالیت های جنبش و فعالان جنبش زنان را با حمایت از آنان در نقاط تلاقی این گفت‌وگو همراه کرد. حمایت فعالانه دانشجویان، فعالان قومیت ها، رانندگان شرکت واحد از تجمع اعتراضی ائتلاف گروه های جنبش زنان نسبت به قوانین تبیض آمیز در قانون اساسی ( ۲۲ خرداد ۱۳۸۴، دانشگاه تهران)،

حضور فعالانه و توأم با بازداشت فعالان و همسران اعضای سندیکاهای شرکت واحد و فعالان کارگری، روزنامه نگاران و فعالان جنبش دانشجویی در حمایت از تجمع اعتراضی جمعی از فعالان جنبش زنان (۲۲ خرداد ۱۳۸۵، میدان هفت تیر)، حضور توأمان فعالان جنبش های دانشجویی و زنان و برخی از فعالان کارگری در کمپین یک میلیون امضا و بعد ها در کمپین های دفاع از حق تحصیل، علیه تبعیض جنسیتی در دانشگاه ها، بومی سازی جنسیتی از دل همین مفاهیم و تجربه ها و در نقاط تلاقی و همپوشانی مطالبات دموکراتیک و با کاربست شیوه های دموکراتیک جنبش هایی چون جنبش زنان و دانشجویی و کارگری برآمدند. مگر نقش جنبش های دموکراتیک جز این است؟ (۳) در پی نتیجه ناباورانه انتخابات ۲۲ خرداد، شعاری که با «رای من کجاست» آغاز شد - و بسیاری از زنان و مردان درون و خارج از جنبش را همراه خود ساخت - از شمارش رای و برگه فیزیکی فراروی کرد و به «حق من کجاست» رسید. نقطه تلاقی جنبش سبز با جنبش زنان و دیگر جنبش های اجتماعی همین نقطه است. جنبش سبز را اگر به همین نام بخوانیم با برنامه ی مطالباتی اش تعریف می شود و نقطه تلاقی از تعریف عام حق اگر به تعریف خاص و موردی از حق مثلا حق تجمع و تشکل، حق اعتراض و حق بیان و مخالفت با تبعیض برسد.

نقطه افتراق آن با قراردادن همه جنبش ها زیر چتر جنبش سبز، سخنگو شدن جنبش سبز، جهت دادن به مطالبات جنبش ها از سوی این جنبش آغاز می شود. القا کردن قالب بر بدنه جنبش ها و اشاعه ی مقولاتی نظیر زنان سبز، کارگران سبز، دانشجویان سبز، راه سبز... از این دست بود. این یکدست سازی اگر حتی قرار باشد جنبه فراگیر بودن یک جنبش را نشان دهد از سوی دیگر در جهت عکس عمل می کند و از قدرت بسیج گری آن می کاهد و از همین منظر هم خطرناک است. چون خط و مشی هم تعیین می کند و جنبه تمامیت خواهانه آن را زیر نام « همه مردم و جنبش ها یعنی جنبش سبز» قوت می بخشد، این یعنی نقطه افتراق، نقطه ای که از دیگر سو با برداشت حاکمیت و تبلیغ آن از مفهوم «مردم» تلاقی می کند منتها یکی در پوزیسیون و دیگری در اپوزیسیون.

تجربه ای خطرناک و هویت خواه که معمولا در دوران های سرکوب و فشار و یا دوران قدرتمندی شکل می گیرد و برای کسب هویت سیاسی و نه رشد هویت جمعی گاه جانبدارانه عمل می کند و رنگ های دیگر را به استحاله می خواند نه آنکه در نقاط تلاقی با دیگر صداها و رنگ ها با آنان همراه شود. در چنین مواقعی چند صدایی شعاری می شود در کلام ها جاری که علیه خود جنبش نیز قد علم می کند چون جنبه تبلیغاتی اش بر موقعیت واقعی اش غلبه می کند، مانند تجربه دولت اصلاحات در دوران قدرت مندی و بی توجهی اش به دیگر صداها.

تحولات پس از نتایج انتخابات به رغم سرکوب گسترده، شعور سیاسی و اجتماعی جامعه را حول مفهوم حق خواهی گسترش داد. بنابراین به باور من، جنبش چند صدایی به بلوغ رسیده نیاز به یکدست سازی، ائتلاف و همگامی همه باهم در یک نقطه ندارد، اگر مسیر درست پیش رود رسیدن



به نقاط همپوشان ناگزیر است. پس از تحولات یک سال اخیر وقتی مطالبات اعم از حداکثری و حداقلی در گروه های گوناگون سیاسی ومدنی به طور عریان و آشکار بیان شد، همگرایی صرف در مطالبات حتی حداقلی چندان راه به جایی نمی برد.

اکنون شیوه و چگونگی طی مسیر، گفتمان و مفاهیم پیش برنده آن نقش می آفریند. این تجربه را ما در کمپین یک میلیون امضا آزمودیم. کمپین با مطالبه محوری بر مبنای مفهوم برابری حقوقی وجنسیتی شکل گرفت اما در پروسه برابرخواهی همین مفهوم، کمپین را نه در مطالبه های تعیین شده اش که در بستر جامعه رشد داد. به درستی دریافتیم اگر مخالف تبعیض جنسیتی در قانون هستیم نمی توانیم نسبت به تبعیض جنسیتی در دانشگاه ها، در قومیت ها، در محیط های کار و رسانه و ... بی تفاوت باشیم، مگر می شود مخالف تبعیض قانونی بود اما نسبت به حقوق قومیت ها و تبعیض در حق آنان و حق شیرین ها و فرزادها بی توجه ماند؟

مگر می شود برابری خواه بود اما نسبت به ستاره دار کردن دانشجویان و محروم شدگان از تحصیل بی توجه ماند؟ مفهوم برابری خواهی حساسیتمان را نسبت به نابرابری در حوزه های مختلف افزایش داد و میدان دیدمان را بازتر کرد. نقطه تلاقی ما با جنبش های دانشجویی و قومیتی و حتی کارگری در این نقاط بود، بی آنکه زیرمجموعه یکدیگر شویم در نقاط تلاقی جنبشی همپوشانی داشتیم و به حوزه های یکدیگر وارد می شدیم و در نقاط افتراق خارج می شدیم.

تجربه عملی کمپین هم بدین گونه بسط یافت. طیف فعالان اولیه کمپین را بیش از همه تهرانی ها تشکیل می دادند، ما از شیوه افقی سخن گفتیم اما بیشتر امکانات و دسترسی ها و تصمیم گیری ها را در تهران انجام می دادیم. رودرویی و نقد مداوم فعالان شهرستانی از این حرکت زمینه ساز گسترش فعالیت های غیرمتمرکز در شهرها و سازماندهی کارهای مشترک، بسط مفهوم همکاری و همیاری دو جانبه شد. این نقد و بازنگری مداوم همچنین ادامه دارد و ما را در عمل با شعارهایمان مواجه می کند.

به باور من، جنبش زنان در نقاط تلاقی با بدنه ی اجتماعی که رنگ سبز را هویت جنبشی خود می پندارد هم می تواند همراه کند و هم می تواند همراه شود نه آنکه بخشی از آن شود. یعنی می توان با استراتژی نقد و همراهی از بیرون بر آن تاثیر گذاشت. رمز اتخاذ سیاست زنانه و نه الزاما سیاست ورزی ازسوی فعالان جنبش زنان در همین امر نهفته است.

### اتخاذ سیاست زنانه و حاشیه محوری و بسط مفاهیم

تحولات پس از نتایج انتخابات در وهله اول شعور سیاسی و اجتماعی جامعه را حول مفهوم حق خواهی گسترش داد. حرکت پرشتابی که در عرض چند ماه ۳۰ سال را طی کرد و مطالبات حداقلی و حداکثری را درون جامعه بیرون ریخت.

اکنون به جای دعوا برسر مطالبه حداقلی و حداکثری می توان ضمن حفظ استقلال جنبش ها به رسیدن به نقاط همپوشان و تلاقی و شیوه عمل اندیشید. مانند جای انداختن مفهوم «تبعیض ستیزی» در کل حرکت، «چند صدایی و چند رنگی» در پروسه عمل، «تاکید بر اشتراکات و افتراقات به طور توأمان» در گفتمانی غیر چکشی، و نه یکدست سازی به شیوه چسباندن جنبش ها به هم با فهرست کردن مطالباتشان در مطالبات جنبش سبز و یا با لعکس.

اکنون بحث بر سر عمومی کردن تنها یک گفتمان نیست اساس عمومیت بخشی به گفتمان های گوناگونی است که باید بتواند به طور سیستماتیک جامعه را درگیر کند. بروز و شکل گیری کمپین های دیگری در کنار کمپین های حقوقی موجود قدرت جنبش و چند صدایی بودن آن را افزایش می دهد. وجود مفاهیمی چون مطالبه محوری، برابری خواهی و تبعیض ستیزی، می تواند به مفاهیمی چون حاشیه محوری نیز بسط یابد.

داشتن رویکرد جنسیتی به مسائل، سیاست های زنانه را در بستر جامعه قدرت محور بسط می دهد. تا مدت ها اعدام در ایران هم در حوزه قانونی و هم در عرف پذیرفتنی بود، اما حضور مداوم و گسترده زنان در برابر زندان ها و در ساعات اعدام افراد جدا از گناهکار یا بی گناه، مخالفت با اعدام را به نوعی هنجار و اخلاق اجتماعی بدل کرد و بر ارزش حق زندگی و جان آدمی تاکید کرد. در اعتراض به اعدام و نحوه اعدام فعالان کرد دیدیم که چگونه هر یک از جنبش های اجتماعی و سیاسی در نقاط همپوشان همراه شدند بی آنکه صدای دیگری باشند قدرتی جمعی در اعتراض به اعدام را بازتاب دادند. اعتراض به اعدام یکی از نقاط همپوشان بود.

تاکید بر مفهوم حاشیه محوری به معنای سبز کردن حاشیه ها نیست بلکه گسترش نگاه و میدان دید به دفاع از حقوق شهروندان در حاشیه است. سیاست زنانه مشاهده موقعیت نامناسب زنان سرپرست خانوار، جستجوی دلایل فقر و ناکارایی تعاونی های زنان است. سیاست زنانه دفاع از زنان محروم از کار است که هم اکنون خیل عظیمی از فعالان حقوق زنان را نیز در برمی گیرند. سیاست زنانه یعنی دیدن حذف معلولان و افراد مسن از سیستم حمل و نقل شهری و نقد سامانه های ترافیکی مردانه. سیاست زنانه یعنی پایان دادن به رفتارهای نژاد پرستانه بر شهروندان افغانی در ایران، نقد موقعیت نامناسب مهاجرین افغانی ها در ایران و بویژه ظلم مضاعف بر زنان افغانی. این روزها وقتی پای درد دل برخی از آنها می نشینم جز شرمندگی هیچ ندارم بگویم، مگر می توانیم از حقوق شهروندی دفاع کنیم اما حقوق شهروندان افغانی را زیر پا بگذاریم؟ سیاست زنانه یعنی دیدن زنان درگیر تورم ۳۰ درصدی و نقد سیاست های گدا پرورانه و تحقیر آمیز کمیته امداد و دولت مهرور. سیاست زنانه یعنی دیدن محرومان از تحصیل و کار و فشار جمعی و تقویت کمپین های دفاع از حق تحصیل و کار. سیاست زنانه یعنی بررسی رابطه فضای شهری، سیاسی و اجتماعی با افسردگی، خودکشی، مرگ و میر های ناشی از تبعیض و خشونت. سیاست زنانه یعنی بسیج اعتراضی زنان خشونت دیده

و اعمال فشار بر طراحان فرهنگی شاداب ساز و پنهان نما. سیاست زنانه یعنی بسیج فعالان محیط زیست در نقد سیاست های محیط زیستی و آلاینده هایی که روزانه جان هزاران کودک و سالمند و بیمار را مورد خطر قرار می دهد. (۴) کاربست سیاست زنانه یعنی دخالت موثر در همه این عرصه ها نه حضور عینی تک تک فعالان جنبش زنان در همه این فعالیت ها. سیاست زنانه یعنی رشد آگاهی جنسیتی زنان و مردانی که با رای خواهی وارد جنبش سبز شدند و آگاهی سیاسی شان ارتقا یافت اما رویکرد جنسیتی شان به مسائل چندان زیاد نیست.

سیاست زنانه یعنی سازماندهی نیروهای زنان و مردان نه تنها در ادامه پی گیری مطالبات برابری حقوقی ممانعت از تصویب لایحه حمایت خانواده و تدوین قوانین جایگزین، و ارتقا و گسترش ائتلاف ها و همگرایی ها که گسترش و سازمان یابی بسیاری دیگر از فعالان جنبش زنان و دیگر فعالان جنبش های اجتماعی در حوزه نظری و عملی در عرصه های تبعیض ستیزی، حاشیه محوری و مفهوم سازی و افزایش نقاط تلاقی با جنبش ها در دل احترام و اهمیت به چندصدایی.

### توضیحات:

۱. توضیحات بیشتر در این باره در لینک زیر آمده است.

جنبش زنان و جنبش سبز در ایران، ارتباط، موانع و راهکارها»

<http://www.sign4change.info/spip.php?article4931>

۲. [http://www.1.1millioncampaign.info/IMG/pdf/polygamy\\_v.pdf](http://www.1.1millioncampaign.info/IMG/pdf/polygamy_v.pdf)

۳. توضیحات بیشتر را در اینجا بخوانید:

جنبش زنان در خیابان

<http://advarnews.biz/article.aspx.4573>

۴. میناخانلر زاده در همین زمینه به درستی به مسائلی چون مسکن زنان بعد از طلاق، استقلال مالی زنان و تاثیرات نامطلوب و مضاعف بیکاری کارگران بر زنان خانواده اشاره می کند. و همچنین از ضرورت و خلا گفتمان محیط زیستی در جنبش زنان با توجه به آلودگی هوا و مسائل هسته ای سخن می گوید: «در صورت وقوع زلزله —یا سایر حوادث از این دست— در این سایت های هسته ای، چه کسی جوابگوی ضایعه ی حاصل شده خواهد بود، یا اینکه این سایت های هسته ای چه میزان زلزله را تحمل خواهند کرد. با زباله های رادیواکتیو چه خواهد شد. در صورت وقوع ضایعه چه کسی مسئول خواهد بود و از صدمه دیده ها حمایت خواهد کرد.»

عبارت «سیاست زنانه» را از او وام گرفته ام. او می نویسد: «منظور از سیاست های زنانه، سیاست های جنس زن نیست بلکه اجراگری «زنانه» است. سیاست های زنانه را در مقابل سیاست های مردانه از قبیل نظامی گری، سیاست های اقتصادی نیولیبرالی و استبداد بکار می برم. سیاست «زنانه» باید پیرو عدالت سیاسی-اجتماعی و اقتصادی در تمام ابعادش باشد»

مقاله او را در اینجا ببینید:

عدالت اقتصادی و صدای زنان در جنبش سبز / اخبار روز  
۲۶۵۲۶=<http://www.iran-chabar.de/article.jsp?essayId>

## چرا مسائل زنان پس از انتخابات فراموش شد؟

### سهیلا وحدتی

پیشگام تظاهرات خیابانی با استفاده از فضای باز انتخابات ریاست جمهوری، زنان بودند که در سال ۱۳۸۴ در مقابل دانشگاه تهران جمع شدند و خواسته های خود را مطرح کردند. در هنگام رقابت نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۴ نیز شاهد برجسته شدن مسائل زنان و توجه مشخص نامزدها به این خواسته ها بودیم و تظاهرات خیابانی با استفاده از فضای باز موقتی دوباره تکرار شد. اما سال گذشته تنها در روزهای پیش از انتخابات نبود که ما شاهد حضور زنان بودیم بلکه در روز پس از انتخابات و هنگامی که جمعیت زیادی در نمایش اعتراض خود، با آرامش و سکوت هم به خیابان آمدند نیز زنان را دیدیم. اما اینبار مردان نیز همراه زنان بودند، با این تفاوت که مسائل زنان بطور مشخص مطرح نشد. یکی از پرسش های پیش روی ما نیز همین است که چرا خواسته های زنان پس از انتخابات مطرح نشد؟ زنان با اینکه نقش مشخص و برجسته در جنبش اعتراضی پس از انتخابات داشتند، ولی نه تنها شاهد پیشروی عمده در زمینه عملی کردن خواسته ها و حقوق خود نبودند، بلکه اکنون باید شاهد پس روی و اجرای طرح عفاف و حجاب باشند. چرا خواسته های زنان که پیش از انتخابات بشدت مطرح و مورد توجه تقریباً همه ی نامزدهای انتخاباتی بود، پس از انتخابات یکسره به فراموشی سپرده شد؟

نگاهی گذرا به وضعیت زنان در جامعه شاید تا حدودی بتواند پاسخگو باشد. در زمینه اقتصادی، بیش از ۸۱ درصد زنان ایران غیرفعال هستند و فقط کمتر از ۱۹ درصد زنان در فعالیت اقتصادی مشارکت دارند و از جمعیت فعال زنان، فقط ۸۴ درصد شاغل هستند و ۱۶ درصد بیکارند. یعنی فقط ۱۶ درصد جمعیت زنان در ایران شاغل هستند. اگرچه در چند سال اخیر بیش از ۵۰ درصد دانشجویان را زنان تشکیل می دهند، و در نتیجه فاصله میان تعداد زنان و مردان دارای تحصیلات دانشگاهی به سرعت رو کاهش است، اما زنان فقط به ۱۸ درصد از کادرهای دانشگاهی دست یافته اند. با آنکه ۶۵ درصد زنان در انتخابات شرکت می کنند، اما فقط ۴ درصد از نمایندگان مجلس را زنان تشکیل می دهند.

حدود ۴۶ درصد از کارکنان دولت زن هستند، اما سهم زنان از مدیریت فقط ۳ درصد است.\* این آمار بیانگر آن است که هنوز از همه ظرفیت های زنان در زمینه های اقتصادی و سیاسی استفاده نمی شود. و حقیقتی که در این آمار نهفته، این است که اکثر زنان ایرانی هنوز به استقلال اقتصادی دست نیافته اند و تقریباً نمایندگی سیاسی نیز ندارند.

زنان هنوز توان اقتصادی و سیاسی لازم برای حرکت مستقل سیاسی برای خواسته های خود در سطح وسیع را نیافته اند و اعتماد به نفس سیاسی در میان زنان بسیار اندک است. در ضمن، باید به خاطر داشت که بسیاری از زنان شاغل شهرنشین، در اشتغال دولت هستند و احتیاط بسیار بیشتری را در اعتراض به کارفرمای خود به خرج می دهند. به همین دلیل است که زنان برای مطرح کردن جدی و تحقق خواسته های خود، نیازمند حمایت نیروهای سیاسی مطرح در جامعه هستند.

زنان با اینکه فاقد وزنه ی اقتصادی و سیاسی قابل توجه هستند، ولی نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند و در پیوند تنگاتنگ با نیمه ی دیگر جمعیت قرار دارند. از این رو، مسائل زنان بیشتر به شیوه ی مسائل حقوق بشری در جامعه مطرح می شود. مردانی که از حقوق زنان دفاع می کنند، بیشتر به خاطر نگاه انسانی به قضیه چنین موضعی دارند.

اما واقعیت دیگری نیز وجود دارد: بهبود وضعیت زنان، شرط لازم توسعه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کشور است. تحقق خواسته های حقوقی زنان، و تلاش برای رفع خشونت و تبعیض علیه زنان، شرط لازم دموکراسی است. از این رو، افزون بر نگاه انسانی به قضیه، جهت گیری سیاسی به سوی دموکراسی نیز صددرصد همسو با دفاع از حقوق زنان است.

در همین راستاست که می بینیم که هواداران رفرم در جامعه معمولاً هوادار حقوق زنان نیز هستند. و از سوی دیگر، اصولگرایان که مخالف تغییرسیاسی هستند، با خواسته زنان مخالفت می کنند. از آنجایی که تحقق خواسته های حقوقی زنان در راستای رفرم و گذار به دموکراسی است، حقوق و خواسته های زنان به موضوع همیشگی و مرکزی نبرد سیاسی میان دو جبهه ی سیاسی تبدیل شده است. هواداران رفرم و اصلاحات معمولاً هواداران حقوق زنان نیز هستند. طبیعی است که بسیاری از زنان آگاه به حقوق خویش از جبهه ی اصلاحات حمایت می کنند.

اصولگرایان هنگام تک و پاتک سیاسی در مقابل مخالفین خود، با تنگ کردن عرصه ی حقوق زنان به نمایش قدرت سیاسی خویش می پردازند. و معمولاً چنین است که نمایش قدرت به شیوه ی مانور روی سختگیری حجاب است چرا که حجاب زنان در سطح جامعه نمایان و چشمگیر است و قدرت حکومت اصولگرا را نشان می دهد. از همین رو، در پی رودررویی با جنبش سبز، اصولگرایان اکنون بشدت بر اجرای طرح حجاب پای می فشارند.

ولی هنگامی که حکومت به نمایش قدرت از طریق تشدید فشار بر زنان و اعمال طرح حجاب می پردازد، چرا هواداران اصلاحات بطور متقابل وارد این عرصه وارد نمی شوند و به دفاع از حقوق زنان نمی پردازند؟ چرا زنان که در نمایش اعتراض همراه مردان بودند، هنگامی که تحت فشار قرار می گیرند، به تنهایی تحت فشار قرار می گیرند و کسی دیگر به دفاع از حقوق آنان نمی شتابد؟

بخشی از پاسخ در این واقعیت نهفته است که زنان همانطور که هنوز قدرت سیاسی در ساختار اجتماعی ندارند، نمایندگی سیاسی در جبهه ی اعتراض نیز ندارند. از این رو می بینیم که وقتی مطالبات محوری مطرح می شود، سخنی از حقوق زنان نیست. صحبت از حقوق زنان به نظر می

رسد که بطور مقطعی برای کسب رای زنان در هنگام انتخابات مطرح می شود، و سپس پایان می یابد!

اما باید به آقایان خاطر نشان ساخت که این که زنان قدرت سیاسی ندارند تاحدودی ظاهر قضیه است. باطن قضیه از این قرار است که زنان حق رای دارند، و رای آنان اگر در راستای حقوق صنفی شان جهت گیری شود، قدرت سیاسی قابل توجهی را به همراه دارد. با اینکه آرای عمومی نقش نهایی تعیین کننده در انتخاب همه ی نهادهای قدرت در جامعه ما را ندارد، ولی بهرحال بی تاثیر نیست و رای زنان دارای وزن سیاسی هست.

افزایش آگاهی سیاسی در میان زنان شاید در آینده بدانجا منجر شود که زنان دیگر به آن دسته از فعالان سیاسی که به نرخ روز حقوق زنان را مطرح می کنند، رای ندهند. اگر فردی یا گروهی در بیان خواسته های زنان و دفاع از این خواسته ها پیگیری نشان دهند، شایستگی رای سیاسی زنان را در هنگام انتخابات دارند. ولی فراموش کردن خواسته های زنان و قرار دادن آن در زیر انبوه خواسته های سیاسی از نظر زنان فراموش شدنی نیست.

\* این آمار برگرفته از تارنمای «مرکز اطلاعات و آمار زنان ایران» است:

وضعیت زنان در یک نگاه / -۱۳۸۵-۱۳۸۶

[http://www.iran-zanan.com/news/cat\\_۰۰۰۵۷۱/۱۰.php](http://www.iran-zanan.com/news/cat_۰۰۰۵۷۱/۱۰.php)

## مطالبات زنان نباید فراموش شوند

### عسل اخوان

در مورد چگونگی حضور زنان در جنبش سبز و تأثیر آنها در پیشبرد این جنبش، تاکنون بسیار گفته و نوشته اند اما اکنون در سالگرد ۲۲ خرداد، لازم است که ابعاد دیگری از رابطه جنبش زنان و جنبش سبز را بکاویم تا تجربه یک سال گذشته را چراغی فراروی آینده قرار دهیم. یکی از سوالات و مسائل مورد بحث این روزها این است که چرا به رغم حضور گسترده زنان در جنبش سبز، گفتمان جنسیت در این جنبش غالب نشد و یا چرا مطالبات زنان در رأس مطالبات جنبش سبز قرار نگرفت. گام اول در پاسخ به این پرسش، تأمل در صورت مسئله است؛ به این معنا که با توجه به ماهیت جنبش سبز، اعتراض نهفته در این سوال، اندکی بلاموضوع می نماید. برای گشودن بیشتر مسئله، لازم است که نگاهی به پایگاه و جایگاه جنبش سبز داشته باشیم. جنبش سبز، در ابتدایی ترین تعریف خود، اعتراض همه مخالفان دولت بود که این معترضان طیف وسیعی از نیروهای سیاسی و اجتماعی را با گرایش های متنوع فکری و در طبقات مختلف اجتماعی دربر می گرفت، هرچند نقش برجسته طبقه متوسط شهری و روشنفکران اندامواره آن در پدید آوردن جنبش غیرقابل انکار است. در این میان، نیروی سیاسی اصلی که مورد اعتماد و اقبال مردم واقع شد، طیفی از اصلاح طلبان مذهبی بود.

در مجموع با توجه به گفته های سران جنبش سبز و شعارهای مردم، می توان مطالبات جنبش را به این شکل صورت بندی کرد:

۱. انتخابات آزاد و عادلانه (هرچند اگر در انتخابات، تقلب هم نمی شد باز هم در آزاد و عادلانه بودن آن جای سوال بود).
۲. آزادی بیان، حقوق و آزادی های مدنی و سیاسی.
۳. حرمت دادن به حریم شخصی و خصوصی.
۴. مطالبات اقتصادی، شامل خواست رفاه و توزیع عادلانه درآمد.

هر چه جنبش سبز پیش رفت و سرکوب دولتی شدت یافت، لحن سران جنبش و خصوصاً شعارهای بدنه اجتماعی، رادیکال تر شد. شعارهایی از قبیل «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» و شعارهایی که دقیقاً شخص اول حکومت را نشانه گرفته بودند، بیانگر خواست های مردمی شد که حالا چیزی فراتر از قانون اساسی فعلی می خواستند. هرچند که سران جنبش، از موضع مصلحت سیاسی یا هر مصلحت احتمالی دیگر، هنوز بر حرکت در چارچوب قانون اساسی تأکید می کنند. آنچه گفته شد، هسته سختی بود که جنبش سبز پیرامون آن شکل گرفت. زنان نیز در پیگیری این



مطالبات که مطالباتی عام و ملی بود شرکت کردند. بسیاری از این مطالبات، خواسته یا ناخواسته تأمین کننده بخشی از حقوق مدنی و سیاسی زنان و گاهی در جهت برابری حقوقی بوده و هست. بنابراین این ادعا را می توان داشت که مطالبات زنان در رأس مطالبات جنبش نبوده است، اما به نظر می رسد که مطالبات جنبش لااقل بخشی از مطالبات زنان را پوشش داده است و نهایتاً اینکه در حرکتی با ماهیت سیاسی و پایگاه اجتماعی که پیش از این ذکر شد، نمی توان انتظار داشت که گفتمان جنسیتی غالب شود.

چنین انتظاری، اگرچه برای زنان دلچسب است اما با واقعیات اجتماعی و سیاسی کنونی و مقتضیات جنبش همخوانی ندارد؛ با این حال، اگر ذهنیت مردسالار نخبگان سیاسی نبود، مطالبات زنان می توانست جایگاه مقبولتری داشته باشد. متأسفانه، ذهنیت نخبگان سیاسی در ایران، چه در جبهه اپوزیسیون و چه در جبهه دولت، ذهنیتی عمیقاً مردسالار است؛ از این رو، بسیاری از این نخبگان به زنان تنها به عنوان پیاده نظام خیابانی نگاه می کنند. در این مورد باید این نکته را متذکر شد که برای زنان مهم این است که به سران و بدنه جنبش خاطرنشان کنند که دیگر خیال پرده نشینی ندارند و علاوه بر مطالبات عامی که در جنبش مطرح شده، مطالبات خاص خود را دارند و دیگر نباید وسیله قدرت طلبی مردان شوند.

از همین زاویه می توان، به ذهنیت و ساختار اجتماعی مردسالارانه ایران نیز اشاره کرد. درواقع، ساختار مردسالار که خود، نخبگان مردسالار را پرورش داده است حجابی است در برابر چشمان بسیاری از سیاستمداران و روشنفکرانی که مدعی آزادی خواهی و برابری طلبی هستند. این ذهنیت مردسالارانه را حتی می توان در توجه ویژه فعالین جنبش سبز به قتل ندا آقا سلطان مشاهده کرد، چرا که از میان آن همه کشته و قربانی، ندا به نماد تبدیل شد. البته این موجب مسرت است اما به نظر می رسد نگاه به ندا به عنوان جنس ضعیف و زیبا در پس پرده این اقبال عمومی بوده؛ به معنای دیگر اگر مثلاً فیلم کشته شدن پسری از جنوب شهر منتشر می شد، چنین احساساتی را برنمی انگیزخت. گویی ندا، چون زن است ضعیف تر است و کشته شدنش قبح بیشتری دارد، در حالیکه کشته شدن هر انسان، به همان اندازه قبیح است.

اینگونه حرکات در واقع، رشوه های بی فایده ایست که ساختار مردسالار برای پوشاندن تبعیض و خشونت علیه زنان به زنان می دهد؛ چیزی شبیه احترامات مصنوعی در عصر ویکتوریا. باز هم در اینجا می توان گفت، شعارهای زنان در بین شعارهای مطرح شده در جنبش سبز جایی نداشت، هرچند عده ای از شعار «بی غیرت ها نشستن، زنها به ما پیوستند» به عنوان پیشرفتی در این زمینه استفاده می کنند، اما این شعار خود حاوی مفاهیم مرد سالارانه است، و باز هم آمدن زنها در خیابان و بودنشان در جنبش مردمی را بزرگ و جدا از انتظار می پندارند.

از همین منظر و به رغم اختلاف فکری نگارنده با زهرا رهنورد، می توان متذکر شد که نقش ویژه زهرا رهنورد در راهبری جنبش، پشت همین ذهنیت مردسالار و زیر سایه میرحسین موسوی، مقهور

گشته و بی قدر مانده است.

نهایتا اینکه زنان در جنبش سبز حضور دارند، مطالباتشان تا حدودی مطرح است اما برای تحقق مطالباتشان، باید رابطه ای جدی تر با جنبش داشته باشند و در برابر ذهنیت مردسالار نخبگان سیاسی، خصوصا در جبهه اپوزیسیون بایستند و در تغییر آن بکوشند و خواسته های ویژه خود را به هیچ وجه فراموش نکنند. از جهتی دیگر و جدا از مسئله جنبش سبز، فعالین زنان باید تلاش کنند که گفتمان زنان را حتی در همین شرایط کنونی و در جامعه امروز، رواج داده و حاکم سازند و به بهانه اینکه جنبش فعلی در اولویت است آنها را به تعویق نیندازند.

## در جنبش های اجتماعی، استراتژی ها چگونه شکل می گیرند؟

معیارهایی برای انتخاب استراتژی بهینه در جنبش زنان

کاوه مظفری

انتخاب الگویی متفاوت از الگوهای رایج، انتخاب ساده ای نیست. در جهانی که ساختارها یکریز در حال شکل دادن به پندار و کردار انسان ها هستند، تلاش برای برگزیدن مسیری دیگر، مانند شنا کردن خلاف جهت رودخانه است. چنین انتخابی اگر با معیارهای نظم موجود سنجیده شود، تصمیمی نابخردانه است و به اراده گرایی متهم می شود. نظم موجود چنین القاء می کند که برای پیشرفت تنها یک راه منطقی وجود دارد و هر راه دیگری بیهوده و زیان بار است. اما، آیا تنها محک برای تصمیم گیری بخردانه، معیارهای نظم موجود است؟ در جنبش های اجتماعی از آن رو که برخلاف جریان غالب حرکت می کنند، این پرسش همواره مسئله ساز است. اینکه بر اساس کدام معیارها باید دست به عمل زد و چگونه می توان استراتژی صحیح را انتخاب کرد؟

اگرچه جنبش های اجتماعی به سان احزاب سیاسی یا سازمان های رسمی، از برنامه و استراتژی واحدی تبعیت نمی کنند، اما این جنبش ها نیز برخوردار از استراتژی خاص خود هستند. تکرار درونی و روابط شبکه ای جنبش های اجتماعی سبب می شود که به طور همزمان برنامه های مختلفی توسط کنشگران شان پیگیری شود، و در نتیجه یک استراتژی شسته و رفته ای بر کلیت آنها حاکم نباشد. با این وجود، برآیند برنامه ها - با توجه به دستاوردها و همچنین اجماعی که میان کنشگران ایجاد می شود - می تواند مسیر استراتژیک جنبش ها را علامت گذاری کند. به عبارت دیگر، شکل گیری استراتژی در جنبش های اجتماعی، فرایندی جمعی و عملگرایانه است.

علاوه بر شکل شبکه ای و متکثر جنبش های اجتماعی، محتوا و هویت آنها نیز در نحوه ایجاد استراتژی خاص جنبش ها نقش دارد. محتوا و آرمان جنبش های اجتماعی عموماً در نقد وضع موجود است. کنشگران جنبش ها، خواهان تغییر مناسبات جاری هستند و هویتی جدید را ترویج می کنند. در واقع، ارزش هایی متفاوت با ارزش های مسلط را دنبال می کنند. در نتیجه، معیارها و ملاک های جنبش های اجتماعی نیز با قواعد و شاخص های نظم مستقر تفاوت دارد. به همین جهت، کنشگران جنبش های اجتماعی در میدان عمل صرفاً بر مبنای معیارهای رایج دست به انتخاب نمی زنند، بلکه معیارها و ملاک های دیگری نیز در شکل دادن به کردار و پندار آنها تاثیر دارد.

به عبارتی، کنشگران جنبش های اجتماعی در جریان انتخاب شیوه های عمل با دو مجموعه از معیارها سر و کار دارند؛ مجموعه نخست، معیارهای نظم مستقر است که با منطق هزینه و فایده، راهکارهایی در چارچوب وضع موجود طرح می کند. و در مقابل، مجموعه دوم شامل معیارهایی فراتر از ظرفیت های وضع موجود است که با منطق ابزاری و هزینه و فایده همخوانی ندارد، بلکه به ارزش

ها و آرمان ها توجه می کنند. در واقع، این دو مجموعه از معیارها، از یک سو به محافظه کاری (بقاء) و از سوی دیگر به آرمان گرایی (فدا) گرایش دارند. اما در جهان واقعی، این معیارها کاملاً از هم جدا نیستند و بعضاً با یکدیگر همپوشانی دارند. به عبارتی، فعل و انفعالات جهان واقعی معیارهای این دو مجموعه را با هم ترکیب می کند، و یک مجموعه تلفیقی از معیارهای عمل به وجود می آورد. جنبش های اجتماعی در جزیره هایی دور از جهان واقعی سیر نمی کنند، بلکه عرصه ی عمل آنها همان قلمرو نظم موجود است. در نتیجه کنشگران جنبش ها، هم نیازمند محاسبه هزینه و فایده هستند و هم تلاش می کنند تا هویت و ارزش های خود را پیگیری کنند. چنین وضعیتی موجب می شود که معیارهایی چندگانه در شکل گیری استراتژی جنبش ها موثر باشند. طوری که تکیه بر یک معیار، دیگر به تنهایی نمی تواند راهگشای مناسبی برای دستیابی به استراتژی موفق باشد، چراکه مجموعه ی پیچیده ای از عوامل هستند که عاقبت برنامه ای بلندمدت را مشخص می کنند. در نتیجه برای تدوین یک استراتژی مطلوب و بهینه، لازم است تا به مجموعه ای از ملاک ها، عوامل و معیارها توجه شود.

حال، سوال اینجاست؛ معیارهای تدوین استراتژی در جنبش های اجتماعی کدام ها هستند؟ در این یادداشت سعی می شود به اتکاء تجارب مبارزاتی زنان ایرانی در سال های اخیر، عوامل و ملاک های تاثیرگذار در شکل گیری استراتژی جنبش های اجتماعی بررسی شود.

## از آرمان های کلان تا اهداف مشخص

آیا هدف یک جنبش اجتماعی باید بر اساس ریشه ای ترین مسئله اش تعیین شود؟ یا مطالبه ای که بیشترین طرفدار را در میان ذی نفعان دارد، همان هدف جنبش است؟ اساساً چه تفاوتی میان آرمان یک جنبش، با اهداف مشخص آن وجود دارد؟ چگونگی پاسخگویی به این سوالات، موضوع مناقشه انگیزی است که ذهن بسیاری از کنشگران جنبش های اجتماعی را به خود مشغول داشته، و همچنین موجب تفاوت ها شده است.

در میان فعالان جنبش زنان نیز برای تعیین هدف این جنبش، همواره مجادلات دنباله داری وجود داشته است. برخی «ارتقاء مشارکت سیاسی زنان» را هدف اصلی خود می دانند، برخی بر «تغییرات فرهنگی» اصرار دارند، عده ای بر مسئله «اشتغال و استقلال اقتصادی زنان» تاکید دارند، گروهی «حق انتخاب آزادانه پوشش» را مطرح می کنند، و جمعی نیز بر «تغییر قوانین تبعیض آمیز» متمرکز هستند. البته هستند افرادی که همه موارد پیشین را جزئی دانسته و شعار رفع کلیه تبعیض ها را سر می دهند.

برای اینکه بتوان محدوده ی بحث را مشخص تر کرد، لازم است تا افراد دسته ی آخر را از دیگران متمایز کنیم. آنها بیش از آنکه در جستجوی یک برنامه قابل اجرا باشند، شعارهایی را تکرار می کنند

که تنها اگر معجزه رخ دهد، یک شبه محقق خواهند شد. در واقع، برای آنها تفاوتی میان آرمان ها و اهداف وجود ندارد. آنها انتظار دارند که هر آنچه آرزو می کنند، تنها با خواندن جادویی، واقعی شود. اما مسئله اینجاست؛ برای طراحی یک استراتژی واقع بینانه، لازم است که آرمان نهایی متناسب با امکانات و شرایط موجود، مرحله بندی و عملیاتی شود. نمی توان صرفاً با تکرار شعارها، امیدوار بود که روزی جامعه ای آرمانی داشته باشیم. ضروری است تا مسیر تحقق آرمان مان را پله به پله، با اهداف مشخص، علامت گذاری کنیم.

پیش از آنکه استدلال های لفظی، اشتباه استراتژیک رویکرد آرمانی محض را بر ملا کند؛ این شرایط واقعی مبارزات اجتماعی است که موجب می شود آنها یا تغییر مشی داده، یا از عرصه عمل اجتماعی دور شوند. در میان فعالان جنبش زنان نیز، آن دسته از افرادی که صرفاً بر آرمان های کلان و رویایی تاکید داشتند و عارفانه انتظار می کشیدند تا روزی معجزه ای رخ دهد، به تدریج در سال های گذشته از متن مبارزات جنبش زنان فاصله گرفتند و به حاشیه های آن رانده شدند. در این میان، ماندند آنهایی که تلاش کردند تا آرمان های خود را در چارچوب ظرفیت های موجود و شرایط واقعی، عملیاتی کنند. اما این شرایط واقعی که اهداف و آرمان ها را محدود می کنند، شامل چه عواملی هستند؟

### ریشه های مناسبات یا انتظارات زنان

با رویکردی جامعه - محور می توان ادعا کرد که مناسبات اجتماعی، در برگیرنده ی عوامل زمینه ای شکل گیری اهداف یک جنبش اجتماعی است. اگر به جنبش زنان، و به تبع آن به تبعیض علیه زنان در جامعه باز گردیم، مناسبات اجتماعی، از یک سو شامل «علل و ریشه های ساختاری تبعیض» است، و از سوی دیگر شامل «شناخت و احساس زنان نسبت به پیامدهای تبعیض». در واقع، از یک سو، مطالعه ساختارهای اجتماعی به ما نشان می دهد که به عنوان مثال، تبعیض علیه زنان از کجا ریشه گرفته و علت اصلی آن چیست، و از سوی دیگر، سنجش افکار و نگرش های زنان به ما می آموزد که خود زنان چه برداشتی از این تبعیض ها دارند، و کدام موارد را مهمتر ارزیابی می کنند. بدین ترتیب، کنشگران جنبش زنان هم با فهرستی از علت ها و ریشه های تبعیض علیه زنان مواجه هستند، هم با فهرستی از انتظارات و اولویت های زنان.

یک انتخاب آرمانی، آن است که موضوعی را که در صدر فهرست علل و ریشه ها قرار دارد، به عنوان «هدف» اصلی و استراتژیک جنبش انتخاب کنیم. چراکه اگر ریشه مشکلات خشکانده شود، پیامدهای آن نیز مرتفع می گردد. اما مسئله اینجاست که ممکن است این انتخاب ما در تعارض با اولیوی باشد که مورد تاکید و شناخت خود زنان است. بدین ترتیب، اگر بخواهیم بر مبنای این انتخاب آرمانی به فعالیت بپردازیم، احتمال همگرایی توده ی زنان با جنبش اجتماعی کم خواهد شد.

به همین جهت، ضرورت دارد تا به نیازهای فوری و اولویت های ملموس مدنظر خود زنان نیز توجه کنیم. چه بسا انتظارات زنان همراستا و در امتداد همان ریشه ها و علت های اصلی تبعیض باشد. اما کشف و درک این همراستایی، نیازمند تعامل و تجربه‌ی مشترک با زنان در بطن جامعه است. با نگاهی به تجارب برخی از گروه های جنبش زنان، می توان به عوارض بی توجهی به ریشه های تبعیض و همچنین نیازهای زنان، در انتخاب هدف استراتژیک جنبش پی برد. زمانی که برخی زنان فعال در جریان های سیاسی، «ارتقاء سطح مشارکت سیاسی زنان» را به عنوان موضوع اصلی فعالیت های خود انتخاب کردند، به این نکته توجه نداشتند که این موضوع نه با نیازهای ملموس زنان ارتباط دارد، و نه با ریشه ها و علل تبعیض علیه آنها. اگرچه ممکن است دستاورد ارتقاء مشارکت سیاسی زنان این باشد که در آینده به تغییراتی در حوزه های دیگر منجر شود، اما چنین چشم اندازی نمی تواند در ارتباط با نیازها و خواسته های ملموس و اورژانسی جامعه زنان قرار گیرد. نتیجه این شد که موضوع ارتقاء مشارکت سیاسی زنان نتوانست به مطالبه فراگیری تبدیل شود، و به تدریج نیز در گفتمان گروه های سیاسی زنان کمرنگ شد.

### ظرفیت های بیرونی و توانمندی های درونی

اگرچه شناسایی علل ساختاری و انتظارات ذی نفعان برای تعیین هدف یک جنبش لازم است، اما برای یک انتخاب استراتژیک، شرط کافی نیست. عوامل دیگری نیز در این انتخاب سهم دارند. ممکن است بر اساس تحلیل ریشه های تبعیض و همچنین نیازهای ملموس جامعه زنان، موضوعی مشترک شناسایی شود که فراگیری و اولویت بالایی نیز داشته باشد، اما نظام سیاسی جامعه پذیرنده آن نباشد. در واقع، تهدیدهای سیاسی (از قبیل سرکوب و کنترل) مانع از طرح برخی موضوعات گردد. و یا در وضعیتی معکوس، فرصت هایی فراهم باشد که بتوان برخی موضوعات حساس را مطرح نمود. به عبارتی، علاوه بر مناسبات اجتماعی (یعنی ریشه های تبعیض و انتظارات زنان) آرایش سیاسی جامعه نیز در محدود ساختن هدف استراتژیک یک جنبش اجتماعی نقش دارد. در واقع، ساختار سیاسی یک جامعه تعیین می کند که از یک جهت چه فرصت هایی برای عمل اعتراضی وجود دارد، و در جهت مقابل چه تهدیدهایی پیش روی اقدامات جمعی است. در این وضعیت نقش «عوامل درونی جنبش» است که می تواند در تناسب با ساخت فرصت های سیاسی، مشخص کننده موضوع و هدف استراتژیک باشد. به عبارت دیگر فرصت ها و تهدیدهای سیاسی در موازنه با قوای داخلی یک جنبش معنا پیدا می کند. هر قدر ظرفیت ها و توانمندی های درونی یک جنبش بیشتر باشد، امکان بهره برداری از فرصت ها نیز بیشتر خواهد شد، بعلاوه اینکه تحمل و مقاومتش در برابر تهدیدها نیز افزایش می یابد. و بالعکس، هر قدر امکانات و قوای درونی یک جنبش ضعیف تر باشد، امکان استفاده از فرصت ها کمتر می شود، و آسیب پذیری نسبت به

تهدیدها افزایش پیدا می کند. در واقع عامل دیگری که در محدود ساختن هدف استراتژیک یک جنبش تاثیر دارد، امکانات و توانایی های درونی آن است. مرور تجربیات جنبش زنان در سال های گذشته، مثال های مناسبی برای فهم رابطه میان ساخت فرصت های سیاسی و توانمندی های درونی جنبش دارد. به عنوان مثال چندین مرتبه پیش آمده که گشایش فضای سیاسی در دوره رقابت های انتخاباتی، این فرصت را برای گروه های مختلف جنبش زنان فراهم ساخته تا امکان طرح مطالباتی را پیدا کنند که پیش از آن به دلیل محدودیت ها، میسر نبود. جدی ترین مورد آن بر می گردد به خردادماه سال ۱۳۸۴ که زنان توانستند بحث تغییر قوانین تبعیض آمیز در چارچوب قانونی اساسی را عمومی سازند. اما در جهت مخالف، شرایطی نیز وجود داشته که انسداد فضای سیاسی و بالا رفتن هزینه ها مانع از طرح بعضی مسائل گشته است. در واقع به دلیل افزایش هزینه های عمل اعتراضی، جنبش زنان از آن مقدار پتانسیل درونی برخوردار نبوده که بتواند نسبت به برخی مسائل موضع گیری «تاثیرگذاری» داشته باشد. به عنوان نمونه می توان به مسئله «گشت ارشاد» و طرح مطالبه «حق انتخاب پوشش» اشاره کرد که نتوانست در میان فعالان جنبش زنان اجماعی ایجاد کند.

### فصل مشترک عوامل و شرایط

با توجه به شرایطی که در بالا بررسی شد، می توان به چهار عامل اصلی در تعیین هدف استراتژیک یک جنبش اجتماعی اشاره نمود؛ ۱- علت های ساختاری، ۲- انتظارات ملموس ذی نفعان، ۳- ساخت فرصت های سیاسی، و ۴- توانایی و امکانات کنشگران جنبش. در واقع فصل مشترک این چهار عامل است که هدف استراتژیک یک جنبش اجتماعی را مشخص می کند. مسلماً این فصل مشترک، نه ریشه ای ترین موضوع را در بر می گیرد، نه اولویت دارترین مسئله ذی نفعان را و نه مترادف با آرمان های کنشگران است. با این وجود در چارچوب شرایط موجود امکان پیشروی بیشتری را فراهم می سازد. در واقع در انتخاب این فصل مشترک، هم باید به عمیق بودن موضوع توجه داشت، و هم سطح فراگیری آن؛ هم باید اخبار هوشناسی سیاسی را دنبال کرد، و هم پیگیر توانمندی های اعضا و داوطلبان بود. در یک کلام انتخاب هدف استراتژیک یک جنبش، انتخابی «چند جانبه» است. البته این انتخاب برای هر جنبش اجتماعی، متناسب با موقعیت ذی نفعانش ابعاد گسترده تری نیز دارد. به طور خاص برای کنشگران جنبش زنان، با توجه به اینکه جامعه زنان ایرانی علاوه بر سلسله مراتب تبعیض جنسیتی، همزمان در موقعیت های دیگری نیز قرار دارند، شرایط باز هم پیچیده تر می شود. به عبارت دیگر تنوع و گوناگونی جایگاه زنان در جامعه سبب می شود که هر قشر یا طبقه ای از آنها، به نیازهای خاصی توجه داشته باشد.

با این همه پیچیدگی، چگونه می توان انتخابی قابل قبول داشت؟ در واقع چطور می توان مطمئن شد که به تمامی شرایط و عوامل دخیل در تعیین «هدف مشخص» جنبش توجه شده است؟ چندان قابل باور نیست که یک نفر مدعی شود به تمامی ابعاد و شرایط اشراف دارد و بر این اساس می تواند هدف نهایی یک جنبش را مشخص کند. اساساً ماهیت متکثر جنبش های اجتماعی، مانع از شکل گیری یک انتخاب قطعی و نهایی است. انتخاب هدف استراتژیک یک جنبش، بیش از آنکه انتخابی اثباتی باشد، فرایندی تجربی و اجماعی است. در واقع، کنشگران جنبش های اجتماعی از خلال تجربیات مبارزاتی و همچنین تعامل و گفتگو با یکدیگر است که به تدریج بر سر یک هدف مشخص، به اجماع می رسند. البته این اجماع نه همیشه ممکن است، و نه در صورت امکان مانع از تفاسیر و قرائت های مختلف می شود.

## وسایلی در امتداد اهداف

پس از مشخص شدن هدف استراتژیک یک جنبش، نوبت آن می رسد که مسیر دستیابی به هدف نیز ترسیم گردد. اینکه چگونه و با استفاده از چه تاکتیک هایی می توان برای تحقق هدف جنبش گام برداشت. در این رابطه مسئله ای که کنشگران جنبش ها را به خود مشغول می کند، این است که چگونه می توان وسایلی متناسب با هدف انتخاب کرد. فعالان مدنی مدعی هستند که برای آنها میان اهداف و وسایل فاصله ای وجود ندارد. وسایل در امتداد اهداف هستند، و در جریان عمل، ارزش ها و هویت جنبش را تقویت می کنند. به عبارت دیگر، راه رسیدن به هدف برای کنشگران اجتماعی، خود بخشی از هدف است. آنها با این شعار فرصت طلبانه مخالف هستند که «هدف، وسیله را توجیه می کند».

فعالان مدنی، تاکید دارند که نمی توان به بهانه تحقق هدف، از هر وسیله ای استفاده کرد. وسایل باید همراستا با اهداف باشند. وسایلی که برخلاف ارزش های جنبش باشند، نمی توانند به تحقق ارزش های آن جنبش منجر شوند. به عنوان مثال، اگر ما خواهان جامعه ای عاری از خشونت هستیم، نمی توانیم از ابزاری خشونت آمیز برای رسیدن به چنین جامعه ای استفاده کنیم. از این رو کنشگران جنبش های اجتماعی همواره در جستجوی راه هایی هستند که همزمان بتوانند اهداف و ارزش هایشان را در طول مبارزه و زندگی روزمره شان بازتولید کنند. اما کدام ابزارها، چنین توانایی ای دارند؟ چه روش هایی را می توان برگزید که در امتداد هدف باشند، نه جدای از آن؟

روشی می تواند هدف یک جنبش را در مسیر حرکت آن محقق سازد که بر مشارکت شهروندان متکی باشد. به عبارت دیگر، ابزاری می تواند همسو با اهداف باشد که بر مبنای مشارکت همگان طراحی شود. همانگونه که برای انتخاب هدف، گفتگو و اجماع لازم است؛ برای تحقق آن نیز دخالت و مشارکت ضرورت دارد. این ادعا که کنشگرانی حرفه ای، می توانند به نیابت یا نمایندگی از جانب



عموم، حقوق آنها را محقق سازند، یادآور خاطرات خوشایندی نیست. ایجاد یک تغییر اجتماعی، نیازمند مشارکت اجتماعی است. به همین دلیل است که مسیر حرکت جنبش های اجتماعی، مسیری از پائین است، و کنشگران جنبش های اجتماعی همواره در جستجوی راه هایی هستند که دربرگیرنده بیشترین سطح مشارکت و دخالت شهروندان باشد.

در این خصوص، می توان به روش «ارتباط چهره به چهره برای جمع آوری امضاء» اشاره کرد که توسط داوطلبان «کارزار یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان» مورد استفاده قرار می گیرد. ویژگی اصلی روش ارتباط چهره به چهره در این است که مسیر تغییر قوانین از خلال مشارکت و دخالت شهروندان می گذرد. به عبارت دیگر فرایند دستیابی به هدف جنبش، روشی مشارکتی است. هر امضاء نشانه ای از تأیید قانون برابر، توسط شهروندان است. برای کنشگران این کارزار اجماع میان شهروندان برای تغییر قوانین، مقدم است بر تغییر متن قانون. آنها معتقدند اگر قوانین از پائین تغییر کند، پایدار خواهد ماند. به همین دلیل مسیر دشوار جمع آوری یک میلیون امضاء در فضای بسته موجود را برگزیده اند.

### هزینه های تحمیلی و انتخابی

موضوع دیگری که در ارتباط با انتخاب وسایل و روش ها در جنبش های اجتماعی مورد توجه قرار می گیرد رابطه میان هزینه و ارزش است. منظور از این رابطه، متفاوت است با معادله بازاری «هزینه - فایده». همانطور که پیشتر گفته شد، منطق هزینه و فایده، تنها معیار برای انتخاب شیوه عمل در جنبش های اجتماعی نیست. در عملکرد جنبش های اجتماعی، هویت و ارزش های کنشگران نیز نقش دارد. در واقع کنشگران هزینه عملکرد خود را لزوماً متناسب با فایده و نفع شخصی نمی سنجند، بلکه بیش از آن به ارزش ها و هویت جمعی بها می دهند. بدین ترتیب برای آنها هزینه لزوماً در تقابل با فایده قرار ندارد، بلکه ممکن است هزینه عمل آنها منطبق بر ارزش ها و هویت شان باشد. به عبارت دیگر از نظر آنها هزینه هایی که برای تحقق اهداف پرداخت می شود، ارزنده و هویت ساز است.

شنا کردن بر خلاف جریان اصلی رودخانه، مسلماً مشکلاتی در بر دارد. حتی در یک کشور دموکراتیک نیز نمی توان بدون پرداخت هزینه، روندهای نامناسب را تغییر داد. چراکه روندهای موجود به نفع کسانی است که به راحتی حاضر به تغییر آن و فراموش کردن منفعت هایشان نیستند. بدین ترتیب نمی توان ادعا کرد که راهی «بی هزینه» برای تغییر اجتماعی وجود دارد. اما این هزینه آن طور که منطق بازار می گوید در تضاد با فواید شخصی نیست، بلکه به روایتی پرداخت هزینه، خود بخشی از راه حل است. البته، منظور این نیست که کنشگران جنبش های اجتماعی مشتاق پرداخت هزینه هستند. آنها همان طور که برای ارزش و هویت شان اهمیت قائل هستند، به بقاء و تداوم حرکت

شان نیز توجه دارند. آنها ممکن است برخی هزینه ها را برای تغییر اجتماعی انتخاب کنند، اما هزینه های غیر انسانی همچون زندان و شکنجه بر آنها تحمیل می شود.

همان گونه که در ابتدای یادداشت بحث شد، معیار عمل جنبش های اجتماعی ترکیبی است از منطق ابزاری و ارزش های آرمانخواهانه. بدین سبب کنشگران جنبش ها در جریان عمل تلاش می کنند تا وسایلی را برگزینند که هم متناسب با هویت شان باشد و هم مانع از تداوم فعالیت شان نشود. آنها هم به هزینه های که متحمل می شوند، افتخار می کنند، هم تلاش می کنند تا توان خود را افزایش دهند، و هم سعی می کنند تا از پرداخت هزینه های غیر انسانی اجتناب کنند. در واقع این ساخت ناعادلانه قدرت است که هزینه هایی غیر انسانی را بر آنها تحمیل می کند، لذا تدبیر کنشگران جنبش ها بر این است که از رویارویی مستقیم با قدرت دوری گیرند. بدین ترتیب، از ابزار و وسایلی استفاده می کنند که ضمن تحقق اهدافشان، احتمال پرداخت هزینه را کاهش دهد.

سناریوهای ممکن

عموماً مناقشات و اختلافات میان گروه ها و کنشگران یک جنبش اجتماعی، در نتیجه ی تحلیل و تفسیر متفاوت آنها از شرایط، عوامل و معیارهای عمل شکل می گیرد. به عبارت دیگر کنشگران جنبش های اجتماعی به دلیل تحلیل های متفاوتی که از شرایط دارند، و همچنین اهداف و ابزاری که انتخاب می کنند، جناح های مختلف یک جنبش اجتماعی را شکل می دهند. درواقع هر کدام از آنها بر عوامل و معیارهای خاصی تاکید دارند. بدین ترتیب سناریوهای مختلفی به عنوان استراتژی یک جنبش مطرح می شود. در جریان عمل است که این سناریوها محک می خورند، و اگر بتوانند میان کنشگران اجماعی ایجاد کنند، به همگرایی و ائتلاف منجر می شوند.

در جنبش زنان نیز می توان شاهد چنین روندی بود. کنشگران این جنبش نیز در گروه ها و ائتلاف های مختلف، هر کدام سناریوی خاصی را به عنوان استراتژی جنبش مطرح می کنند. تا پیش از انتخابات ۱۳۸۸، عمدتاً سه جریان اصلی در جنبش زنان فعال بودند؛ ۱- کارزار جمع آوری یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز، ۲- گروه میدان زنان با شعار نه به تمام مظاهر نوبنیادگرایی، و ۳- زنان اصلاح طلب با هدف ارتقاء مشارکت سیاسی زنان.

اما با وقوع رخدادهای سیاسی و اجتماعی پس از انتخابات، بسیاری از معادلات در جنبش های اجتماعی، از جمله جنبش زنان تغییر کرد. از یک سو تمامیت خواهی قدرت حاکم افزایش پیدا کرد و نیروی خشن نظامی وارد مناسبات سیاسی شد، و از سوی دیگر جنبش اعتراضی سبز، روحیه تحولگرایی جدیدی در جامعه رواج داد. مجموع این شرایط سبب شد که دیگر نتوان با ملاک ها و طیف بندی های گذشته، ساختار و روابط جنبش های اجتماعی از پیش موجود، و در اینجا جنبش زنان، را تحلیل نمود.

پس از رخدادهای سیاسی سال گذشته، طیف ها و دسته بندی های جدیدی در جنبش زنان بر اساس تحلیل های متفاوتی که از شرایط دارند، در حال شکل گرفتن است. البته این طیف ها هنوز

جنبینی هستند و بیشتر تلاش می کنند تا تحلیل و گفتمان جدیدشان را متناسب با شرایط موجود ترویج دهند. به همین خاطر نمی توان با قطعیت از تداوم آنها در آینده صحبت کرد، اما زمینه هایی فراهم شده که می تواند جناح های آینده جنبش زنان را آرایش دهد. بر این اساس، می توان به سه سناریوی تحلیلی اشاره کرد که بیشتر مورد توجه بوده است:

### سناریوی اول؛ ارتقای سطح مطالبات

پس از اوج گرفتن و گسترده شدن مطالبات عمومی در جریان اعتراضات سال گذشته، برخی از فعالان جنبش زنان به این سمت گرایش پیدا کردند که باید سطح خواسته ها و اهداف جنبش زنان را نیز افزایش داد. آنها استدلال می کردند حال که مردم به خیابان ها آمده اند و شعارهایی سر می دهند که سابقه نداشته و تغییراتی ساختاری را مطالبه می کنند، بنابراین ضرورت دارد تا کنشگران جنبش زنان نیز سطح مطالبات خود را نسبت به گذشته افزایش دهند تا از قافله عقب نمانند. آنها بر این نظر بودند که وقتی دختران و زنان در اعتراضات خیابانی حضور فعال دارند و هزینه های بسیاری نیز متحمل می شوند، دیگر نمی توان به خواسته های گذشته اکتفاء کرد و باید خواسته هایی جدی تر را مطرح ساخت. به گفته آنها، وقتی زنان در خیابان کتک می خورند و بازداشت می شوند، دیگر نمی توان در مورد حق طلاق با آنها صحبت کرد، بلکه جای آن دارد تا موضوعاتی سیاسی تر مانند بحث آزادی پوشش مطرح شود. اظهار می کردند که از این پس درخواست حقوق برابر از قدرتی که مشروعیت ندارد، میان مردم مقبولیت ندارد. بنابراین، باید به سمت مطالبات و خواسته های سیاسی تری حرکت کرد.

البته، جالب توجه است که بیشتر کنشگرانی که چنین نظراتی را طرح می کردند، فاصله قابل توجهی با میدان مبارزه داشتند. به طور نمونه، می توان به بیانیه پنج ماده ای اشاره کرد، که عمدتاً توسط فعالانی در خارج از کشور امضاء شده بود. آنها در دومین ماده این بیانیه، خواستار «لغو حجاب اجباری و برقراری آزادی پوشش، و آزادی انتخاب گرایش جنسی» شده بودند. اگرچه، در روزهایی که این بیانیه مطرح شد، توانست در سطح رسانه ای، جنجالی راه بیاندازد، اما در عمل نمود چندانی پیدا نکرد. به عبارت دیگر، چنین رویکردی توانست به «سازماندهی و عملیاتی شدن» منجر شود. با این وجود هنوز هم این نظر که باید سطح مطالبات جنبش افزایش یابد، در برخی محافل مطرح می شود؛ اما مشخص نیست در آینده چقدر احتمال دارد که چنین سناریویی به واقعیت بدل شود.

### سناریوی دوم؛ پیوند با جنبش سبز

با منطقی مشابه، اما با گرایش سیاسی متفاوتی، جمعی از فعالان جنبش زنان هستند که همراهی

با جنبش سبز را به عنوان استراتژی پیروز مطرح می کنند. مبنای حرف آنها این است که جنبش سبز در آینده به یک نیروی سیاسی اثرگذار تبدیل می شود و سرنوشت جامعه را رقم خواهد زد، لذا ضرورت دارد که برای تاثیرگذاری این جنبش بر وضعیت زنان، با آن همراه شویم. در واقع، آنها معتقد هستند که باید از مواضع کلی این جنبش - البته با قرائت نیروهای اصلاح طلب - حمایت کرد، و همزمان تلاش کرد تا گفتمان برابری خواهی جنسیتی را میان رهبران و سپس کنشگران آن رواج داد. تحلیل شان این است که شرایط سیاسی فعلی، تمامی معادلات قبلی را بر هم زده و بنابراین نمی توان به حرکت های گذشته ادامه داد، لذا ضرورت دارد تا همگرایی جدیدی تحت لوای جنبش سبز شکل گیرد.

این گرایش عموماً در میان برخی از فعالان جنبش زنان رواج دارد که سابقه فعالیت های سیاسی داشتند. به طور نمونه، می توان به زنان ملی - مذهبی اشاره کرد که در این رابطه تاکنون دو گردهمایی با حضور زهرا رهنورد برگزار کرده اند. در این دو گردهمایی، تلاش اصلی شان بر این بوده تا مطالبات زنان را با خواسته های سیاسی گره بزنند و بدین ترتیب حساسیت و آگاهی عمومی را نسبت به تبعیض ها علیه زنان افزایش دهند. با این وجود، تلاش آنها تاکنون محدود به سطح نخبگان بوده و عموماً در راس جنبش سبز مشغول لابی و مذاکره هستند. با توجه به اینکه، نام «اتلاف سبز زنان» را بر خود نهاده اند، باید دید که در آینده چقدر گسترش پیدا می کنند، و چه برنامه هایی را عملی خواهند ساخت؟

### سناریوی سوم: تداوم برنامه ها با تغییر تاکتیک ها

متفاوت از دو گرایش قبلی که بیشتر متاثر از نگاهی سیاسی بودند، گروهی دیگر از فعالان جنبش زنان با تاکید بر استقلال فعالیت ها، معتقدند که باید شبکه اجتماعی جنبش زنان را مجدداً احیاء نمود. به اعتقاد آنها، با اینکه فضای سیاسی تغییر کرده، اما مطالبات بر حق زنان ایرانی همچنان بی پاسخ مانده است. اگرچه در سطح سیاسی، شعارهای کلانی مطرح می شود، اما هنوز بسیاری از سیاستمداران حاضر نیستند به عنوان نمونه در برابر «چندهمسری» موضعگیری شفاف کنند. در واقع، مدافعان این گرایش، معتقدند که جنبش زنان مشروعیت فعالیت هایش را از مطالبات برابری خواهانه به دست می آورد. مهم نیست که قدرت حاکم مشروعیت دارد یا خیر، بلکه مسئله این است که فعالان جنبش مطالبات مشروعی را پیگیری می کنند. بنابراین حتی اگر قدرت حاکم مشروع نباشد، باز دلیل نمی شود که زنان دست از مطالبات خود بردارند. به عبارت دیگر، نقطه عزیمت این دسته از فعالان، نه ساخت فرصت های سیاسی، بلکه مطالبات زنان است. نمونه بارز این گروه از فعالان جنبش را می توان در تداوم کارزار یک میلیون امضاء جستجو کرد. کنشگران این کارزار همچنان بر ادامه ی فعالیت خود اصرار دارند و معتقدند که جنبش زنان زمانی

می تواند قدرتمند باشد که به پشتوانه تجارب گذشته اش تکیه کند. به نظر آنها، نمی توان به بهانه‌ی تغییر فضای سیاسی، تمامی دستاوردهای گذشته را فراموش کرد، و سعی کرد که از ابتدا برنامه ای جدید طراحی نمود.

استدلال اصلی این دسته از فعالان بر این است که تغییرات فضای سیاسی، به دلیل آنکه ربطی به اهداف و مطالبات جنبش زنان نداشته، نمی بایست منجر به تغییر استراتژی شود؛ با این حال، به دلیل تغییر ساختار فرصت ها و تهدیدهای سیاسی، و همچنین افزایش ظرفیت جامعه مدنی در نتیجه ظهور کنشگرانی جدید، ضرورت دارد که «تاکتیک» های جدیدی برای ادامه مسیر مورد استفاده قرار گیرد. به طور نمونه، می توان به طرح تدوین «قوانین جایگزین» در حوزه زنان اشاره کرد. رویکردی ایجابی که ادامه منطقی اعتراض به قوانین تبعیض آمیز است. باید دید در آینده، با توجه به تلاطمات سیاسی، چقدر احتمال دارد که این گرایش به دستاوردهای قابل قبولی نائل شود.

## طوفان سبز و بیرق های بنفش

### روایت زنانه ی یک خیزش

#### نفیسه آزاد

«ما بهت زده مردم را نگاه می کردیم، انگار طوفانی سبز به پا شده بود، باورمان نمی شد این همان میدان هفت تیری است که سه سال پیش، پلیس زنانی را که برای حقوقشان آمده بودند کتک زد و دستگیر کرد، آن روز احساس تنهایی کردیم»\*

۲۲ خرداد را زنان پنج سال پیش به نام خود رقم زدند، وقتی روبه روی دانشگاه تهران جمع شدند و از رئیس جمهور آینده حقوق خود را طلب کردند. چهار سال بعد، ۲۲ خرداد را مردمانی رقم زدند که آنها هم حق شان را می خواستند: «حق انتخاب».

خیابان های تهران و شهرهای دیگر پر شد از مردمانی که فکر کرده بودند به تغییر رای داده اند، سبز شد رنگ تغییر، هیچ کس توان پیش بینی آنچه بعدها اتفاق افتاده بود را نداشت. هر روز ده ها خبر ریز و درشت که در شرایط قبلی هر کدام برای خوراک چندین روز رسانه ها کافی بودند، کشتار، دستگیری، تهدید، برنامه سازی و هزاران اتفاق ریز و درشت دیگر مردم را در سرنوشتی واحد به هم نزدیک و نزدیک تر می کرد.

اما زنان کجا بودند، مبدعان پیشین ۲۲ خرداد، مبدعان پیشین تجمعات قانونی برای رسیدن به حقوق، حقوقی که کم کم شکل آرزو به خود می گرفت: «ما هم مثل هزاران نفر از مردم دیگر در خیابان بودیم، گاهی به تصادف همدیگر را می دیدیم، با هم همراه می-شدیم، گاهی هم دستی تکان می دادیم و می گذشتیم».

سرنوشت زنان نیز از دیگر مردم جدا نبود، برای اولین بار زنان به چشم آمده بودند، حکومتی که سی سال تمام سعی کرده بود چهره ای خاص و دست کاری شده از زنان به نمایش بگذارد، ناگهان با موجی از زنان روبرو شد که این بار بی هیچ دعوتی به خیابان ها آمده بودند، سی سال سعی در تفکیک جنسیتی، نتیجه اش شده بود سه میلیون زن و مردی که شانه به شانه هم در خیابان سرنوشت مشترکشان را رقم می زدند، سی سال سعی برای یکسان سازی و ساختن نماد قدرت از چادر، شده بود زنانی که با همه ی تفاوت ها در کنار هم و به حمایت از هم در خیابان به راه افتاده بودند، به چشم آمدن زنان، انگار فریاد فروخورده ای بود از جنسی حذف شده، سرکوب شده، از جسارتی پنهان شده، زنان حتی نماز را هم در کنار مردان خواندند، حرکتی نمادین از مردمانی که قرائت های خاص دینی را نیز به چالش کشیدند. توهم جنسیتی ساخته شده در هزاران حرکت ریز و درشت دیگر در تجربه ای زیسته و در معرض چشم همگان ویران شد.

اما جز این ها، آیا زنان برای خواسته های مربوط به خودشان هم برنامه ای در خیابان داشتند؟

«راستش روزهای اول نه! همه چیز بدون برنامه پیش می رفت، مثل یک ماجرای عجیب که درگیرش بودیم، من خودم گاهی با زن ها در خیابان راجع به جنبش زنان و کمپین حرف می زدم، اما برنامه ی مشخصی نبود، یا اگر بود من اطلاعی نداشتم» اما زن بودن در ایران به این راحتی ها نیست، هزاران نشانه، قانون و طرح تو را دنبال می کند، لازم نیست فعال حقوق زنان باشی تا زن بودن موضوعی برای اعتراض شود: «اکثر زنانی که به نوعی در خیابان با آنها برخورد می کردم از تبعیضی که مربوط به جنسیت شان بود شاکی بودند، یکی از گشت ارشاد می گفت، یکی از سهمیه بندی جنسیتی و یکی از قانون طلاق و دیه و ارث» نمادسازی رسمی از تبعیض، زنان ایران را در یک چیز مشترک کرده بود: اعتراض!

خشونت پنهان شده ی رسمی و قانونی برای اولین بار بعد از سی سال عریان به خیابان آمد، سلاح ها نشانه رفتند و باتوم ها در هوا چرخیدند و زبان ها به تهدید و ناسزا باز شدند. سمبل جنبشی که خونش روی سنگفرش خیابان ها جاری بود و عکس او با چهره ی خندانش سهم زنان را در اعتراض کامل تر کرد: «شاید از تصادف تاریخی بود که نماد ندا کامل شد و یک زن در کشوری که خیابان هایش در کنترلی مردانه است، شد سمبل اعتراضی خیابانی، شاید هم نه! از حضور زیاد و شجاعت زن ها بود که این قرعه این بار به نام یکی از هم جنس هایشان افتاد.»

«مادران عزادار» شدند نماینده ی «مادری» اجتماعی شده ی مردمان ایران، «مادری» تعمیم یافته ای که از سال های دور در ایران از فرزندانش حمایت کرده بود، بر مرگ ناعادلانه شان گریسته بود و خود تبدیل به دژی برای مقاومت شده بود. مادران در بهشت زهرا برای فرزندان جوانشان، حصار ی انسانی ساختند و به هم پیوستند تا روح سوگوار خود را با بارقه ای از نجات بارور کنند. تجربه ای که شاید پیش از این در کمیته مادران کمپین یک میلیون امضا و مادران صلح آزمون خود را پس داده بود.

سرکوب و فشار بیش از اندازه، روی خود را این بار در ابعادی بسیار وسیع به فعالان حوزه ی زنان، همانند دیگر فعالان اجتماعی نشان داد. سرکوبی که از یک سو اندک جان باقی مانده از جامعه ی مدنی را می گرفت و از سوی دیگر بستر اجتماعی فعالیت های مسالمت آمیز را بیش از پیش آشفته می کرد: «

قبل از این ماجراها هم، فعالان زن، امنیت خاصی نداشتند و خود به خود در عرض چهار سال مدافع حقوق زنان بودن تبدیل به جرمی امنیتی شده بود، اما پس از انتخابات این شرایط از قبل هم بدتر شد، یعنی هیچ حساب و کتابی روی کار حکومت نبود» فضای اجتماعی عوض شده بود: «فکر می کنم این شعار مردم در تجمعات که می گفتند نترسید، نترسید ما همه با هم هستیم، تا حد زیادی درست بود، یعنی مردم به سرنوشت زندانی های سیاسی حساس شده بودند، ولی از یک طرف دیگر انبوه بازداشت و تهدید، جای کار بر روی کیس های خاص را تنگ می کرد» این فشارها در نهایت منجر به تغییراتی اساسی در دل جنبش زنان هم شد، مهاجرت اجباری یا خود خواسته، بالا رفتن

هزینه ی فعالیت ها برای زنان و مردانی که پیش از این کم هزینه ترین و مسالمت جویانه ترین روش را برای پیگیری خواسته هایشان پی گرفته بودند و تنگ شدن عرصه ی عمومی برای فعالیت هایی نظیر کمپین یک میلیون امضا که ارتباط مردمی را سرلوحه ی کار خود قرار داده بود و بی اعتمادی عمومی نسبت به اصلاح امور، از جمله مواردی بودند که فعالیت های زنان را تحت الشعاع خود قرار دادند:

هر روز می شنیدیم که یکی از ایران رفته، یک نفر دیگر از خانه اش آواره شده و احضارهای دست جمعی و تهدیدهای همیشگی هم که بود، اولش من فکر می کنم که خودمان را گم کرده بودیم، اما کم کم یکی یکی بچه ها موقعیت جدید رو شناختند و جرعه ی کار دوباره و متمرکز خورد.» این سال، یکی از مقاطع تاثیر گذار مهاجرت فعالان زن از ایران بود، موقعیتی که شاید سازمان دهی دوباره و پایه گذاری ارتباطی دیگری را می طلبد: «فکر می کنم این اتفاقات، داخلی ها را خارجی تر و خارجی ها را داخلی تر کرد، یعنی این همه آدم که از ایران رفتند، توانستند ایرانی های مقیم خارج از کشور رو بیشتر با فضا آشنا کنند، و ارتباطات هنوز داغی که داشتند باعث شد که فعالان داخل ایران هم ارتباط موثرتری با خارج نشین ها برقرار کنند.»

زنان، همانند همیشه ی زندگیشان، روی سخت ترین شرایط، مبارزه برای تجدید حیات را آغاز کردند، نیروی زاینده و نامیرای میل به تغییر باعث شد، گرد هم جمع شوند و از نقطه ی عزیمتی جدید شروع کنند: «نمی شود گفت که جنبشی با این وسعت، هیچ تاثیری بر جنبش زنان نداشته، نباید فقط تاثیرات منفی را دید، واقعیت این است که امروز با جامعه ای آگاه تر و حساس تر روبه-رویم، که زمینه ای مناسب تر در اختیارمان می گذارد، خوب این باشد در عوض سرکوب و هزینه ی بیشتر.» اما زمزمه هایی از دور و نزدیک شنیده می شد مبنی بر اینکه زنان نباید سهم خود را از جنبش جدا کنند، هرچند فعالیت های یک قرن زنان در ایران، اهمیت مسئله ی آنها را تا بالاترین سطوح سیاسی کشانده بود ولی هنوز هم بودند کسانی که مژده تغییرات اساسی را به جای مبارزه ی روزانه برای حقوق برابر می دادند: «این بلایی بوده که خیلی وقت ها سر زنان آمده، موقع جنگ در اروپا از زنان خواستند که مبارزه برای حق رای را کنار بگذارند، در اوج مبارزات کارگری باز هم همین را گفتند، اما فکر می-کنید چرا بعد از انقلاب ۵۷ اولین گروهی که حقوقش را از دست داد زنان بودند؟

به نظرم برای اینکه هیچ کس مستقلا به مسئله ی زنان نپرداخته بود، همه ذوب در مبارزات سیاسی به قول خودشان مهمتر بودند.» از همه مهمتر این که «ما به هیچ کدام از خواسته هایمان نرسیدیم، پس هنوز کار داریم، به نظر من تبعیض جنسیتی یکی از مهم ترین انواع تبعیض در ایران است، به این معنا ما هم بخشی از جنبش سبزیم و هم مستقل از آن، اگر نقد زنانه مان را از دست بدهیم، به نظرم جنبش خلاء بزرگی پیدا خواهد کرد»

زنان بخش بزرگی از خودآگاهی اجتماعی جنبش سبزند، با هزاران گره در کار که امید به گشودن یک یک آنها، انرژی هر روز و هر لحظه مبارزه با تبعیض و سرکوب است: «هر لحظه ای که از



دست بدهیم، انگار که به خشونت، نابرابری، تحقیر و سلب مالکیت، اجازه ی زیستن دادیم، به نظرم فعالان جنبش سبز، صبوری و مبارزه ی هر روزه را می توانند از زنان یاد بگیرند، ما باید بدانیم چه می خواهیم و ساخت آگاهی مهم ترین وظیفه ی ماست».

۲۲ خرداد می تواند نمادی باشد از پیوند خواست تغییر! روز همبستگی جنبش زنان ایران و روز آغازین جنبش سبز، روزی که ایران رنگ هایش را دوباره از نو جلا داد، رنگ عشق، رنگ آرامش، رنگ برابری! تصویر این است: «زمینه ی سبزی که بیرق های کوچک اما بی شمار بنفش لابه لای آن تکان تکان می خورند».

- نقل قول ها از مصاحبه با سه تن از فعالان حوزه ی زنان استخراج شده است.

# خاک بارور جنبش زنان و بذرهای کوچک اعتراض

هما مداح

تاثیر حرکت های مسالمت آمیز زنان از جمله کمپین در شکل گیری حرکت های مسالمت آمیز بعد از انتخابات

نقش حرکت های مسالمت آمیز زنان در سال های گذشته در شکل گیری جنبش اعتراضی پس از خرداد ۸۸ را نه باید دست کم گرفت و نه در مورد آن اغراق نمود. اغراق در این مورد، علاوه بر افزایش سرکوب جنبش توسط اقتدار حکومتی، می تواند کنشگران حقوق زن را با انگ «مصادره جنبش» مواجه کند.

از سوی دیگر، غفلت از نقش جنبش های مدنی همچون جنبش زنان، می تواند موجب شود بدون توجه به «زمینه اجتماعی و تاریخی» یک جنبش، تنها به بررسی انتزاعی آن بپردازیم. به عقیده من نقش جنبش زنان در حرکت های سال گذشته (از استفاده کلمه «حرکت های مسالمت آمیز» به دلیل مسالمت آمیز نبودن همه این حرکات پرهیز دارم) در کنار دیگر جنبش ها، دفاع از «جامعه مدنی» در سال های اخیر بوده است.

این جنبش ها موفق شده اند، حداقلی از حساسیت عمومی را نسبت به شرایط موجود، نقض گسترده حقوق بشر و سرکوب حکومتی، را حفظ نمایند. برای مثل کمپین از سال ۸۵ مرتباً در مورد نقض حقوق زنان در ایران صحبت کرده، حقوق برابر را ترویج نموده و به اقدامات نابرابری خواهانه اقتدار دولتی (همچون تصویب لایحه حمایت از خانواده) اعتراض نموده است. باور دارم که چنین جنبش هایی مانند خاک باروری هستند که کوچکترین بذری (مثلاً تقلب در انتخابات) می تواند در آن رشد نموده و بارور شود، هر چند که نهایتاً تنها آن درخت تناور و برومند به چشم بیاید و به خاک زیر پای آن اعتنایی نشود.

از سوی دیگر هر جنبش اجتماعی، کنشگرانی دارد که قرار است «وجدان بیدار جامعه» باشند (اینکه چقدر درواقع این طور هستند یا نه، بحث دیگر و البته مهمی است). در حرکت های سال گذشته نیز هر چند نمی توان به وجود یک «بدنه رهبری» اعتقاد داشت، اما بسیاری از کنشگران بیدار این حرکات، همان کنشگران جنبش های مدنی - جنبش زنان، جنبش کارگری و جنبش دانشجویی - بوده اند که نه تنها خود در این تحرکات فعالیت نموده اند بلکه تشویق گر دیگران برای حضور در آنها نیز بوده اند.

نقش گفتمان جنسیت در حرکت های اعتراضی بعد از انتخابات

کثرت شرکت زنان در حرکت های پس از انتخابات قابل انکار نیست، بسیاری از زنان به واسطه

داشتن وقت بیشتر و آزادی بیشتر در برنامه ریزی روزمره شرکتی پررنگ در کلیه تجمعات داشتند. از سوی دیگر زنان میانسال، «مادران» نیز با اعتماد به حرمت و قدرت خود در مقام «مادر» در جامعه ایرانی، نه تنها در تجمعات شرکت می جستند، بلکه بانی یکی از مهمترین حرکت‌های اعتراضی پس از انتخابات یعنی تشکیل گروه «مادران عزادار» شدند.

اما جنبش سال گذشته یکبار دیگر مرا مطمئن ساخت که متأسفانه همچنان، در تنش‌های سیاسی و جنبش‌های مربوط به آن داستان «اولویت» همچنان بسیار زنده است، به این معنا که خواسته‌های مدنی، جنسیتی و ... جایی در اولویتهای جنبش‌های سیاسی-فراگیر در ایران ندارد. در حالی که در فضای نسبتاً آرام پیش از انتخابات حرف‌هایی در مورد «مطالبات زنان» زده می شد، در جو پر از التهاب پس از انتخابات خبری از مطالبات نبود و بسیاری طرح چنین خواسته‌هایی را در فضای خشونت بار جامعه، بی معنا می دانستند.

این که چرا چنین اولویت بندی وجود دارد و یا اینکه چرا «جنسیت» جزو اولویتهای این جنبش نیست، به نظرم ریشه در عدم وجود «حساسیت جنسیتی» در سطحی گسترده و نگاه به آن به عنوان پدیده‌ای «لوکس» دارد. به این ترتیب به نظر می رسد رسالت کمپین و دیگر جنبش‌های مدنی، همچنان افزایش آگاهی و ترویج گسترده حقوق مدنی در سطح جامعه باشد. شاید تنها در پرتوی این کار سخت در شرایط رکود بتوان به طرخ خواسته‌ها و مطالبات جنبش در زمانهای سخت امید بست.

### کمپین و استراتژی های پیش رو

به عقیده من، کمپین هرگز حرکتی «ایستا و صلب» نبوده است و این اولین بار نیست که بایستی با توجه به تغییرات بیرونی یا درونی، «روش» و نه «مسیر» خود را تغییر دهد. اگر منظور از شیوه‌های سابق در کمپین «جمع آوری امضا در مکانهای عمومی» و «آموزش حقوق در قالب کارگاه‌ها و گفتگوی چهره به چهره» در نظر بگیریم، شاید شرایط جدید ادامه چنین فعالیتهایی را دشوار، پرهزینه و فرسایشی بگرداند (یا بهتر بگویم هم اکنون نیز دشوار کرده است). در چنین شرایطی استراتژی‌های جدیدی از داخل و خارج جنبش به آن پیشنهاد می شود، مثلاً اینکه برای مدتی راه سکوت را در پیش بگیرد یا اینکه قانون فعالیت خود را از داخل ایران به خارج از ایران منتقل گرداند.

پیشنهاد من اما اولاً مبتنی بر «کثرت» استراتژی است، یعنی اینکه کمپین یک راه واحد را در پیش نگیرد و از یک روش واحد سود نجوید تا از میزان ضربه پذیری آن کاسته شود. ثانیاً، تلاش برای طرح بیش از پیش گفتمان جنسیتی در فضای سیاسی و اجتماعی است که احتمالاً به مدد تکنولوژیهای جدید همچون اینترنت ممکن خواهد شد. این «نفوذ گفتمانی» بایستی در زمان رخوت و رکود سیاسی انجام گیرد تا نتیجه آن در زمان تنش‌های سیاسی مشاهده شود، وگرنه در زمانه تنش نمی توان چنین نفوذی را انجام داد.

ثالثاً، بردن بحث جنسیت به فضای عمومی جامعه، صحبت و گپ‌های طولانی و شخصی در مورد

زنان و موقعیت آنان و رابعا و مهم تر از همه، پرداختن به جنسیت در گفتمانهای دیگر. برای مثال اگر سری به فضای نمایشگاههای تجسمی تهران بزنیم، متوجه کثرت حضور عناصر و گفتمان جنسیتی خواهیم شد. خوب است، اگر نویسنده هستیم این گفتمان را وارد جریان ادبیات کنیم، اگر پرستاریم به عوامل جنسیتی در محیط کارمان توجه کنیم و در مورد آن فکر کنیم و بنویسیم، اگر محقق دانشگاه هستیم، اگر مترجم هستیم در مورد جنسیت کار تحقیقی انجام دهیم و ترجمه کنیم. مطمئنا وضع به همین منوال نخواهد ماند، روزهای بهتری در انتظار ماست و آن وقت در آن روزها می توانیم از توشه این روزها استفاده کنیم یا بهتر از آن، دیگران از توشه ما سود ببرند.

